

**شرح
وترجمہ حدیث**

زبور العارفین
علی قلی خان بن قرچقای خان ترکمانی قمی (قرن ۱۱ق)
تحقیق: علی اوسط عبدالعلی زادہ (ناطقی)



پرویش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

زبور العارفین

علی قلی خان بن قرچغای خان ترکمانی قمی (قرن ۱۱ق)

تحقیق: علی اوسط عبدالعلی زاده (ناطقی)

درآمد

مؤلف

شیخ علی قلی فرزند قرچغای خان ترکمان یا ترکمانی، از حکما و عرفای نامی، قرن یازدهم هجری است. ولادت او در حدود سال ۱۰۲۰ق، اتفاق افتاده و تا سال ۱۰۹۷ق، زنده بوده است. در کتب تراجم، تاریخ ولادت و وفات او ذکر نشده است. در پایان جزء اول کتاب فرقان الرأیین و بنیان الحکمتین وی، تاریخ تألیف آن ۱۰۷۶ ذکر شده که ۵۶ سال از عمر مؤلف گذشته بوده است.^۱

پدرش قرچغای خان، از امرا و فرماندهان مشهور شاه عباس صفوی (۹۸۵-۱۰۳۸ق) بود. او در سال ۱۰۳۲ق، موفق به تسخیر موصل شد و به سال ۱۰۳۵ق، گرجستان را فتح کرد و در سال ۱۰۵۲ق، شهر قندهار را از محمد داراشکوه، پسر شاه جهان هندی، پس گرفت و در سال ۱۰۵۷ق، توسط شاه عباس ثانی به حکومت خراسان منصوب شد.^۲

قرچغای خان، دو پسر دیگر نیز داشت که هر دو از علمای بزرگ

۱. الذریعة، ج ۱۶، ص ۱۷۶.

۲. تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، ص ۹۱۸، ۹۲۰، ۹۴۷ و ۹۵۲.

عصر خویش بودند.

پس بزرگتر، منوچهر خان ترکمان، از شاگردان ملا محمدتقی مجلسی اول و دارای اجازه از وی به سال ۱۰۶۲ق، است. پسر کوچکتر، شیخ محمدعلی، پدر شیخ محمدکاظم ترکمانی (م اوایل ق ۱۲) بوده که کتاب *سبعة سماویه عمویش شیخ علی قلی رادر سال ۱۰۷۰ق استنساخ کرده و بر آن، حواشی نوشته و به سال ۱۰۷۵ق، وقف کرده است*.^۱

شیخ علی قلی خان، فنون ادب و مقدمات علوم رادر حوزه علمیه اصفهان آموخت، دانش فقه و علم الحدیث رادر محضر ملا محمدتقی مجلسی اول، و حکمت و فلسفه و عرفان رانزد آقا حسین خوانساری و ملا شمس‌گیلانی فراگرفت و در اکثر علوم متداول زمان خویش، تبخر بسیار داشت. از وی آثار بسیاری در فنون و علوم مختلف اسلامی به یادگار مانده است که از مهم‌ترین آنها تألیفات زیر را می‌توان نام برد:

احیاء حکمت،^۲

الایمان الکامل،^۳

التعلیقات علی شرح الإشارات،^۴ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سبعة سماویه،^۵
رتال جامع علوم انسانی

شرح آنولوجیا،^۶

۱. طبقات أعلام الشيعة (ق ۱۱)، ص ۴۱۰ - ۴۱۱؛ فهرست هزار و پانصد نسخه خطی (اهدایی رهبری به کتاب‌خانه آستان قدس رضوی)، رضا استادی، ص ۲۹۰.
۲. الذریعة، ج ۱، ص ۳۸.
۳. همان، ج ۲، ص ۵۱۴.
۴. همان، ج ۴، ص ۲۲۵.
۵. همان (مستدرکات)، ج ۲۶، ص ۳۰۷.
۶. الذریعة، ج ۱، ص ۲ و ج ۱۳، ص ۶۳ و ج ۲۶، ص ۳۰۸.

فرقان الرايين وبيان الحكمتين^۱

کتاب منطق، مشهور به منطق علی قلی خان،^۲

زبور عارفين،^۳

زبور العارفين وبراء العاشقين (رسالة حاضر)،^۴

ضياء العابدین،^۵

مزامير العاشقين،^۶

خزائن جواهر القرآن،^۷

مؤلف، سالها عهده دار تولیت آستانه حضرت معصومه علیها السلام در قم بوده

که بعد از وی، فرزندش مهدی قلی خان، متولّی گردیده و آثاری در

تعمیرات آستانه مقدّس دارند. بنای «مدرسه خان» و بازارچه معروف

گذرخان، از کارهای مهدی قلی خان است.^۸

۱. در فرق بین حکمت قدما مثل ارسطو و افلاطون و متأخران، مانند فارابی و ابن سینا و میرداماد و بیان مبانی و اصول آن. (همان، ج ۱۶، ص ۱۷۴).

۲. نویسنده در این کتاب، منطق ارسطو را در چهار بخش مرتّب کرده است. (ر. ک: همان، ج ۲۳، ص ۵۳، ش ۸۰۲۳).

۳. به فارسی در یک مقدمه و سه باب، در حقیقت نفس، ترغیب به سوی عالم عقلی، تزهید از عالم حسّی و تعلیم مراتب سلوک. (ر. ک: همان، ج ۱۲، ص ۲۷؛ فهرست سپهسالار، ج ۵، ص ۵۵۵، ش ۶۵۶۷).

۴. ر. ک: همان (مستدرکات)، ج ۲۶، ص ۳۰۷.

۵. به فارسی، در آداب دعا و اسباب استجاب آن و عبادات و سنن هر روز، هفته، ماه و سال. (ر. ک: فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱۷، ص ۱۷۸، ش ۶۶۰۲).

۶. خلاصه و معرّب کتاب زبور عارفين است، با اضافاتی در انتهای کتاب در سیر و سلوک، دعا و عرفان. (ر. ک: همان، ج ۲۰، ص ۳۲۳).

۷. مؤلف در این کتاب چهار جلدی، آیات توحید، ایمان، احکام، قصص، مواعظ و حکم، آفرینش آسمانها و زمین، رجعت، برزخ و جنت و نار را جمع آوری و تفسیر کرده است. تاریخ آغاز تألیف کتاب، رمضان سال ۱۰۸۳ بوده است. جلد اول با آیات توحید آغاز می شود و جلد چهارم با آیات جنت و نار پایان می یابد. هر جلد، مشتمل بر چند «خزینه» و هر خزینه، دارای فصولی است. (ر. ک: همان، ج ۷، ص ۱۵۴).

۸. مصادر شرح حال مؤلف عبارت اند از: طبقات أعلام الشيعة (قرن ۱۱، ص ۴۱۰-۴۱۱؛ تربت پاکان،

شیوه تصحیح

رساله زبور العارفين و براق العاشقين، یکی از آثار عرفانی مؤلف است که به مراتب بندگی و سیر و سلوک الی الله و نیایشهایی چند اختصاص دارد.

مؤلف در خطبه کتاب، غرض از تألیف آن را تشویق به نیایش و ارتباط با معبود حقیقی و طریق سلوک عارفان و عاشقان دانسته است و آن را در یک «مقدمه»، چهار «زبور» و «خاتمه»، ترتیب داده است. ابواب رساله به شرح زیر است:

المقدمة: في الترغيب على الدعاء وطلب المحبوب وما ينبغي أن يقول؛
الزبور الأول: في مناجاة العارفين والعاشقين من الأئمة المعصومين عليهم السلام؛
الزبور الثاني: في الأحاديث القدسية والمعصومية والآيات التنزيلية العظيمة؛

الزبور الثالث: في الأحاديث المعصومية في بيان أحوال العارفين والعاشقين وصفاتهم وأخلاقهم؛

الزبور الرابع: في المواعظ والحكم الهادية إلى طريق الحق واليقين؛
الخاتمة: في بيان كيفية سلوك العارفين وإرادتهم القدسية.

تصحیح رساله بر اساس دو نسخه خطی و به شیوه تلفیق انجام شده است: نسخه‌های مورد استفاده، عبارت‌اند از:

نسخه الف. نسخه کتاب‌خانه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، به شماره ۷۵۷، که در ذی قعدة ۱۲۴۷ توسط

مدرسی، ج ۲، ص ۲۳۵ - ۲۴۱؛ معجم الدراسات القرآنية، ص ۱۴۷؛ أعيان الشيعة، ج ۸، ص ۳۰۲؛ دائرة المعارف شیع، ج ۱، ص ۴۶۸ و ج ۴، ص ۲۲۳؛ الذريعة، مجلدات و صفحات مختلف؛ مقدمه تحقیق کتاب احیاء حکمت که اخیراً توسط نشر میراث مکتوب، تحقیق و تصحیح شده و شرح حال مفصل مؤلف را آورده است.

ملاً یار علی در ۸۴ برگ ۲۰×۱۴ شانزده سطری کتابت شده و در حاشیه دارای علائم تصحیح و مقابله است.

نسخه ب. نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۱۹۶۲۸ از مجموعه اهدایی مرحوم آیه الله سید احمد صفایی خوانساری.

در مراجعه به منابع و مآخذ، سعی شد حتی الامکان، احادیث و اقوال استخراج شوند. اختلافات مغیر معنا ضبط گردند و در صورت توافق یکی از دو نسخه با مآخذ مورد موافق در متن آمده و از ذکر اختلافات جزئی در پانوشتها دوری شده است.

در مورد دعا‌های مأثور از ائمه معصومین علیهم السلام، خصوصاً ادعیه منسوب به امام زین العابدین علیه السلام، با توجه به اینکه بیشتر ادعیه، منتخب و گاهی فقرات دعا جابه‌جا و مقدم و مؤخر شده است، موارد در پانوشت یادآوری و مورد اختلاف داخل کرده آورده شد.

شایان ذکر است که با جستجوی بسیار، سعی شد احادیث، اقوال و ادعیه از منابع استخراج و بازیابی شوند. مع الأسف، چند مورد، ناخواسته مجهول باقی ماند که از خوانندگان فاضل و محترم، پوزش می‌طلبم.

در پایان، لازم می‌دانم از جناب حجة الإسلام والمسلمین علی صدرایی خوئی که امکان تصحیح این اثر را فراهم کردند و با یادآوری‌های سودمندشان مرا مساعدت کردند، تشکر نمایم، و نیز از دوستان همکارشان آقایان: قاسم شیرجعفری و مهدی سلیمانی آشتیانی که با تذکرات علمی و فنی و مقابله دو نسخه خطی مراد در تکمیل، تصحیح و تحقیق این رساله یاری کردند، کمال تشکر و امتنان را دارم و از درگاه خداوند منان برای همه توفیق می‌خواهم.

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

الحمد لله رب العالمين وحبيب العارفين واليه العاشقين والصلوة والسلام
 على ملكة المقربين وانبياؤه المرسلين واوليائه المنجيين خصوصا على حبيب
 ومحبوبه محمد صميم والله الظاهر بيننا وشيا عام الخالصين
 بقول العبد المذنب الراجي الى الكرم المنان عفيف بن قرقاي خان
 ان هذه رسالة شريفة ورحمة قدسية مهيبة لشوقنا الشاق والمؤنة
 للوعنة المعطشة مستملة على مناجات العارفين بالحق والعاشقين بالصدق
 الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين والاحاديث القدسية
 والمعصومية في بيان حال العارفين والعاشقين والحكمات الهادية
 الى طريق الحق والبقيع والوصول الى الضياء والولادة الاولى
 والآخرين القتها لنفسهم ولا خواص الطالبين والتالكنين وربنا على

محرمة

جلالہ ذکر لذاتہ محبتہ نشاء اللہ تبارک و تعالیٰ روح اللہ ولا تقنطوا من رحمۃ فی کل
حالا ابداً لانہ لا یاس من روح اللہ الا قوم الکافرون الذین کانوا طینتہم جبلیتہم
عابہ فالیاس من اللہ المحلیم الکریم الرحیم علامہ الشفاوہ الجبلیہ کان الرجاء
من اللہ العزیز الکریم وحسن الظن بہ علامہ السعاده والطہارۃ الجبلیہ هذا
اخر کتبہ و اخر کلامہ و یضحتہ و لکم و عنقہ اللہ تبارک و ایاکم علی ما یحبہ

ویرطاه ووزقہ اللہ وایاکم ملاذمتہ مولای

و مولاکم محمد و علی و الھما العصومین

علیم السم فی اعلیٰ لیبین یحجہ

محمد و الہ الطاہرین و الحمد

للہ رب العالمین

وصلی اللہ علی محمد و آلہ

احمد

قد فرغت من تحریر ہذا الرسالہ برون اردو توفیقہ فی سبیل بقولہ الامام زین العابدین
جل جلالہ کحظ فقیر الفقیر الحاج ملا یار علی زلیفہ عزیز خان ہر کہ فی اندوہی طبع دارم
زائدہ فریبندہ لکنہ کارم

۱۲۴۶

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على ملائكة المقرنين
وآبائنا المرسلين
وأولادنا المهجيين
خصوصا على حبيبه ومحبوبه محمد وآله الطيبين الطاهرين
اشياعهم الخاضعين
الكرام النان عيلقلى بن فرجقاي خان
شريفير وحيه قدسيه مهتجه لسوقه المشاقيه وملوونه
للوعه المتعطين شمله على مناجات العارفين بالحق العاير
بالصدق الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين
القدوسيه والمعصوميه في بيان حال العارفين والعار
والحكيمات الهاديه الى طريق الحق واليقين والموصلة الى
الفناء والوله في اله الاولين والاخرين الغتها النفسى
لاخوانى الطالبين والسالكين ورتبتها على مقدمه واد
زبور وخاتمه وسميتها بزبور العارفين وبراء العاير
فينبغي لنا ولاخواننا المؤمنين ان نقرأها بالمان خزنيه
داوديه بلسان العاشقيه الوالهيين ونجعلها وراعتنا
صلواتنا بآيين اللادعين والله المويد والموفق والمغفر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على ملائكة المقرنين
وآبائنا المرسلين
وأولادنا المهجيين
خصوصا على حبيبه ومحبوبه محمد وآله الطيبين الطاهرين
اشياعهم الخاضعين
الكرام النان عيلقلى بن فرجقاي خان
شريفير وحيه قدسيه مهتجه لسوقه المشاقيه وملوونه
للوعه المتعطين شمله على مناجات العارفين بالحق العاير
بالصدق الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين
القدوسيه والمعصوميه في بيان حال العارفين والعار
والحكيمات الهاديه الى طريق الحق واليقين والموصلة الى
الفناء والوله في اله الاولين والاخرين الغتها النفسى
لاخوانى الطالبين والسالكين ورتبتها على مقدمه واد
زبور وخاتمه وسميتها بزبور العارفين وبراء العاير
فينبغي لنا ولاخواننا المؤمنين ان نقرأها بالمان خزنيه
داوديه بلسان العاشقيه الوالهيين ونجعلها وراعتنا
صلواتنا بآيين اللادعين والله المويد والموفق والمغفر

الزبور
ص زبور
القرآن

الزبور
ص زبور
القرآن

الزبور

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على ملائكة المقرنين
وآبائنا المرسلين
وأولادنا المهجيين
خصوصا على حبيبه ومحبوبه محمد وآله الطيبين الطاهرين
اشياعهم الخاضعين
الكرام النان عيلقلى بن فرجقاي خان
شريفير وحيه قدسيه مهتجه لسوقه المشاقيه وملوونه
للوعه المتعطين شمله على مناجات العارفين بالحق العاير
بالصدق الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين
القدوسيه والمعصوميه في بيان حال العارفين والعار
والحكيمات الهاديه الى طريق الحق واليقين والموصلة الى
الفناء والوله في اله الاولين والاخرين الغتها النفسى
لاخوانى الطالبين والسالكين ورتبتها على مقدمه واد
زبور وخاتمه وسميتها بزبور العارفين وبراء العاير
فينبغي لنا ولاخواننا المؤمنين ان نقرأها بالمان خزنيه
داوديه بلسان العاشقيه الوالهيين ونجعلها وراعتنا
صلواتنا بآيين اللادعين والله المويد والموفق والمغفر

المحذرة عليها فاجتهد واجتهد في الجبسة والفتح
 ورتبه الى الله الكريم الرزق والبركة والابن
 لميرصكم الله تعالى وعونكم على الرياضة فتروا الله
 اياه بعون الله تعالى وقوته بتبديل الطعام بغيره
 قدر ما يحفظ به اعتدال المزاج خصوصا لتبديل الزكاه
 وطبقه كجوعكم بالاعتزال عن الكمين على الدنيا والفتنة
 عن الاخرة لان هذا كان السهل الرياضات في الدنيا
 من تبديل الطعام ضعيف من الداخلي للقوة الشهويه
 التي يلزمها الضوا والحرس البهيمه فضعف الشهويه ولو انهما
 الى المشتبهات الجبسية الخارجى للقوة الشهويه والقبضه السبعية
 ولو انهما جميعا فضعف القوة الشهويه والعضيه جميعا
 ويضعفها بضعف الحبه للدنيا ولذا انها قلما فعلت ذلك
 واضعفت الحبه الدنيا وتبرها السراع اهل الاخره وهو
 الرادخل في الحكم ختم وادوا هذا الكتاب مرة ثانية لعل
 الله يرصكم وتذركم في قلوبكم حلوة وذكره ولذا زاده بحسنة
 انشا الله ولا يتاسون روح الله لا تقطعون من رحمة
 الله ابد لا يند لا يتاسون روح الله الا القوم الكافرين

وصية الطبيب
 في الرياضة

في كل حال

الدرس

الذين كانوا اطينتهم وحببتهم عاصم طاعة فلما سر به
 التسلية الرصيم علامة الشقاوة الجليدة كما كان الرصان
 الله الرصيم الكرم علامة السعادة والاطهارة للجليدة
 هذا امر كتابي واقر كلامي ولكم وفتوح اسعد الله
 اباكم على ما يجيد ويرضاه ورضوا الله والكم
 ملازمه سواي ومولاكم محمد على
 والها المعصومين عليهم السلام
 على بحق جباه محمد وآل الطاهرين
 واهل بيته الرضويين
 عليهم السلام
 في كل حال

طاعات فرشي
 طاعات فرشي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين، وحبیب العارفين، وإله العاشقين .
والصلاة والسلام على ملائکته المقربين وأنبيائه المرسلين وأوليائه المنتجبين،
خصوصاً على حبيبه ومحبوه محمد وآله الطاهرين وأشياعهم المخلصين .

وبعد، يقول العبد المذنب الرّاجي إلى الكريم المنان علي قلي ابن قرقچاي خان:
إنّ هذه رسالة شريفة روحية قدسية، مهیجة لشوقه المشتاقين، وملووعة للووعة
المتعطّشين، مشتملة على مناجاة العارفين بالحقّ والعاشقين بالصدق الأئمة
المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين، والأحاديث القدسية^١ والمعصومية في بيان
حال العارفين والعاشقين، والحكمات الهادية إلى طريق الحقّ واليقين، والموصلة إلى
الفناء والوله في إله الأولين والآخرين؛ ألّفها لنفسه ولإخواني الطالبين والسالكين؛
ورتبها على ٣ / مقدّمة، وأربعة زبور، وخاتمة. وسمّيتها بـ«زبور العارفين وبراء
العاشقين»، فينبغي لنا ولإخواننا المؤمنين أن نقرأها بألحان حزينة داوودية بلسان
العاشقين الوالهيّن، ونجعلها ورداً في تعقيبات صلواتنا بأئین اللّائعين، والله المؤيد
والموفق والمعین .

اعلم - يا أخي - أنّ غرضنا في هذه الرسالة أولاً التشويق التامّ والعشق الكامل، ثمّ
الحركة التي تنبعث من الشوق التامّ، ثمّ الاتّصال بالمشتاق إليه الحقيقي تعالى
وتقدّس؛ لأنّ النفس ما لم تصر مشتاقة تامّة وعاشقة كاملة، لم تتحرّك إلى المشتاق إليه .
فلمّا رأينا أنّ المناجاة المذكورة بألحان حسنة حزينة أشدّ تشويقاً وأسرع تأثيراً من
سائر المشوّقات، قدّمناها^٢ في الزبور الأوّل .

١ . ب : القدوسية .

٢ . الف و ب : قدّمناها .

ولمّا رأينا أنّها لم تصر مشتاقّة تامّة إلى النّشأة الآخرة وعالم الإلهي ما دامت جاهلة بأحوالها عند الموت وبعد الموت من الرّضى والسّخط عن بارئها، بل كانت خائفة من هول الموت وما بعد الموت، ومع ذلك ذكر أحوال العارفين والعاشقين وكراماتهم من اللّطاف ربّهم وتوجّهات معشوقهم عليهم عند الموت وبعد الموت كان أشدّ تشويقاً وأبلغ تأثيراً كما ستطّلع عليها،^١ قدّمناه^٢ على سائر المشوّقات التي كانت أبطأ تأثيراً في الزّبور الثّاني كما يقتضيه التّرتيب في التّأثير والعلاج؛ ليزول عنها الخوف ويشتدّ شوقها ٤/ و عشقها سريعاً، وقوي أقدامها على الحركة إلى المشتاق إليه تعجلاً، ولئلاّ يدخل أيضاً في البين ما هو أنقص تأثيراً.

ثمّ قصصنا عليها أحوال العارفين والعاشقين من أبناء جنسها في حين حياتهم بصفاتهم وسماتهم وكمالاتهم ودرجاتهم في الزبور الثّالث؛ ليتأكّد شوقها وعشقها، وتنزجر عن نقصها وخستها، ويتحرّك عرق حميتها، وتنافس^٣ مع أبناء جنسها في السّبق والارتفاع في هذه الصفات والكمالات والقرب والوصول.

وإنّما أخرناه بعد ذكر أحوالهم عند الموت وبعد الموت، مع أنّ التّرتيب في الكون والوجود يقتضي تقديمه؛ لأجل نقص تأثيرها بالنسبة إلى ذكر أحوالهم وكراماتهم بعد الموت؛ لئلاّ يدخل الضعيف بين القويين فيبطأ التّأثير.

فلمّا رأينا أنّها صارت مشتاقّة تامّة وعاشقة كاملة، ومنزجرة عن نقصها وخستها، ومتنافسة مع أبناء جنسها في السّبق والارتفاع بهذه الزّبورات، شرعنا في تعليم علوم العملية التي هي حركة النفس في الكمال من أولها إلى آخرها من الأحاديث المعصوميّة صلوات الله عليهم أجمعين؛ فاختصرناها اختصاراً وافياً، ثمّ أجملنا بعد ذلك في الخاتمة ذكر أحوال العارفين ومقاماتهم حين سلوكهم وبعد سلوكهم، إجمالاً

١. ب: كما ستطّلع عليها.

٢. الف و ب: قدّمناه.

٣. ب: تنافس.

٤. ب: كافياً.

شافياً وافياً بعونه وتوفيقه .

ولمّا / ۵ / أعطاني الله تعالى بفضلہ وكرمه هذه الرّسالة الكريمة والنعمة العظيمة
[التي] هي في الحقيقة عين جنة المقربين بحورها وقصورها وأنهارها وأشجارها
ورياحينها وفواكهها، ووفّقني وشرفني بإتمامها، شكرت الله تعظيماً، وسجدت
وعفّرت له حقيراً وذليلاً، وأنشدت وصف حالي بالفارسيّة نظماً وتربّعاً:

يا رب زكّرم بهشت و حورم دادی شیر و غسل و جام طهورم دادی
داوود کجا و من مسکین زاکجا یا رب توبه فضل خود زیورم دادی



پیشکش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

المقدمة

في الترغيب على الدّعاء، وطلب المحبوب وما ينبغي أن يقول من الدّعاء،

قبل المناجاة الآتية وطلب القرب والوصول^١ إلى مطلوب العالمين

عن^٢ رسول الله ﷺ: ما من ليلة إلا ومنادٍ ينادي من بطن العرش: يا بني آدم، إنّ الله تعالى يقرئك السلام ويقول: شوقناكم فلم تشتاقونا، خوفاًكم فلم تخافونا، بالليل تنامون، وبالنهار تغفلون، فالمنزل الطويل متى تقطعون^٣.

وقال ﷺ في الوحي القديم: يا داوود، لو يعلم المُذَبِّرون عني كيف انتظاري لهم ورفقي وشوقي إلى ترك معاصيهم لَمَاتُوا شوقاً [إليّ] وتقطعت أوصالهم من محبتي! يا داوود، هذه إرادتي في المُدبر عني، فكيف إرادتي في المقبلين عليّ^٤/٦ يا داوود، أحوج ما يكون العبد إليّ إذا استغنى عني، وأرحم ما أكون لعبدي إذا أدبر عني، وأجل ما يكون عبدي إذا رجع إليّ^٥.

في أمالي الصدوق^٥: [عن] المفضل بن عمر [قال]: سمعت مولاي الصادق عليه السلام يقول: في ما ناجى الله ﷻ موسى بن عمران عليه السلام: يا ابن عمران، كذب من زعم أنه يحبني فإذا جثه الليل نام عني! أليس كلّ محبٍ يحبّ خلوة جيبه؟ ها أنا ذا - يا ابن عمران - مطلع على أحبائي، إذا جثهم الليل حَوَّلْتُ أبصارهم إليّ من قلوبهم، ومَنَلْتُ نفسي^٦ بين أعينهم، يخاطبوني عن المشاهدة، ويكلموني عن الحضور. يا ابن عمران، هب لي من قلبك الخشوع، ومن بدنك

١. ب: الاتصال.

٢. ب: روي عن.

٣. تذكرة الموضوعات، ص ٢٠١.

٤. المحجّة البيضاء، ج ٨، ص ٦٢، بيان معنى الشوق إلى الله ﷻ.

٥. الف: - في أمالي الصدوق.

٦. الأمالي: عقوبتي.

الخشوع، ومن عينيك^١ الدموع، ثم ادعني في ظلم الليل فإنك تجدني قريباً مجيباً^٢.
 من مصباح الشريعة: قال الصادق عليه السلام: المشتاق لا يشتهي طعاماً، ولا يلتذ شراباً، ولا يستطيع
 زقاداً، ولا يأنس حميماً، ولا يأوي داراً، ولا يسكن عمراناً، ولا يلبس ليناً، ولا يقرّ قراراً، ويعبد الله
 ليلاً ونهاراً [راجياً] حتى يصل إلى ما يشاق إليه، ويناجيه بلسان شوقه معبراً عما في سريره، كما
 أخبر الله تعالى عن موسى عليه السلام في ميعاد ربه بقوله: «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى»^٣
 وفسر النبي صلى الله عليه وآله عن حاله // ٧/ أنه ما أكل ولا شرب ولا نام ولا انتهى شيئاً من ذلك في ذهابه
 ومجيئه أربعين يوماً شوقاً إلى ربه.

فإذا دخلت ميدان الشوق فكبر على نفسك ومرادك من الدنيا، ودع جميع المألوفات، وأحرم
 عن سوى معشوقك^٤، ولب بين حياتك وموتك: ليك اللهم لييك، [أعظم الله أجرك]، فإن مثل
 المشتاق كمثل الغريق ليس له همّة إلا خلاصه وقد نسي كل شيء^٥.

أقول لك: يا حبيب قلبي، ويا قرّة عيني، أسمعت قول حبيبك وحبیب العالمين
 وإلهك وإله الأولين والآخرين، وأصغيت حديث إمامك ومولاك بسمع البصيرة
 واليقين؟ فإن كنت لست بأقسى من الحجر وأثقل من المدر، فأيقظ من نوم الغفلة،
 واهجر من مرقد الكسلة والزاحة، واشدد حيازيمك للطاعة والعبادة، فقم بين يديه
 قياماً شاخصاً والهأ ضارعاً باكياً داعياً لما يحبه ويرضاه، لاسيما بالمناجاة الآيات في
 آناء الليل وأطراف النهار؛ فإن النفس لا تتأثر ولا تستوجب للرحم ولا تستعد للقرب
 إلى الله تعالى إلا بالوالة والتضرع والتذلل والاستكانة والبصصة والبكاء والتباكي إليه^٦.

١. الف: عينك.

٢. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٤، ح ٢، عن أمالي الصدوق، ص ٢٩٢، المجلس السابع والخمسون، ح ١.

٣. سورة طه، الآية ٨٣.

٤. مصباح الشريعة: مشوقك.

٥. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٤، ح ٢٤؛ مصباح الشريعة، ص ١٩٦، نشر مؤسسة الأعلمي - بيروت؛ ترجمة

مصباح الشريعة، ص ٥٨٩، الباب ٩٨ في الشوق.

٦. ب: إليه.

كما قال جل ثناؤه^١ لعيسى عليه السلام: يا عيسى، لا تدعني إلا متضرعاً إليّ وهمك همّاً واحداً، فإنك متى تدعني كذلك أجبتك^٢.

وقال: يا عيسى، ادعني دعاء الغريق / ٨ / الحزين الذي ليس له مغيث^٣.

وقال: يا عيسى، أُن لي قلبك، وأكثر ذكري في الخلوات، واعلم أنّ سروري أن تبصص إليّ، وكن في ذلك حياً ولا تكن ميتاً^٥.

فينبغي أن يقول في قبيلتها بالتضرع والبصبة البليغة اللّحيحة:

إلهي عبدك الأبق رَجَعَ إلى بابك، عَبْدُكَ العاصي أَنَاكَ بالصُّلْحِ، عَبْدُكَ المُذنب أَنَاكَ بالْعُدْرِ، فاعْفُ عَنِّي بِجودِكَ، وَتَقَبَّلْ مِنِّي بِفَضْلِكَ، وَاَنْظُرْ إِلَيَّ بِرَحْمَتِكَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا سَلَفَ، وَاغْصِمْنِي فِي مَا بَقِيَ مِنَ الْأَجَلِ؛ فَإِنَّ الْخَيْرَ كُلَّهُ بِيَدِكَ، وَأَنْتَ بِنَا رَوْوْفٍ رَحِيمٌ.

ثم تقول^٦ هذا التَسْبِيح وهذا الدعاء المروي عن الصادق عليه الصلاة والسلام:

سُبْحَانَ مَنْ لَا تَبِيدُ مَعَالِمُهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا تَنْقُضُ خَزَائِنُهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا اضْمِحْلَالَ لِفَخْرِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْقُدُ مَا عِنْدَهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يُشَارِكُ أَحَدٌ فِي أَمْرِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ.

يا من عفى عن السيئات ولم يُجَارِ بها، إِزْحَمَ عَبْدُكَ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ نَفْسِي نَفْسِي، أَنَا عَبْدُكَ يَا سَيِّدَاهُ، أَنَا عَبْدُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ يَا رَبَّاهُ. إلهي بكنونتك، يا أملاه، يا رحماناه، يا غياثاه، عَبْدُكَ عَبْدُكَ،

١. ب: قال الله تعالى.

٢. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٩٠، س ١٥؛ الكافي، ج ٨، ص ١٣١؛ كلمة الله للشهيد السيد حسن الشيرازي، ص ٣٨٦، الفقرة ٢٢.

٣. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٩٥، س ٨؛ الكافي، ج ٨، ص ١٣٨، س ١١؛ كلمة الله، ص ٣٩٤، الفقرة ٦٧.

٤. الكافي: أطب.

٥. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٩٨، س ١٦؛ الكافي، ج ٨، ص ١٠٠، ح ١٠٣، ج ٢، ص ٥٠٢، ح ٣ باب ذكر الله في السر: عدة الداعي، ص ١٤٦، في آداب المقارنة للدعاء: كلمة الله، ص ٣٩٩.

٦. الف: ثم تقول.

لا حيلةَ لهُ، يا مُنْتَهَى رَغْبَتَاهُ، يا مُجْرِي الدَّمِ فِي ٩/ عُرْوَتِي، عَبْدُكَ يا سَيِّدَاهُ يا مالِكاهُ.
أيا هُوَ أيا هُوَ، يا رِباهُ، عَبْدُكَ عَبْدُكَ، لا حيلةَ لي، ولا غِناءَ بي عن نَفْسي، ولا أُسْتطِيعُ لها ضَرًّا ولا
نَفْعاً، ولا أُجِدُّ مَنْ أَصَابَهُ؛ تَقَطَّعتْ أسبابُ الخِدايِعِ عَنِّي، واضْمَحَلَّ كُلُّ مَظنونٍ عَنِّي، أَفَرَدَنِي الدَّهْرُ
إِلَيْكَ فَقَمَّتْ بَيْنَ يَدَيْكَ هَذَا المَقامِ.

يا إلهي، يَعْلَمُكَ كانَ هَذَا كُلُّهُ، فَكَيْفَ أَنْتَ صانِعُ بي، وليتَ شِعْرِي كَيْفَ تَقولُ لدعائِي؟ أَتَقولُ
نَعَمْ أم تَقولُ لا؟ فَإِنْ قُلْتَ: لا، فِيا وَيلي يا وَيلي يا وَيلي، يا عَولِي يا عَولِي يا عَولِي، يا شَقَوْتِي يا
شَقَوْتِي يا شَقَوْتِي، يا ذُلِّي يا ذُلِّي يا ذُلِّي، إلى من [و] يَمُنُّ، أو عِنْدَ من، أو كَيْفَ، أو ما ذَا؟ أو إلى أَيِّ
شيءٍ أَلجأ، وَمَنْ أَرْجو، وَمَنْ يَجودُ عَلَيَّ بِفَضلِهِ حينَ تَرفضُنِي، يا واسِعَ المَغرِفَةِ؟

وإن قُلْتَ نَعَمْ، - كما هو الظنُّ بِكَ والرَّجاءُ لَكَ - فطوبى لي. أنا السَّعِيدُ وأنا المَسْئُودُ، فطوبى
لي وأنا المرحومُ، يا مُتَرَحِّمًا يا مُتَرَفِّفًا يا مُتَعَطِّفًا يا مُتَحَنِّنًا^١ يا مُتَمَلِّكًا يا مُفْسِطًا، لا عَمَلٌ لي مع نِجاحِ
حاجتِي، أَسأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ في مَكانٍ غيبِكِ واستَقَرَّ عِنْدَكَ فلا يَخْرُجُ مِنْكَ إلى شيءٍ
سِوَاكَ، أَسأَلُكَ بِه [وَبِكَ] وبه فَإِنَّهُ أَجَلٌ وَأَشْرَفُ أَسْمائِكَ، لا شيءٌ لي غيرَ هَذَا، ولا أَحَدٌ أُعوذُ
عَلَيَّ مِنْكَ. يا كَيونُ / ١٠/ يا مُكوِّنُ، يا مَنْ عَرَفَنِي نَفْسَهُ، يا مَنْ أَمَرَنِي بِطاعَتِهِ، ويا مَنْ نَهَانِي عَنِ
مَعْصِيَتِهِ، ويا مَدْعُوًّا، يا مَسْؤُولًا، يا مَطْلُوبًا إِلَيْهِ، رَفَضْتُ وَصَيْتَكَ الَّتِي أَوْصَيْتَنِي بِهَا وَلَمْ أُطِيعَكَ، وَلَوْ
أُطِيعْتُكَ في ما أَمَرْتَنِي لَكَيْفَتَنِي ما قُمْتُ إِلَيْكَ فِيهِ، وَأنا مع مَعْصِيَتِي لَكَ راجِحٌ، فلا تُحِلِّ بَيْنِي وَبَيْنَ ما
رَجَوْتُ.

يا مُتَرَحِّمًا لي، أَعِزَّنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَمِنْ قَولِي وَمِنْ تَحْتِي وَمِنْ كُلِّ جِهاثِ
الإِحاطَةِ بي.

اللَّهُمَّ بِمَحْمَدِ سَيِّدِي وَعَلِيِّ وَلِيِّي، وَبِالأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اجْعَلْ عَلَيْنَا [صَلواتِكَ
و] أَرْضواتِكَ وَرَأْفَتَكَ وَرَحْمَتَكَ، وَأوسِعْ عَلَيْنَا مِنْ رِزْقِكَ، وَأَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَجَمِيعَ حوائِجِنَا، يا اللَّهُ يا
اللَّهُ يا اللَّهُ، إِنَّكَ على كُلِّ شيءٍ قَدِيرٌ^٢.

١. مصباح المتعجب: متجبر.

٢. مصباح المتعجب، ص ٢٩٢-٢٩٣؛ موسوعة الأدعية، جواد الفيومي الأصفهاني، ج ٤، ص ٢٣١.

ثم تدعو بهذا الدعاء:

سَيِّدِي سَيِّدِي ، هذه يداي قد مَدَدْتُهُمَا إِلَيْكَ بِالذُّنُوبِ مَمْلُوءَةً ، وَعَيْنَايَ بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةٌ ، وَحَقٌّ لِمَنْ دَعَاكَ بِالتَّدَمُّ تَذَلُّلاً أَنْ تُجِيبَهُ بِالكَرَمِ تَفَضُّلاً .

سَيِّدِي ، أَمِنْ أَهْلِ الشَّقَاءِ خَلَقْتَنِي فَاطِيلَ بُكَائِي ؟ أَمْ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ خَلَقْتَنِي فَاتَبَشَّرَ رَجَائِي .
سَيِّدِي ، لَوْ أَنَّ عَذَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ لَسَأَلْتُكَ الصَّبْرَ عَلَيْهِ ، غَيْرَ أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ طَاعَةَ الْمُطِيعِينَ ، وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ ١١٧ / معصية العاصين .

سَيِّدِي ، مَا أَنَا وَمَا خَطَرِي ، هَبْ لِي بِفَضْلِكَ ، وَجَلَّلْنِي بِبَشْرِكَ ، وَاعْفُ عَن تَوْبِيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ ، إِنَّكَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ وَأَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ١ .

ثم تدعو بهذا الدعاء:

إِلَهِي ذُنُوبِي تُخَوِّفُنِي مِنْكَ ، وَجُودُكَ يُبَشِّرُنِي بِعَنَّاكَ ، فَأَخْرَجْنِي بِالْخَوْفِ مِنَ الْخَطَايَا ، وَأَوْصَلْتَنِي بِجُودِكَ إِلَى الْعَطَايَا ، حَتَّى أَكُونَ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ عَتِيقَ كَرَمِكَ كَمَا كُنْتُ فِي الدُّنْيَا رَيْبَ نَعْمِكَ ، فَلَيْسَ مَا تَبَدَّلُهُ غَدًا مِنَ النَّجَاةِ بِأَعْظَمَ مِمَّا قَدْ مَنَحْتَهُ مِنَ الرَّجَاءِ ، وَمَتَى خَابَ فِي فَنَائِكَ أَمِيلُ ؟ أَمْ مَتَى انصَرَفَ عَنَّاكَ بِالرَّدِّ عَنَّاكَ سَائِلُ ؟

إِلَهِي مَا دَعَاكَ مَنْ لَمْ تُجِبْهُ ؛ لِأَنَّكَ قُلْتَ : «أُدْعُونِي أُسْتَجِبْ لَكُمْ» وَأَنْتَ لَا تُخَلِّفُ الْمِعَادَ ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، يَا إِلَهِي وَاسْتَجِبْ دُعَائِي ٢ .

ثم تدعو بهذا الدعاء المأخوذ من الدعاء الإنجيلية لعلي بن الحسين عليه السلام:

سَيِّدِي ٣ إِنْ كَانَ صَغْرُ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي ، فَقَدْ كَبُرَ فِي جَنْبِ رَجَائِي ٤ أَمَلِي . سَيِّدِي ٥ كَيْفَ

١ . موسوعة الأدعية، ج ٣، ص ٥٨٣؛ بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٤٦، ح ٧ . عن الأمامي .

٢ . مصباح المتهجد، ص ٥٦٨، شهر رمضان؛ عنه بحار الأنوار، ج ٩٤، ص ١١٢ .

٣ . في حاشية ب زيادة: سَيِّدِي سَيِّدِي ، إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخَافْتَنِي ، فَإِنَّ مَحَبَّتِي لَكَ قَدْ أَمْتَنِي . وَهِيَ صَدْرُ الْفُقْرَةِ ١٢٥ مِنَ الدَّعَاءِ ١٩٩ .

٤ . الحصيصة: رجائك .

٥ . في حاشية ب زيادة: سَيِّدِي ، إِنْ أَنَامْتَنِي الْغَفْلَةَ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ لِلْقَائِكِ ، فَقَدْ أَبْقَطْتَنِي الْمَعْرِفَةَ ٦ .

أَتَقَلَّبُ^١ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَيِّبَةِ مَحْرُومًا وَظَنِّي بِكَ أَنَّكَ تُقَلِّبُنِي بِالتَّجَاوُزِ مَحْرُومًا.

سَيِّدِي، لَمْ أَسْلُطْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي بِكَ قُنُوطَ الْآسِينِ، فَلَا تُبْطِلْ لِي صَدَقَ رَجَائِي لَكَ فِي الْأَمِيلِينَ^٢ / ١٢٢.

سَيِّدِي، إِنْ دَعَانِي إِلَى النَّارِ مَخْشِي عِقَابِكَ، فَقَدْ دَعَانِي إِلَى الْجَنَّةِ مَرَجُوؤُا بِكَ^٣.

سَيِّدِي، إِنْ أَفْعَدَنِي التَّخَلُّفَ عَنِ السَّبْتِ مَعَ الْأَبْرَارِ، فَقَدْ أَقَامَتْنِي الشُّقَّةَ بِكَ عَلَى مَسَارِحِ الْأَخْبَارِ^٤. وَإِنْ عَزُبَ عَنِّي تَقْوِيمُ لِمَا يُصْلِحُنِي^٥ فَلَمْ يَعُزُبْ إِيْقَانِي بِنَظَرِكَ إِلَيَّ فِي مَا يَنْفَعُنِي، وَإِنْ انْفَرَضَتْ بغير ما أَحَبَبْتَ مِنَ السَّغِيِّ أَيَّامِي فَبِالْإِيمَانِ أَمْضَيْتِ السَّالِفَاتِ مِنْ أَعْوَامِي^٦.

سَيِّدِي، ضَعُفَ جِسْمِي، وَدَقَّ عَظْمِي، وَكَبَّرَ سَنِي، وَنَالَ الدَّهْرُ مِنِّي، وَنَفِدَتْ مُدَّتِي، وَذَهَبَتْ شَهْوَتِي، وَبَيَّضَتْ تَبَعَتِي، فَجَدُّ بِحَلْمِكَ عَلَى جَهْلِي وَبِعَفْوِكَ عَلَى قَبِيحِ فِعْلِي، وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا كَسَبْتُ مِنَ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ فِي سَالِفِ الْأَيَّامِ.

سَيِّدِي، أَنَا الْمُعْتَرِفُ بِإِسَاءَتِي، الْمُقَرِّ بِخَطِيئَاتِي، الْمَأْسُورُ بِأَجْرَامِي، الْمُرْتَهِنُ بِأَنَامِي، الْمَشْهُورُ^٧ بِإِسَاءَتِي، الْمُتَحَيِّرُ عَنِ قُضْدِ طَرِيقِي، انْقَطَعَتْ مَقَالَتِي، وَضَلَّ عُمْرِي، وَبَطَلَتْ حُجَّتِي فِي عَظِيمِ وَزْرِي، فَاثْمُنْ عَلَيَّ بِكَرِيمِ غُفْرَانِكَ، وَاسْمَحْ لِي بِعَظِيمِ إِحْسَانِكَ، فَإِنَّكَ ذُو مَغْفِرَةٍ لِلطَّالِبِينَ، شَدِيدُ الْعِقَابِ لِلْمُعْجِرِينَ^٨.

سَيِّدِي، جِئْتُ مَلْهُوفًا قَدْ لَبَسْتُ غُذْمَ فَاقَتِي، وَأَقَامَتْنِي مَسَامَ الْأَذْلَاءِ بَيْنَ يَدَيْكَ / ١٣ / ضُرُّ

١. بتقديم ألأنك. الفقرة ٨٧ من الدعاء ١٩٩.

٢. الصحيفة: أنقلب.

٣. الصحيفة السجادية الكاملة، الدعاء ١٩٩، الفقرة ٨٣ و ٨٤.

٤. المصدر، الفقرة ٨٦.

٥. المصدر، الفقرة ٩٦.

٦. الصحيفة: وإن عَزُبَ لثبي عن تقديم ما يصلحني.

٧. المصدر، الفقرة ٨٨.

٨. الصحيفة: المتهور.

٩. المصدر، الفقرة ٨٢ و ٨٢.

حاجتي . سَيِّدِي ، كَرَّمْتَ [يَكْرِمُكَ] فَأَكْرَمَنِي إِذْ كُنْتُ مِنْ سُؤْلِكَ ، وَجُدْتَ بِمَعْرِفِكَ فَاخْلَطَنِي بِأَهْلِ
تَوَالِكَ^١ .

سَيِّدِي ، أَصَبَحْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ مَنَحِكَ سَائِلًا ، وَعَنِ التَّعَرُّضِ بِسِوَاكَ^٢ عَادِلًا ، وَلَيْسَ مِنْ
جَمِيلِ امْتِنَانِكَ رَدُّ سَائِلٍ مَلْهُوفٍ وَمُضْطَرٍّ لِانْتِظَارِ فَضْلِكَ الْمَأْلُوفِ .

سَيِّدِي ، إِنَّ حَزْمَتِي رُؤْيَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي دَارِ السَّلَامِ ، وَأَعْدَمَتِي تَطَوَّافِ
الْوَصَائِفِ وَالْخُدَامِ ، وَصَرَفْتَ وَجْهَ تَأْمِيلِي بِالْخَيْبَةِ فِي دَارِ الْمَقَامِ ، فَغَيَّرَ ذَلِكَ مَنَّتِي نَفْسِي مِنْكَ ، يَا ذَا
الطَّوْلِ وَالْإِنْعَامِ .

سَيِّدِي ، وَعِزَّتِكَ لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَضْفَادِ وَمَنَعْتَنِي سَيِّبِكَ مِنْ بَيْنِ الْعِبَادِ ، مَا قَطَعْتُ رَجَائِي عَنْكَ ،
وَلَا صَرَفْتُ [وَجْهَ] انْتِظَارِي لِلْعَفْوِ مِنْكَ^٣ .

يَا مَنْ آتَسَ الْعَارِفِينَ بِطَيْبِ^٤ مُنَاجَاتِهِ ، وَأَلْبَسَ الْخَائِفِينَ ثُوبَ مُوَالَاتِهِ ، مَتَى فَرِحَ مَنْ قَصَدَتْ
سِوَاكَ هِمَّتَهُ ، وَمَتَى اسْتَرَاحَ مَنْ أَرَادَتْ غَيْرَكَ عَزِيمَتَهُ ، وَمَنْ ذَا الَّذِي قَصَدَكَ بِصِدْقِ الْإِرَادَةِ فَلَمْ تُشْفَعْهُ
فِي مُرَادِهِ^٥ ، أَمْ مَنْ ذَا الَّذِي اسْتَشْرَشَدَكَ فَلَمْ تَمُنَّ بِإِرْشَادِهِ^٦ ؟

سَيِّدِي ، كُلُّ مَكْرُوبٍ إِلَيْكَ يَلْتَجئُ ، وَكُلُّ مَحْزُونٍ إِتَاكَ يَرْتَجئُ ، سَمِعَ / ١٤ / الْعَائِدُونَ بِجَزِيرِ
تَوَابِكَ فَخَشَعُوا ، وَسَمِعَ الْمُؤَلُّونَ عَنِ الْقَصْدِ بِجُودِكَ فَرَجَعُوا ، وَسَمِعَ الْمُشْجَرُمُونَ لِسَعَةِ فَضْلِكَ^٧
فَطَمِعُوا^٨ .

سَيِّدِي ، وَكَيْفَ أَرُدُّ عَارِضَ تَطَّلَعِي إِلَى تَوَالِكَ وَإِنَّمَا أَنَا فِي هَذَا الْخَلْقِ أَحَدٌ عِيَالِكَ . سَيِّدِي ،

١ . المصدر ، الفقرة ٨٩ .

٢ . الصحيفة : لسواك .

٣ . المصدر ، الفقرتان ٩٢ و ٩٣ .

٤ . الصحيفة : بطول .

٥ . في حاشية ب زيادة : أَمْ مَنْ ذَا الَّذِي اعْتَمَدَ عَلَيْكَ فِي أَمْرِهِ فَلَمْ تَجِدْ بِإِسْعَادِهِ .

٦ . المصدر ، الفقرتان ٣٦ و ٣٧ .

٧ . الصحيفة : بسعة رحمتك .

٨ . المصدر ، الفقرة ٩٧ .

وَكَيْفَ أَسْكُتُ بِالْإِفْحَامِ لِسَانَ ضِرَاعَتِي وَقَدْ أَقْلَقَنِي مَا أَنِيتُمْ عَلَيَّ مِنْ تَقْدِيرِ عَاقِبَتِي ^١.

سَيِّدِي، إِنْ كُنْتُ لَا تَرْحَمُ إِلَّا الْمُجِدِّينَ فِي طَاعَتِكَ، فَإِلَى مَنْ يَفْرَعُ الْمُقْصِرُونَ؟ وَإِنْ كُنْتُ لَا تَقْبَلُ إِلَّا [مِنْ] الْمُجْتَهِدِينَ، فَإِلَى مَنْ يَلْجَأُ الْخَاطِئُونَ؟ وَإِنْ كُنْتُ لَا تُكْرِمُ إِلَّا أَهْلَ الْإِحْسَانِ، فَكَيْفَ يَضُنُّعُ الْمُسِيئُونَ؟ وَإِنْ كَانَ لَا يَفُورُ يَوْمَ الْحَشْرِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ، فَمِنْ يَسْتَعِثُّ الْمُذْئِبُونَ؟

سَيِّدِي، إِنْ كَانَ لَا يَجُوزُ عَلَى الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ أَجَازَتْهُ بَرَاءَةُ عَمَلِهِ، فَأَتَى بِالْجَوَازِ لِمَنْ لَمْ يَسْتَبِإِلَيْكَ قَبْلَ دُئُوِّ أَجَلِهِ؟ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ إِلَّا عَلَى مَنْ عَمَّرَ بِالرُّهْدِ مَكُونُ سَرِيرَتِهِ، فَمَنْ لَلْمُضْطَّرِّ الَّذِي لَمْ تَرْضَهُ ^٢ بَيْنَ الْعَالَمِينَ سَعْيَ تَقِيَّتِهِ؟

سَيِّدِي، إِنْ حَجَبْتَ عَنِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ نَظَرَ تَعَمُّدِكَ بِخَطِيئَاتِهِمْ، أَوْ بَقَاهُمْ ^٣ غَضَبِكَ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ يَكْرَهُ بَانِيهِمْ.

سَيِّدِي، إِنْ لَمْ تُنْشِلْنَا يَدُ إِحْسَانِكَ يَوْمَ التَّوْرُودِ، اخْتَلَطْنَا فِي الْخِزْيِ يَوْمَ الْحَشْرِ بِذَوِي الْجُحُودِ، فَأَوْجِبْ لَنَا بِالْإِسْلَامِ مَدْحُورَ ١٥٠ / هِبَاتِكَ، وَأَضْفِ مَا كَدَّرْتَهُ الْجَرَائِمُ بِصَفْحِ صَلَاتِكَ.

سَيِّدِي، لَيْسَ لِي عِنْدَكَ عَهْدٌ ائْتَحَدُهُ وَلَا كَيْبَرٌ عَمَلٍ أَخْلَصْتُهُ، إِلَّا أَنِّي وَائِقٌ بِكَرِيمِ أَفْعَالِكَ، رَاجٍ لِحَسْبِمْ إِفْضَالِكَ، عَوَّدْتَنِي مِنْ جَمِيلِ تَطَلُّوكَ عَادَةً أَنْتَ أَوْلَى بِإِنْمَائِهَا، وَوَهَبْتَ لِي مِنْ خُلُوصِ مَعْرِفَتِكَ حَقِيقَةً أَنْتَ الْمَشْكُورُ عَلَى الْهَامِيهَا ^٤.

سَيِّدِي، أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنَ الْمَأْمُورِينَ، وَحَضَّضْتَ عَلَيَّ إِعْطَاءَ السَّائِلِينَ وَأَنْتَ خَيْرُ الْمَسْئُولِينَ، وَتَدَبَّتْ إِلَى عِثْقِ الرَّقَابِ وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُعْتَقِينَ، وَحَنَنْتَ عَلَيَّ الصَّفْحَ عَنِ الْمُذْئِبِينَ وَأَنْتَ أَكْرَمُ الصَّافِحِينَ ^٥.

سَيِّدِي، قَدْ ذَكَرْتُكَ بِالذِّكْرِ الَّذِي أَنَّهُمْ تَبِيهِ، وَوَحَدَّتْكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي أَكْرَمْتَنِيهِ، وَدَعَوْتُكَ

١. المصدر، الفقرتان ١٠٥ و١٠٦.

٢. الصحيفة: يرضه.

٣. الصحيفة: أوقعهم.

٤. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٩، الفقرات ١١٠ - ١١٤.

٥. المصدر، الفقرة ١١٦.

بِالدُّعَاءِ الَّذِي عَلَّمْتَنِيهِ ، فَلَا تَحْرِمْنِي [بِرَحْمَتِكَ] الْجِزَاءَ الَّذِي وَعَدْتَنِيهِ ، فَمِنْ التَّغَمَّةِ لَكَ عَلَيَّ أَنْ
هَدَيْتَنِي بِحُسْنِ دُعَائِكَ ، وَمِنْ إِتْمَائِهَا أَنْ تُوجِبَ لِي مَحْمُودَ جِزَائِكَ .
سَيِّدِي ، أَنْتَظِرُ عَفْوَكَ كَمَا يَنْتَظِرُهُ الْمُذْئِبُونَ ، وَلَسْتُ أَأْيَأُسُ مِنْ رَحْمَتِكَ الَّتِي يَسْتَوْفِقُهَا
الْمُخْسِئُونَ^٢ .

ثم تدعو الدعاء المأثور عن علي بن الحسين عليه الصلاة والسلام من الملك العلام ،
وهي هذه :
إلهي إِنْ كَانَ قَدْ قَلَّ زَادِي^٣ فِي الْمَسِيرِ إِلَيْكَ فَلَقَدْ حَسَّنَ ظَنِّي / ١٦ / بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ ، وَإِنْ كَانَ جُرْمِي قَدْ
أَخَافَنِي مِنْ عِقُوبَتِكَ ، فَإِنَّ رَجَائِي قَدْ أَشْعَرَنِي بِالْأَمْنِ مِنْ نِقْمَتِكَ ، وَإِنْ كَانَ ذَنْبِي قَدْ عَرَّضَنِي لِعِقَابِكَ ،
فَقَدْ أَدْتَانِي^٤ حُسْنَ ثِقَتِي بِثَوَابِكَ ، وَإِنْ كَانَ أَنَامَتُنِي الْعَفْلَةَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ نَهَيْتَنِي الْمَعْرِفَةَ
بِكْرَمِكَ وَالْآتِكَ ، وَإِنْ كَانَ أَوْحَشَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَرَطُ الْعِصْيَانِ وَالطُّغْيَانِ فَقَدْ آسَتَنِي بِمُسْرَى الْفُقْرَانِ
وَالرِّضْوَانِ .

١ . في الف وب : ليس .

٢ . الصحيفة السجادية الجامعة ، الدعاء ١٩٩ ، الفقرات ١٤١ - ١٤٣ .

٣ . ورد في حاشية ب : اعلم أن المراد من الزاد هاهنا هو الأعمال الحسنة كالنوافل والبر والصلاة ونحوها ،
وهذا مما لا ينبغي أن يُعتمد إليه ؛ لأن الاعتماد عليه نقص في التوكل على الله وحسن الظن بفضله ، كما ورد
أن أمير المؤمنين عليه السلام كتب في كفن سلمان رضي الله عنه هذين البيتين :

وفدت على الكريم بغير زاد من الحسنات والقلب السليم

وحمل الزاد أقبح كل شيء إذا كان الوفود على الكريم

بل ينبغي أن يكون الزاد في ذلك المسير هو العزم والإرادة والشوق والطلب وحسن الظن الخالص فقط ،
كما أشار عليه السلام بهذا في دعاء الوتر :

اللهم إني أجد بيني وبينك مشبهات تقطعني دونك ، ومبطنات تُقعدني عن إجابتك ، وقد علمتُ أن عبدك
لا يرحل إليك إلا بزاد ، وأنت لا تحجب عن خلقك إلا أن تحجبهم الأعمال دونك ، وقد علمتُ أن زاد
الراحل إليك عزم إرادة يختارك بها ويصير بها إلى ما يؤدي إليك . اللهم وقد ناداك بعزم الإرادة [قلبي] ،
واستبقى قلبي (؟) بفهم حجتك لساني ، وما تيسر لي من إرادتك . منه دام ظله .

٤ . الصحيفة : أدني .

أَسْأَلُكَ بِسُبْحَاتِ وَجْهِكَ وَأَنْوَارِ قُدْسِكَ ، وَأَبْتَهْلِ إِلَيْكَ بِعَوَاطِفِ رَحْمَتِكَ وَلَطَائِفِ رَأْفَتِكَ^١
 أَنْ تُحَقِّقَ ظَنِّي فِي مَا^٢ أَوْلَمُّهُ مِنْ جَزِيلِ إِكْرَامِكَ وَجَمِيلِ إِعْمَالِكَ فِي الْقُرْبَى مِنْكَ وَالزُّلْفَى لَدَيْكَ
 وَالتَّمَتُّعِ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ ، وَهَذَا إِذَا مُتَعَرَّضٌ لِنَفْحَاتِ رَوْحِكَ وَعَطْفِكَ ، وَمُنْتَجِعٌ غَيْثِ جُودِكَ
 وَلُطْفِكَ ، فَارٌّ مِنْ سَخَطِكَ إِلَى رِضَاكَ ، وَهَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ ، رَاجٍ أَحْسَنَ مَا لَدَيْكَ ، مُعَوَّلٌ عَلَى
 مَوَاهِبِكَ ، مُفْتَقِرٌ إِلَى رِعَايَتِكَ .

إلهی ما بدأت بی من فضلك فتممه ، وما وهبت لی من کرمک فلا تسلبه ، وما سترته علی
 بجلیمک فلا تهتک ، وما عملته من قبیح فعلی فاغفره .

إلهی استشفعت بک إلیک ، واستجرت بک منک ، أتیتک / ١٧ / طامعاً فی إحسانک ، راعياً فی
 امتنانک ، مستنقياً وابل طولک ، مستنظراً عمماً فضلك ، طالباً مرضاتک ، مُسْرِداً وَجْهک ، طارقاً
 بابک ، قاصداً جناتک ، وارداً شریعة رفدک ، مُلتَمِساً سِنِي الخیرات من عندک ، وإیداً إلی حَضْرَةِ
 جمالک ، مُسْتَكِيناً لِعَظَمَتِكَ وَجَلالِكَ ، فافعل بی ما أنت أهلُهُ مِنَ المَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ ، وَلَا تَفْعَلْ بی ما
 أنا أهلُهُ مِنَ العذابِ وَالثَّقَمَةِ ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^٣ .

وینبغی للداعی المفتاق والطالب المشتاق أن لا یبأس من لطف معشوقه ورحم
 محبوبه ، ولا یفتر عن التملق والبصیصة^٤ إلیه بأنه لا یرى أثر الإجابة ولطف قربه
 ووصاله ، بل یصیر بکله وتمامه الرجاء وحسن الظن بالله ، والترنم بما قال شاعر الترك
 فی هذا المقام :

گو زلر مهربان اولمز دیمک یانلشدر ای باقی

اولور والله بالله همر یالواره گور سونلر

١ . الصحیفة: بِرُّكَ .

٢ . الصحیفة: بِمَا .

٣ . الصحیفة السجادية الجامعة ، الدعاء ١٨٦ .

٤ . ب: تملقه وبصیصته .

الزبور الأول

في مناجاة العارفين والعاشقين من الأنفة المعصومين

صلوات الله عليهم أجمعين

منها مناجاة سيّدنا ومولانا عليّ بن الحسين زين العابدين عليه السلام

إلهي لولا الواجب من قبول أمرك لَنَزَهْتِكَ عَنْ ذِكْرِي إِيَّاكَ ، عَلَى أَنْ ذِكْرِي لَكَ بِقَدْرِي لَا بِقَدْرِكَ ،
وما عسى أَنْ يَبْلُغَ مِقْدَارِي حَتَّى أَجْعَلَ مَحَلًّا لِتَقْدِيسِكَ ، وَمِنْ أَعْظَمِ النَّعَمِ عَلَيْنَا جَرِيَانُ ذِكْرِكَ عَلَى
السَّنَتَا ، وَإِذْنُكَ لَنَا بِدُعَائِكَ وَتَنْزِيهِكَ وَتَسْبِيحِكَ / ١٨ / .

إلهي فَأَلْهِمْنَا ذِكْرَكَ فِي الْمَلَاءِ وَالْخَلَاءِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْإِعْلَانِ وَالْإِسْرَارِ وَفِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ ،
وَأَيْسَنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ ، وَاسْتَعْمِلْنَا بِالْعَمَلِ الزَّكِيِّ وَالسَّغْيِ الْمَرْضِيِّ ، وَجَازِنَا بِالْمِيزَانِ الْوَفِيِّ .

إلهي بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ الْوَالِهَةُ ، وَعَلَى مَعْرِفَتِكَ جُمِعَتِ الْمُقُولُ الْمُتْبَايِنَةُ ، فَلَا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ
إِلَّا بِذِكْرِكَ ، وَلَا تَسْكُنُ النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ ، أَنْتَ الْمُسَبِّحُ فِي كُلِّ مَكَانٍ ، وَالْمَعْبُودُ فِي كُلِّ زَمَانٍ ،
وَالْمَوْجُودُ فِي كُلِّ أَوَانٍ ، وَالْمَدْعُودُ بِكُلِّ لِسَانٍ ، وَالْمُعْظَمُ فِي كُلِّ جَنَانٍ ، فَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغْيِيرِ
ذِكْرِكَ ، وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغْيِيرِ أُنْسِكَ ، وَمِنْ كُلِّ سُورٍ بَغْيِيرِ قُرْبِكَ ، وَمِنْ كُلِّ شَغْلٍ بَغْيِيرِ طَاعَتِكَ .

إلهي أَنْتَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً
وَأَصِيلًا ^١ وَقُلْتَ : ﴿ فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ﴾ ^٢ فَأَمَرْتَنَا بِذِكْرِكَ ، وَوَعَدْتَنَا عَلَيْهِ أَنْ تَذَكِّرَنَا تَشْرِيفًا [لَنَا]
وَإِكْرَامًا وَتَفْخِيمًا وَإِعْظَامًا ، وَهَذَا نَحْنُ ذَاكِرُوكَ كَمَا أَمَرْتَنَا ، فَأَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا يَا ذَاكِرَ الذَّاكِرِينَ وَيَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ^٣ .

١ . سورة الأحزاب . الآية ٤١ - ٤٢ .

٢ . سورة البقرة . الآية ١٥٣ .

٣ . الصحيفة السجادية الجامعة ، الدعاء ١٩٤ . في مناجاة الذاكرين .

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

إلهي كَسْرِي لَا يَجْبُرُهُ إِلَّا لَطْفُكَ وَحَنَانُكَ /١٩/، وَفَقْرِي لَا يُغْنِيهِ إِلَّا عَطْفُكَ وَإِحْسَانُكَ، وَرَوْعَتِي لَا يُسْكِنُهَا إِلَّا أَمَانُكَ، وَذَلَّتِي لَا يُعِزُّهَا إِلَّا سُلْطَانُكَ، وَأُمْنِيَّتِي لَا يُبَلِّغُنِيهَا إِلَّا فَضْلُكَ، وَخَلَّتِي لَا يَسُدُّهَا إِلَّا طَوْلُكَ، وَحَاجَتِي إِلَيْكَ لَا يَقْضِيهَا غَيْرُكَ، وَكَرْبِي لَا يُفْرِجُهُ سِوَى رَحْمَتِكَ، وَضُرِّي لَا يَكْشِفُهُ غَيْرُ رَأْفَتِكَ، وَعَيْلَتِي لَا يَزِدُّهَا إِلَّا فَضْلُكَ^١، وَعَلَّتِي لَا يَبْرِئُهَا إِلَّا وَضْلُكَ، وَلَوْعَتِي لَا يَطْفِئُهَا إِلَّا لِسْقَاؤُكَ، وَشَوْفِي إِلَيْكَ لَا يَبْلُغُهُ إِلَّا النَّظَرُ إِلَى وَجْهِكَ، وَفَرَارِي لَا يَقْرُدُّونَ دُنُوِّي مِنْكَ، وَلَهْفَتِي لَا يَبْرِئُهَا إِلَّا رَوْحُكَ، وَسُقْمِي لَا يَشْفِيهِ إِلَّا طِبُّكَ، وَعَمِّي لَا يُبْرِئُهُ إِلَّا قَرْنُكَ، وَبُحْرَحِي لَا يُبْرِئُهُ إِلَّا صَفْحُكَ، وَصَدَاءُ قَلْبِي لَا يَجْلُوهُ إِلَّا عَفْوُكَ، وَوَسْوَاسُ صَدْرِي لَا يَزِيحُهُ إِلَّا مَتْنُكَ^٣.

فِيَا مُنْتَهَى أَمَلِ الْآمِلِينَ، وَفِيَا غَايَةَ سُؤَالِ السَّائِلِينَ، وَفِيَا أَقْصَى طَلِبَةِ الطَّالِبِينَ، وَفِيَا أَعْلَى رَغْبَةِ الرَّغَابِينَ، وَفِيَا وَلِيَّ الصَّالِحِينَ، وَفِيَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ، وَفِيَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ، وَفِيَا ذَخَرَ الْمُعْدِمِينَ، وَفِيَا كَنْزَ الْآسِينَ^٤، وَفِيَا غِيَاةَ الْمُسْتَغِيثِينَ، وَفِيَا قَاضِي حَوَائِجِ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ، وَفِيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ /٢٠/، وَفِيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، لَكَ تَخَضُّعِي وَسُؤَالِي، وَإِلَيْكَ تَضَرُّعِي وَابْتِهَالِي، أَسْأَلُكَ أَنْ تُؤَيِّدَنِي^٥ مِنْ رَوْحِ رِضْوَانِكَ، وَتُدِيمَ عَلَيَّ نَعِيمَ^٦ امْتِنَانِكَ، وَهَذَا أَنَا ذَائِبَابِ كَرَمِكَ وَأَقِفُ، وَلِنَفْحَاتِ بِرِّكَ مُتَعَرِّضُ، وَبِحَبْلِكَ الشَّدِيدِ مُفْتَصِّمٌ، وَبِعِزَّتِكَ الْوُثْقَى مُتَمَسِّكٌ.

إلهي اَرْحَمَ عَبْدِكَ الدَّلِيلَ، ذَا اللِّسَانِ الْكَلِيلِ وَالْعَمَلِ الْقَلِيلِ، وَامْتِنْ عَلَيْهِ بِطَوْلِكَ الْجَزِيلِ وَاكْتَفُهُ تَحْتَ ظِلِّكَ الظَّلِيلِ، يَا عَظِيمَ يَا جَمِيلَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^٧.

١. الصحيفة: - وعيلتي لا يردها إلا فضلك.

٢. الصحيفة: وَرَبِّي.

٣. الصحيفة (خ ل): أَمْرُكَ.

٤. الصحيفة: الْبَائِسِينَ.

٥. ساقط من الف. وفي الصحيفة: تَنْبِيئِي.

٦. الصحيفة: نَيْعَم.

٧. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٢، في مناجاة المفتقرين.

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

اللَّهُمَّ يَا مَلَأَ اللَّائِذِينَ ، وَيَا مَعَاذَ الْعَائِذِينَ ، وَيَا مُنْجِيَ الْهَالِكِينَ ، وَيَا عَاصِمَ الْبَائِسِ^١ الْمُسْتَكِينِ ، وَيَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ ، وَيَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ ، وَيَا كَثْرَ الْمُفْتَقِرِينَ ، وَيَا جَابِرَ الْمُكْسِرِينَ ، وَيَا مَأْوَى الْمُتَقَطِّعِينَ ، وَيَا نَاصِرَ الْمُسْتَضْعَفِينَ ، وَيَا مُجِيرَ الْخَائِفِينَ ، وَيَا مُغِيثَ الْمَكْرُوبِينَ ، وَيَا حِضْنَ اللَّاجِينَ ، إِنَّ لَمْ أَعْذُ بِعِزَّتِكَ فِيمَنْ أَعُوذُ ، وَإِنْ لَمْ أَلْذُ بِقُدْرَتِكَ فِيمَنْ أَلُوذُ؟! وَقَدْ أَلْجَأْتَنِي الدُّثُوبَ إِلَى التَّنَبُّثِ بِأَذْيَالِ عَفْوِكَ ، وَأَخْوَجْتَنِي ٢١/ الحَطَايَا إِلَى اسْتِفْتَاكِ أَبْوَابِ صَفْحِكَ ، وَدَعَّيْتَنِي الْإِسَاءَةَ إِلَى الْإِنَاخَةِ بِفَنَاءِ عِزِّكَ ، وَحَمَلْتَنِي الْمَخَافَةَ مِنْ نِقْمَتِكَ إِلَى^٢ التَّمَسُّكِ بِعُرْوَةِ عَطْفِكَ ، وَمَا حَقُّ مَنْ اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ أَنْ يُخْذَلَ ، وَلَا يَلِيقُ بِمَنْ اسْتَجَارَ بِعِزِّكَ أَنْ يُسَلَّمَ أَوْ يُهْمَلَ .

إلهي فلا تغلنا من حمايتك ، ولا تغرنا من رعايتك ، ورُدنا^٣ عن موارد الهلكة ، فإنا بعينك وفي كنفك ولك . أسألك بأهل خاصيتك من ملائكتك والصالحين من برئتك أن تجعل علينا واقيةً تنجينا [من الهلكات وتنجبنا] من الآفات ، وتكثنا من دواهي المصيبات ، وأن تنزل علينا من سكينتك ، وأن تغشى وجوهنا بأنوار محبتك ، وأن تؤوينا إلى شديد ركنك ، وأن تحوينا في أكناف عضمتك برأفتك ورَحمتك يا أرحم الراحمين^٤ .

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

يَا مَنْ إِذَا سَأَلَهُ عَبْدُهُ أَعْطَاهُ ، وَإِذَا أَمَلَ مَا عِنْدَهُ بَلَغَهُ مُنَاهُ ، وَإِذَا أُنْقِلَ عَلَيْهِ قَرْبَهُ وَأُذْنَاهُ ، وَإِذَا جَاهَرَهُ بِالْعِصْيَانِ سَتَرَ عَلَى ذَنْبِهِ وَعَفَاهُ ، وَإِذَا تَوَكَّلَ عَلَيْهِ أَحْسَبَهُ وَكَفَاهُ .

إلهي مَنْ ذَا الَّذِي نَزَلَ بِكَ^٥ مُلْتَمِساً قِرَاكَ فَمَا قَرَبْتَهُ ، وَمَنْ ذَا الَّذِي ٢٢/ أَنَاخَ بِبَابِكَ مُرْتَجِياً نَدَاكَ

١ . الصحيفة: البائسين .

٢ . الصحيفة: على .

٣ . الصحيفة: دُذْنَا .

٤ . الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٥ ، في مناجاة المعتصمين .

٥ . في النسختين: زارك ، والتصويب من الصحيفة وبحار الأنوار .

فَمَا أَوْلَيْتَهُ ، أَيَحْسُنُ أَنْ أَرْجِعَ عَنْ بَابِكَ بِالْخَيْبَةِ مَضْرُوفًا وَلَسْتُ أَغْرِفُ مَوْلَى سِوَاكَ بِالإِحْسَانِ
مَوْصُوفًا؟ كَيْفَ أَرْجُو غَيْرَكَ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِكَ ١٩ وَكَيْفَ أَوْمَلُ سِوَاكَ وَالْخَلْقُ وَالْأَمْرُ لَكَ ١٩ أَأَقْطَعُ
رَجَائِي مِنْكَ وَقَدْ أَوْلَيْتَنِي مَا لَمْ أَسْأَلْهُ مِنْ فَضْلِكَ؟ أَمْ تُفَقِّرُنِي إِلَى مِثْلِي وَأَنَا مُغْتَصِمٌ^١ بِحَبْلِكَ .
يَا مَنْ سَعِدَ بِرَحْمَتِهِ الْقَاصِدُونَ ، وَلَمْ يَشُقْ بِبِقَمَّتِهِ الْمُسْتَغْفِرُونَ ، كَيْفَ أُنْسَاكَ وَلَمْ تَزَلْ ذَاكِرِي ،
وَكَيْفَ أَلْهُو عَنْكَ وَأَنْتَ مُرَافِيِي .

إِلَهِي بِذَنْبِ عَفْوِكَ^٢ أَعْلَقْتُ يَدِي ، وَلَيْلٍ عَطَايَاكَ بَسَطْتَ أَمْلِي ، فَأَخْلِصْنِي بِخَالِصَةِ تَوْحِيدِكَ ،
وَاجْعَلْنِي مِنْ صَفْوَةِ عِبِيدِكَ .

يَا مَنْ كُلُّ هَارِبٍ إِلَيْهِ يَلْتَجئُ^٣ ، وَكُلُّ طَالِبٍ إِتَاءَهُ يَزْتَجِي ، يَا خَيْرَ مَرْجُوٍّ ، وَيَا أَكْرَمَ مَدْعُوٍّ ، وَيَا مَنْ لَا
يُرَدُّ سَأَلُهُ ، وَلَا يُخَيَّبُ أَمَلُهُ ، يَا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِدَاعِيهِ ، وَحِجَابُهُ مَرْفُوعٌ لِرَاجِيهِ ، أَسْأَلُكَ بِكَرَمِكَ أَنْ
تَمُنَّ عَلَيَّ مِنْ عَطَايِكَ بِمَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي ، وَمِنْ رَجَائِكَ بِمَا تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسِي ، وَمِنْ الْيَقِينِ بِمَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيَّ
مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا ، وَتَجْلُو بِهِ عَنْ بَصِيرَتِي / ٢٣ / عَشْرَاتِ الْعَمَى ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^٤ .

وَمِنْ مَنَاجَاتِهِ أَيْضًا صَلَوَاتِ اللَّهِ وَسَلَامِهِ عَلَيْهِ

اللَّهُمَّ أَلْهِمْنَا طَاعَتَكَ ، وَجَنِّبْنَا مَعْصِيَتَكَ ، وَسِّرْ لَنَا بُلُوغَ مَا نَسْتَمْنِي مِنْ ابْتِغَاءِ رِضْوَانِكَ ، وَأَخْلِلْنَا
بِحُبُوحَةِ جَنَانِكَ ، وَأَفْشِعْ عَن بَصَائِرِنَا سَحَابَ^٥ الْإِزْتِيَابِ ، وَاكْشِفْ عَن قُلُوبِنَا أَغْشِيَةَ الرَّيْبِ^٦
وَالْحِجَابِ ، وَأَزْهِقِ الْبَاطِلَ عَن ضَمَائِرِنَا ، وَأَثْبِتِ الْحَقَّ فِي سَرَائِرِنَا ، فَإِنَّ الشُّكُوكَ وَالظَّنُونِ لَوَاقِعُ
الْفِتَنِ ، وَمُكَدَّرَةٌ لِيَصْفُو الْمَنَاجِحُ^٧ وَالْمِئِن .

١ . الصحيفة: اعتصم .

٢ . الصحيفة: كرامت .

٣ . في النسختين: ينتهي، والثبت من الصحيفة وبحار الأنوار .

٤ . الصحيفة السجادية الجامعة. الدعاء ١٨٥ ، في مناجاة الراجين .

٥ . الصحيفة: سحاب .

٦ . الصحيفة: المرية .

٧ . في النسختين: الصفح (-لامناح)، والمثبت من الصحيفة وبحار الأنوار .

اللَّهُمَّ احْمِلْنَا فِي سَفْنِ نَجَاتِكَ ، وَمَتَّعْنَا بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ ، وَأُورِدْنَا حَيَاصِ حُبِّكَ ، وَأُذِقْنَا حَلَاوَةَ
وُدِّكَ وَقُرْبِكَ ، وَاجْعَلْ شُغْلَنَا فِيكَ ، وَهَمَّنَا فِي طَاعَتِكَ ، وَأَخْلِصْ نِيَاتِنَا فِي مُعَامَلَتِكَ فَأَتَا بِكَ وَلَكَ ، وَلَا
وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ .

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ، وَالْحَقِيقَةِ بِالصَّالِحِينَ الْأَبْرَارِ السَّابِقِينَ إِلَى الْمَكْرُمَاتِ ،
الْمُسَارِعِينَ إِلَى الْخَيْرَاتِ ، الْعَامِلِينَ لِلْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ ، السَّارِعِينَ^٣ إِلَى رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ ، إِنَّكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِالْإِجَابَةِ جَدِيدٌ^٤ .

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

سُبْحَانَكَ مَا أَضْيَقَ الطَّرِيقُ^٥ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ ، وَمَا أَوْضَحَ الْحَقُّ / ٢٤ / عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ .
إِلَهِي فَاسْلُكْ بِنَا سُبُلَ الْوُصُولِ إِلَيْكَ ، وَسَيِّرْنَا فِي أَقْرَبِ الطَّرِيقِ لِلْوُقُودِ عَلَيْكَ ، قَرِّبْ إِلَيْنَا الْبَعِيدَ ،
وَسَهِّلْ لَدَيْنَا الْعَسِيرَ الشَّدِيدَ ، وَالْحَقِيقَةَ بِعِبَادِكَ الَّذِينَ هُمْ بِالْبِدَارِ إِلَيْكَ يُسَارِعُونَ ، وَبِاتِّبَاعِكَ عَلَى الدَّوَامِ
يَطْرُقُونَ ، وَإِيَّاكَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يُعْبُدُونَ ، وَهُمْ مِنْ هَيْبَتِكَ مُشْفِقُونَ ، الَّذِينَ صَفَّيْتَ لَهُمُ الْمَشَارِبَ ،
وَبَلَّغْتَهُمُ الرِّغَائِبَ ، وَأَنْجَحْتَ لَهُمُ الْمَطَالِبَ ، وَقَضَيْتَ لَهُمْ مِنْ فَضْلِكَ الْمَآرِبَ ، وَمَلَأْتَ ضَمَائِرَهُمْ
مِنْ حُبِّكَ ، وَرَوَّيْتَهُمْ مِنْ صَافِي شَرَابِ وُدِّكَ^٦ ، فَبِكَ إِلَى لَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَصَلُّوا ، وَمِنْكَ عَلَى أَقْصَى
مَقَاصِدِهِمْ حَصَلُوا .

فِيَا مَنْ هُوَ عَلَى الْمُقْبِلِينَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ ، وَبِالْعَظْفِ عَلَيْهِمْ عَائِدٌ مُتَّفَضِّلٌ ، وَبِالْغَافِلِينَ عَنْ ذِكْرِهِ رَحِيمٌ
رَوُوفٌ ، وَيَجْذِبُهُمْ إِلَى بَابِهِ وَدُودٌ عَطُوفٌ ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ أَوْفَرِهِمْ مِنْكَ حَظًّا ، وَأَعْلَاهُمْ
عِنْدَكَ مَنَزَلًا ، وَأَجْزَلِهِمْ مِنْ وُدِّكَ قِسْمًا ، وَأَفْضَلِهِمْ فِي مَعْرِفَتِكَ نَصيبًا ، فَقَدِ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِي

١ . الصحيفة : جهادنا .

٢ . النسختين : بالباقيات .

٣ . الصحيفة : الساعين .

٤ . الصحيفة السجادية الجامعة ، الدعاء ١٨٨ في مناجاة المطيعين .

٥ . الصحيفة : الطَّرِيقُ .

٦ . الصحيفة : عَلَيْنَا .

٧ . في الصحيفة : ... شراب شربك .

وَانصَرَفْتَ نَحْوَكَ رَغْبَتِي ، فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي ، وَلَنْكَ لِلسَّوَاكِ سَهْرِي وَسَهَادِي ، وَلِقَاؤَكَ قُرَّةَ عَيْنِي ،
وَوَصْلَكَ مَنَا نَفْسِي ، وَإِلَيْكَ شَوْفِي ، وَفِي مَحَبَّتِكَ وَالْهِي ، وَإِلَى هَوَاكَ صَبَابَتِي ٢/٢٥ ، وَرِضَاكَ بُغْيَتِي ،
وَرُؤْيَتِكَ حَاجَتِي ، وَجَوَاؤَكَ طَلِبَتِي ، وَقُرْبِكَ غَايَةَ مَسْأَلَتِي ١ ، وَفِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَرَاحَتِي ، وَعِنْدَكَ
دَوَاءٌ عَلَيَّ وَسِفَاءٌ عَلَيَّ وَبِرْدٌ لَوْعَتِي وَكَشْفٌ كُرْبَتِي ، فَكُنْ أُنَيْسِي فِي وَخْشَتِي ، وَمُقِيلَ عَنْرَتِي ، وَغَافِرَ
زَلَّتِي ، وَقَابِلَ قُوبَتِي ، وَمُجِيبَ دَعْوَتِي ، وَوَلِيَّ عِضْمَتِي ، وَمُسْغِنِي فَاقَتِي ، وَلَا تَسْقُطْنِي عَنكَ ، وَلَا
تُبَاعِدْنِي ٢ مِنْكَ ، يَا تَعِيْمِي وَجَنَّتِي ، وَيَا دُنْيَايَ وَأَخْرَجْتِي ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ٣ . ٤

وَمِنْ مُنَاجَاتِهِ أَيْضاً صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا ، وَمَنْ ذَا الَّذِي أُنْسَ بِقُرْبِكَ فَابْتَغَى عَنكَ جَوْلًا ،
إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنْ أَصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَوَلَايَتِكَ ، وَأَخْلَصْتَهُ لِسُودِكَ وَمَحَبَّتِكَ ، وَسَوِّدْتَهُ إِلَى لِقَائِكَ ،
وَأَرْضَيْتَهُ بِقَضَائِكَ ، وَمَنْحَتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ ، وَحَبَوْتَهُ بِرِضَاكَ ، وَأَعَدَدْتَهُ مِنْ هَسْرِكَ وَيَقْلَاكَ ،
وَبَوَّأْتَهُ مَقْعَدَ الصِّدْقِ فِي جَوَارِكَ ، وَخَصَّصْتَهُ بِمَعْرِفَتِكَ ، وَأَهْلَيْتَهُ لِعِبَادَتِكَ ، وَهَيَّيْتُمْ قَلْبَهُ لِإِرَادَتِكَ ،
وَاجْتَبَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ ، وَأَخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ ، وَفَرَّغْتَ قُوَادَةَ لِحُبِّكَ ، وَرَغَّبْتَهُ فِي مَا عِنْدَكَ ، وَأَلْهَمْتَهُ
ذِكْرَكَ ، وَأَوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ ، وَسَفَّلْتَهُ بِطَاعَتِكَ ، وَصَيَّرْتَهُ مِنْ صَالِحِي بَرِيَّتِكَ ، وَاخْتَرْتَهُ ٢٦/
لِمُنَاجَاتِكَ ، وَقَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْءٍ يَفْطَعُهُ عَنكَ .

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ ذَاتِهِمُ الْارْتِيَاخِ إِلَيْكَ وَالْحَنِينِ ، وَذَيْدِهِمُ الرِّفْرَةِ وَالْأَيْنِ ، وَجِبَاهِهِمْ سَاجِدَةً
لِعَظَمَتِكَ ، وَعُيُونِهِمْ سَاهِرَةً فِي خِدْمَتِكَ ، وَدُمُوعِهِمْ سَائِلَةً مِنْ حَسْبِيَّتِكَ ، وَقُلُوبِهِمْ مُعَلِّقَةً بِمَحَبَّتِكَ ،
وَأَفْئِدَتِهِمْ مُنْخَلِعَةً مِنْ هَيْبَتِكَ ٧ .

١ . الصحيفة: سُؤلي .

٢ . الصحيفة: لَا تُبْعِدْنِي .

٣ . ب : + إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

٤ . الصحيفة السجادية الجامعة ، الدعاء ١٨٩ في مناجاة المریدین .

٥ . الصحيفة: رَضِيَّتَهُ .

٦ . الصحيفة: دَهْرَهُمْ .

٧ . الصحيفة: مَهَابَتِكَ .

يا مَنْ أَنْوَارِ قُدْسِهِ لِأَبْصَارِ مُجِيبِيهِ رَائِقَةٌ، وَسُبْحَاتُ نُورِ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ شَائِقَةٌ، يَا مُنْتَهَى^١
 قُلُوبِ الْمُسْتَأْقِنِينَ، وَيَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ، أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوَصِّلُنِي
 إِلَى قُرْبِكَ، وَأَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ، وَأَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ وَسُوقِي إِلَيْكَ
 ذَائِدًا عَنْ عِصْيَانِكَ، وَأَمْتُنْ عَلَيَّ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ، وَأَنْظُرْ بِعَيْنِ الْوُدِّ وَالْعَطْفِ إِلَيَّ، وَلَا تَضْرِبْ عَنِّي
 وَجْهَكَ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَالْحُظُوظِ^٢ عِنْدَكَ، [يا مُجِيبُ] بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ،
 إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^٣.

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

اللَّهُمَّ^٤ اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ أَشْجَارُ السُّوقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ، وَأَخَذَتْ لَوْعَةً مَحَبَّتِكَ
 بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ، فَهَمَّ إِلَى أَوْكَارِ الْأَذْكَارِ^٥ ٢٧/ يَا وَوَنَ، وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَزْتَعُونَ، وَمِنْ
 حِيَاضِ الْمَحَبَّةِ بِكَأْسِ الْمُلَاطَفَةِ يَكْرَهُونَ، وَشَرَايِعِ الْمَصَافَاتِ يَرْدُونَ، وَقَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ
 بَصَائِرِهِمْ^٦، وَانْجَلَّتْ أَظْلَمَةٌ^٧ الرَّيْبِ عَنْ عَقَائِدِهِمْ فِي ضَمَائِرِهِمْ، وَانْتَفَتَّ مُخَالَجَةٌ^٨ الشُّكِّ عَنْ
 قُلُوبِهِمْ وَسَرَائِرِهِمْ، وَانْتَشَرَحَتْ بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ صُدُورُهُمْ، وَعَلَتْ بِسَبْقِ السَّعَادَةِ فِي الزَّهَادَةِ
 هِمَمُهُمْ، وَعَدَّبَ مِنْ^٩ مَعِينِ الْمُعَامَلَةِ سِرْتَهُمْ، وَطَابَ فِي مَجَالِسِ الْأَنْبِيَاءِ سِرَابُهُمْ^{١٠}، وَأَمِينَ فِي
 مَوَاطِنِ الْمَخَافَةِ سِرْتَهُمْ، وَاطْمَأَنَّتْ بِالرُّجُوعِ إِلَى رَبِّ الْأَرْيَابِ أَنْفُسُهُمْ، وَتَيَقَّنَتْ بِالْفَوْزِ وَالْفَلَاحِ

١. الصحيفة: منى.

٢. الصحيفة: الإسعاد والخطوة.

٣. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٠، في مناجاة المحبتين.

٤. الصحيفة: إلهي.

٥. الصحيفة: الأفكار.

٦. الصحيفة: أبصارهم.

٧. الصحيفة: ظلمة.

٨. النسخين: مخالفة.

٩. الصحيفة: في.

١٠. الصحيفة: سرهم.

أَزْوَاحَهُمْ، وَقَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَخْتُوبِهِمْ أَغْنَيْتُهُمْ، وَاسْتَقَرَّ بِإِدْرَاكِ السُّؤْلِ وَنَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرَارُهُمْ، وَرَبِحَتْ فِي بَيْعِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ.

إلهي ما أُلدَّتْ خَوَاطِرَ الْإِلَهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ، وَمَا أُحْلَى الْمَسِيرَ إِلَيْكَ بِالْأَوْهَامِ فِي مَسَالِكِ الْعُيُوبِ، وَمَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ، وَمَا أَعَذَّبَ شِرْبَ قُرْبِكَ، فَأَعِذْنَا مِنْ طَرْدِكَ وَإِنْعَادِكَ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَحْصَى عَارِفِكَ وَأَصْلَحَ عِبَادِكَ وَأَصْدَقِ طَائِعِيكَ وَأَخْلَصَ عِبَادِكَ، يَا عَظِيمُ، يَا جَلِيلُ، يَا كَرِيمُ، يَا مُنِيلُ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^١.

من مناجاة سيدنا ومولانا سيد الشهداء حسين بن علي عليه السلام / ٢٨ /

إلهي إِنْ أَخْلَافَ تَدْبِيرِكَ وَشُرْعَةَ أَطْوَاءِ مَقَادِيرِكَ مَتَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءِ وَالْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ.

إلهي كَمْ مِنْ طَاعَةٍ بَنَيْتُهَا وَحَالَةٍ شَبَدْتُهَا هَدَمَ اعْتِمَادِي عَلَيْهَا عَذْلُكَ، بَلْ أَقَانِي مِنْهَا فَضْلُكَ.

إلهي حُكْمُكَ النَّافِذُ وَمَشِيئَتُكَ الْقَاهِرَةُ لَمْ يَشْرَكَكَ لِذِي مَقَالٍ مَقَالًا وَلَا لِذِي حَالٍ حَالًا.

إلهي كيف أعزم وأنت القاهر، وكيف لا أعزم وأنت الأمر؟

إلهي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي وَإِنْ لَمْ تَدَمْ الطَّاعَةَ مِنِّي فَعَلًا جَزْمًا فَقَدْ دَامَتْ مَحَبَّةً وَعِزْمًا ... عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا

تَرَاكَ وَلَا تَرَأَى عَلَيْهَا رَقِيبًا، وَخَسِرَتْ صَفْقَةً عَبْدًا لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا.

إلهي عَلَّمَنِي مِنْ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ، وَضَمَّنِي بِشِرْكَ الْمَصُونِ.

إلهي حَقَّقَنِي بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ، وَاسْتَلَّكَ بِي مَسَلَّكَ أَهْلَ الْجَذْبِ.

إلهي أَغْنِنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنِ تَدْبِيرِي، وَبِاخْتِيَارِكَ لِي عَنِ اخْتِيَارِي، وَأَوْقِفْنِي عَلَى مَرَاكِبِ

اضْطِرَارِي.

إلهي أَخْرِجْنِي مِنْ ذُلِّ نَفْسِي، وَطَهِّرْنِي مِنْ شَكِّي وَشِرْكِي^٢ قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِي، بِكَ أَنْتَصِرُ

١. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٣، في مناجاة العارفين، وقد أسقط المؤلف الفقرة الأولى من الدعاء.

٢. الف - وشركي.

فَانصُرْنِي ، وَعَلَيْكَ اَتَوَكَّلُ فلا تَكْلُنِي ، وإِيَّاكَ أَسْأَلُ فلا تُخَيِّبْنِي ، وفي فَضْلِكَ أَرْغَبُ فلا تَحْرِمْنِي ،
وَبِحَبَابِكَ أَتَنْسِبُ فلا تُبْعِدْنِي ، وَبِبَابِكَ أَوْفُ فلا تَطْرُدْنِي .

إلهي هذا ذُلِّي ظاهرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ ، وهذا حالي /٢٩/ لا يخفى عَلَيْكَ ، مِنْكَ أَطْلُبُ الوصولَ إِلَيْكَ ،
وَبِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ ، فاهْدِنِي بِمُورِكَ إِلَيْكَ ، وَأَقْمِنِي بِصِدْقِ العُبُودِيَّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ .

إلهي أَغْنِنِي بِفَضْلِكَ حَتَّى أَسْتَغْنِيَ بِكَ عَن طَلِبَتِي ، وَأَطْلُبْنِي بِرَحْمَتِكَ حَتَّى أَصِلَ إِلَيْكَ ،
وَأَجْذِبْنِي بِمَنِّكَ حَتَّى أُقْبَلَ عَلَيْكَ . أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقْتَ الأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ
وَوَحَّدُوكَ ، وَأَنْتَ الَّذِي أَرَزَلْتَ الأَغْيَارَ عَن قُلُوبِ أَحْبَابِكَ حَتَّى لَمْ يُجِبُّوا سِوَاكَ وَلَمْ يَلْجُؤُوا إِلَى
غَيْرِكَ ، أَنْتَ المُونِسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشْتَهُمُ العوالمَ ، وَأَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبَانَتْ لَهُمُ المَعَالِمُ ،
مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقدَكَ ، وَمَا الَّذِي فَقدَ مَنْ وَجدَكَ ، لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا ، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغِيَ
عَنكَ مُتَحَوِّلاً ، كَيْفَ يُرْجَى سِوَاكَ وَأَنْتَ ما قَطَعْتَ الإِحْسانَ ؟^١ وَكَيْفَ يُطَلَّبُ مِنْ غَيْرِكَ وَأَنْتَ ما بَدَّلْتَ
عَادَةَ الإِمْتانِ ؟!

يا مَنْ أذاقَ أَحْباءَهُ حَلَاوَةَ المِوَانِسَةِ فقاموا بَيْنَ يَدَيْهِ متملِّقين ، ويا مَنْ ألبَسَ أوليائَهُ مَلابِسَ
هِيبَتِهِ فقاموا بَيْنَ يَدَيْهِ مُستغفرينَ ، أَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِينَ ، وَأَنْتَ البادِئُ بالإِحْسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ
العابدينَ ، وَأَنْتَ الجوادُ بالعطاءِ قَبْلَ طَلِبِ الطَّالِبِينَ ، وَأَنْتَ الوهابُ ثُمَّ لَمَّا وَهَبْتَ لَنَا مِنَ المُسْتَقْرِضِينَ
/٣٠/ . يا مَنْ احتَجَبَ في سُرُوقَاتِ عَرشِهِ عَن أَنْ يُذْرِكَ الأَبْصارَ ، يا مَنْ تَجَلَّى بِكَمالِ بهائِهِ فَحَقَّقَتْ
عَظَمَتَهُ الأسرارُ^١ ، كَيْفَ تُخْفَى وَأَنْتَ الظاهرُ ، أَمْ كَيْفَ تُغَيَّبُ وَأَنْتَ الرَّقِيبُ الحاضرُ ، إِنَّكَ عَلَيَّ كَمُلِّ
شَيْءٍ وَقدِيرٌ^٢ .

ومن مناجاة الإنجيلية لمولانا زين العابدين عليه الصلاة والسلام

سَيِّدِي إِنَّ أَسْأَلِي^٣ فِيكَ يَتَجَاوَزُ آمالَ الآمِلِينَ ، وَسؤالِي إِيَّاكَ لا يُشْبِهُ سِؤالَ السائِلِينَ ؛ لِأَنَّ السائِلَ إِذا

١. في بعض نسخ الأدعية: الاستواء.

٢. تمت فقرات منتخبة من دعائه عليه السلام يوم عرفة، وقد أسقط المصنف كثيرة من الفقرات.

٣. الصحيفة: أملي.

مُنِعَ امْتِنَعَ عَنِ السُّؤَالِ ، وَأَنَا فَلَا غَنَاءَ بِي عَنْكَ فِي كُلِّ حَالٍ ١ .

سَيِّدِي لَا تُرَدِّدْنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمُرِي فِي طَلِبِهَا مِنْكَ ، وَلَا أَجِدُ غَيْرَكَ مَعْدِلًا بِهَا عَنْكَ ٢ .
سَيِّدِي وَعِزَّتِكَ لَقَدْ أَحْبَبْتِكَ مَحَبَّةً اسْتَقَرَّتْ فِي قَلْبِي حَلَاوَتُهَا ، وَأَبْنَسْتُ نَفْسِي بِبِشَارَتِهَا ،
وَمُحَالَ فِي عَدْلِ أَفْضِيَّتِكَ أَنْ تُسَدَّ أَسْبَابَ رَحْمَتِكَ عَنِّي مُعْتَقِدِي مُحَبَّتِكَ ٣ .

سَيِّدِي عَظَمَ مَنْ أَسْعَدَتْهُ بِاضْطِفَائِكَ ، وَعَدِمَ النَّصْرَ مَنْ أَبْعَدَتْهُ مِنْ قَنَائِكَ .

سَيِّدِي مَا أَعْظَمَ رُوحَ قُلُوبِ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ ، وَأَنْجَحَ سَعْيَ الْآمِلِينَ لَدَيْكَ .

سَيِّدِي أَنْتَ أَنْقَذْتَ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ حَيْرَةِ الشُّكُوكِ ، وَأَوْصَلْتَ إِلَى نُفُوسِهِمْ حَيْرَةَ الْمُلُوكِ ،
وَرَزَيْتَهُمْ بِحَلِيَّةِ الْوَقَارِ وَالْهَيْبَةِ ، وَأَسْبَلْتَ عَلَيْهِمْ سُتُورَ الْعِصْمَةِ وَالنُّوْبَةِ ، وَسَيَّرْتَ هِمَمَهُمْ فِي مَلَكُوتِ
السَّمَاءِ ، وَحَيَوَيْتَهُمْ بِخَصَائِصِ الْفَوَائِدِ / ٣١ / وَالْجَبَاءِ ٥ ، وَعَقَدْتَ عَزَائِمَهُمْ بِحَبْلِ مَحَبَّتِكَ ، وَأَنْزَلْتَ
خَوَاطِرَهُمْ بِتَخَصُّبِ مَغْرَفَتِكَ ، فَهَمَّ فِي خِدْمَتِكَ مَتَّصِرٌ قَوْنٌ ، وَعِنْدَ نَهْيِكَ وَأَمْرِكَ وَاقِفُونَ ، وَبِمُنَاجَاةِكَ
آيِسُونَ ، وَلَكَ بِصِدْقِ الْإِرَادَةِ مُجَالِسُونَ ، وَذَلِكَ بِرَأْفَةِ تَحَنُّنِكَ عَلَيْهِمْ ، وَمَا أَسَدَيْتَ مِنْ جَمِيلِ مَسْنَدِكَ
إِلَيْهِمْ .

سَيِّدِي بِكَ وَصَلُوا إِلَى مَرْضَاتِكَ ، وَبِكَرَمِكَ اسْتَشْفَعُوا وَمَلَاسَ مَوْلَانِكَ .

سَيِّدِي فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَاسَبَهُمْ مِنْ أَهْلِ طَاعَتِكَ ، وَلَا تُذْخِلْنِي فِيمَنْ جَانَبَهُمْ مِنْ أَهْلِ مَغْصِيَّتِكَ ٦ .
وَاجْعَلْ سِرِّي مَعْقُودًا عَلَى مُرَاقِبَتِكَ ، وَإِعْلَانِي مُوَافِقًا لِطَاعَتِكَ ، وَهَبْ لِي جِسْمًا زُوحَانِيًّا ، وَقَلْبًا
سَمَاوِيًّا ، وَهَمَّةً مُتَّصِلَةً بِكَ ، وَيَقِينًا صَادِقًا فِي حُبِّكَ ٧ .

سَيِّدِي وَاجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ جَدُّوا فِي قُضْدِكَ فَلَمْ يَنْكَلُوا ، وَسَلَكُوا الطَّرِيقَ إِلَيْكَ فَلَمْ يَسْغُدُوا ،

١ . الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٩، الفقرة ١٥٨ .

٢ . المصدر، الدعاء ١٩٩، الفقرة ١٢٨ .

٣ . المصدر، الدعاء ١٩٩، من الفقرة ١٦٣ .

٤ . الفوب: حيرة .

٥ . ب: والجباء .

٦ . الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٩، الفقرات ١٨٣ - ١٨٩ .

٧ . المصدر، الدعاء ١٩٩، الفقرة ٣٢ .

وَاعْتَمَدُوا عَلَيْكَ فِي الْوَصُولِ حَتَّى وَصَلُوا، فَزَوَيْتَ قُلُوبَهُمْ مِنْ مَحَبَّتِكَ، وَأَبَيْتَ نُفُوسَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ، فَلَمْ يَقْطَعْتَهُمْ عَنْكَ قَاطِعٌ، وَلَا مَنَعَهُمْ عَنْ بُلُوغِ مَا أَمَلُوهُ لَدَيْكَ مَانِعٌ، فَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ، (لَا يَخْرُجُهُمُ الْفَرَجُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعِدُونَ) ٢.

(اللَّهُمَّ وَاجْعَلْنِي طَلِيقَ عَفْوِكَ وَعَتِيقَ رَحْمَتِكَ، وَارْتَبِ لِي أَمَانًا مِنْ سَخَطِكَ، وَبَشِّرْنِي بِذَلِكَ فِي الْعَاجِلِ دُونَ الْآجِلِ بُشْرَى أَعْرَفُهَا، وَعَرَّفْنِي فِيهِ عِلْمًا أَتَيْتُنَّهَا، إِنَّ ذَلِكَ لَا يَضِيقُ عَلَيْكَ فِي وَسْعِكَ وَلَا يَتَكَادُكَ فِي قُدْرَتِكَ ... إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) ٣

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْحَمْنَا طَوِيلَ الْأَمَلِ، وَقَصْرَةَ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ، حَتَّى لَا نُؤَمَّلَ اسْتِنْمَامَ سَاعَةٍ بَعْدَ سَاعَةٍ، وَلَا اسْتِيفَاءَ يَوْمٍ بَعْدَ يَوْمٍ، وَلَا انْتِصَالَ نَفْسٍ بِنَفْسٍ، وَلَا لَحُوقَ قَدَمٍ بِقَدَمٍ، وَسَلْمَنَا مِنْ غُرُورِهِ، وَأَمِنًا مِنْ شُرُورِهِ، وَانْصِبِ الْمَوْتَ بَيْنَ أَيْدِينَا نَضْبًا، وَلَا تَجْعَلْ ذِكْرَنَا لَهُ غِيْبًا، وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْأَعْمَالِ عَمَلًا نَسْتَبِطِي مَعَهُ الْمَصِيرَ إِلَيْكَ، وَنُحْرِصَ لَهُ عَلَى وَشِكِ اللَّحَاقِ بِكَ، حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ مَا نَسْنَا الَّذِي تَأْتِسُ بِهِ، وَمَأْلَفْنَا الَّذِي نَشْتَأِقُ إِلَيْهِ، وَحَامَمْنَا الَّتِي نُحِبُّ الدُّنْيَا مِنْهَا، فَإِذَا أَوْرَدْتَهُ عَلَيْنَا وَأَنْزَلْتَهُ بِنَا فَاسْعِدْنَا بِهِ زَائِرًا، وَأَنْسِنَا بِهِ قَادِمًا، وَلَا تُثَقِّقْنَا بِضِيَافَتِهِ، وَلَا تُخْرِجْنَا بِزِيَارَتِهِ، وَاجْعَلْهُ بَابًا مِنْ أَبْوَابِ مَغْفِرَتِكَ، وَمِفْتَاحًا مِنْ مَغَائِبِ رَحْمَتِكَ، أَمْثِنَا مُهْتَدِينَ غَيْرَ ضَالِّينَ، طَائِعِينَ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ، تَائِبِينَ غَيْرَ عَاصِينَ وَلَا مُصْرَبِينَ، يَا ضَامِنَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِينَ، وَمُنْتَصِلِحَ عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ ٤.

من مناجاة الإنجيلية له ٥ أيضاً

سَيِّدِي ٦ كَأَنِّي بِنَفْسِي قَدْ أَضْجَعْتُ بِقَعْرِ حُفْرَتِهَا، وَانصَرَفَ عَنْهَا الْمُشْتِعُونَ مِنْ جِيزَتِهَا، وَبَكَى عَلَيْهَا

١. سورة الأنبياء، الآية ١٠٣.

٢. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٩، الفقرة ٣٠.

٣. ما بين التوسين زيادة من حاشية ألف. وهي في الصحيفة، الدعاء ٤٩، الفقرات ٢٠-٢٢.

٤. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٠٣.

٥. الف: له.

٦. الصحيفة: سيدي.

الْقَرِيبَ لِطَوْلِ غُرْبَتِهَا، وَجَادَ عَلَيْهَا بِالذَّمِّ مَوْجَ الْمُشْفِقِ مِنْ عَشِيرَتِهَا، وَنَادَاهَا مِنْ شَفِيرِ الْقَبْرِ ذُوا مَوَدَّتِهَا، وَرَحِمَهَا / ٣٣ / الْمُعَادِي لَهَا فِي الْحَيَاةِ عِنْدَ صَرَغَتِهَا، وَلَمْ يَخْفَ عَلَى النَّاطِرِينَ إِلَيْهَا فَرْطُ فَاغْتِهَا، وَلَا عَلَى مَنْ قَدَّرَ رَأَاهَا تَوَسَّدَتِ الشَّرَى عَجْزُ حَيْلَتِهَا، فَقُلْتُ: مَلَأْتُكَتِي، فَرِيدُ نَأْيٍ عَنْهُ الْأَفْرَبُونَ، وَبَعِيدُ جَفَاهِ الْأَهْلُونَ، وَوَحِيدُ فَارَقَهُ الْمَالُ وَالْبَتُونَ، نَزَلَ بِي قَرِيباً، وَسَكَنَ اللَّحْدَ غَرِيباً، وَكَانَ لِي فِي دَارِ الدُّنْيَا دَاعِياً، وَلِنَظَرِي لَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ رَاجِياً، فَتَحْسِنُ عِنْدَ ذَلِكَ ضِيَاغَتِي، وَتَكُونُ أَشْفَقَ عَلَيَّ مِنْ أَهْلِي وَقَرَابَتِي ٢.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

١. الصحيفة: ذور.

٢. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٩، الفقرتان ١٣٧-١٣٨.

الزبور الثاني

الأحاديث القدسية والمعصومية، والآيات التنزيلية العظيمة

في بيان أحوال العارفين والعاشقين^١، والطفاف حبيبهم

وكراماته عليهم حين حياتهم وعند موتهم وبعد موتهم

من تفسير الإمام الهمام حسن بن علي العسكري - عليه الصلاة والسلام - في

أحوال المؤمنين عند الموت :

قال الإمام عليه السلام : إنَّ المؤمن الموالى لمحمد وآله الطيبين ، المتخذ لعلي بعد محمد إمامه

الذي يحتذي مثاله ، وسيده الذي يصدق أقواله ويصوب أفعاله ، ويطيعه بطاعة من بعده^٢ من أطايب

ذريته لأمر الدين وسياسته ، إذا حضره من [أمر] الله ما لا بد منه^٣ ، ونزل به من قضائه ما لا يُصدُّ

عنه^٤ ، وحضره ملك الموت وأعوانه ، وجد عند رأسه محمد رسول الله عليه السلام من جانب ، ومن جانب

آخر علياً سيّد الوصيّين ، وعند رجله /٣٥/ من جانب الحسن سبط سيّد النبيّين ، ومن جانب

الحسين سيّد الشهداء أجمعين ، وحواليه بعدهم خيار خواصّهم ومحبيهم الذين هم سادة هذه الأمة

بعد ساداتهم من آل محمد ، ينظر إليهم المؤمن العليل ، فيخاطبهم بحيث يحجب الله صوته عن أذان

حاضريه كما يحجب رؤيتنا أهل البيت ورؤية خواصنا عن عيونهم ليكون إيمانهم بذلك أعظم ثواباً

لشدة المحنة عليهم فيه^٥ ، فيقول المؤمن :

بأبي أنت وأمي يا رسول رب العزة ، بأبي أنت وأمي يا وصي رسول [رب] الرحمة ، بأبي أنتما

١ . ب : + وكراماتهم عن ربهم عند الموت وبعد الموت .

٢ . في المصدر : ينديه .

٣ . في المصدر : لا يرذ .

٤ . في المصدر : - عنه .

٥ . في النسختين : المحبة عليهم فيه .

وَأَمِّي يَا شَيْلِي مُحَمَّدٌ وَضُرْغَامِيهِ ، يَا وَلَدِيهِ وَسَبْطِيهِ ، يَا سَيِّدِي شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْمُقَرَّبِينَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ ، مَرْحَباً بِكُمْ مَعَاشِرَ خِيَارِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَوَلَدَيْهِمَا ، مَا أَعْظَمَ شَوْقِي إِلَيْكُمْ ، وَمَا أَشَدَّ سُرُورِي الْآنَ بِلِقَائِكُمْ . يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا مَلَكُ الْمَوْتِ قَدْ حَضَرَنِي ، وَلَا أَشْكُ فِي جَلَالَتِي فِي صَدْرِهِ ؛ لِمَكَانِكَ وَمَكَانِ أَخِيكَ مَنِّي .

فيقول رسول الله: كذلك هو. ثم يقبل رسول الله ﷺ على ملك الموت فيقول: يا ملك الموت، استوص بوصية الله في الإحسان إلى مولانا وخادمتنا ومحبتنا ومؤثرنا.

فيقول [له] ملك الموت: يا رسول الله، مرة أن ينظر إلى ما قد أعد [الله] له في الجنان. فيقول له رسول الله: أنظر. فينظر إلى العلو، وينظر إلى ما لا يحيط به الأبواب ولا يأتي عليه العدد والحساب.

فيقول ملك الموت: كيف لا أرفق بمن ذلك ثوابه، وهذا محمد وأعزته زواره يا رسول الله، لولا أن الله جعل الموت عقبة لا يصل إلى تلك / ٣٦ / الجنان إلا من قطعها لما تناولت روحه، ولكن لخادمك ومحبتك هذا أسوة بك وبسائر أنبيائه ورسوله وأوليائه الذين أذيقوا الموت بحكم الله.

ثم يقول محمد ﷺ: يا ملك الموت، هاك أخانا قد سلّمناه إليك فاستوص به خيراً. ثم يرتفع هو ومن معه إلى رياض الجنان، وقد كشف عنه الغطاء والحجاب لعين ذلك المؤمن العليل، فيراهم المؤمن هناك بعد ما كانوا حول فراشه، فيقول: يا ملك الموت، الوحي الوحي، تناول روحي ولا تلبثني ها هنا، فلا صبر لي عن محمد وأعزته وألحقني بهم. فعند ذلك يتناول ملك الموت روحه فيسلّمها كما تسلّ الشعرية [من الدقيق، وإن كنتم ترون أنه في شدة [فليس هو في شدة] بل هو في رخاء ولذة، فإذا أدخل قبره وجد جماعتنا هناك، وإذا جاء منكر ونكير قال أحدهما الآخر: هذا محمد وعليّ والحسن والحسين وخيار صحابتهم بحضرة صاحبنا فلنصنع لهم، فيأتيان فيسلّمان على محمد سلاماً مفرداً، ثم يسلّمان على عليّ سلاماً مفرداً، ثم يسلّمان على الحسن والحسين

١. في المصدر: أشد.

٢. النسختين: ذائقوا.

٣. المصدر: فلتنصع.

سلاماً يجمعانها فيه ، ثم يسلمان على سائر من معنا من أصحابنا ، ثم يقولان : قد علمنا - يا رسول الله - زيارتك في خاصتك لخادمك ومولاك ، ولولا أن الله يريد إظهار فضله لمن بهذه الحضرة من أملاكه^١ ومن يسمعون من ملائكة^٢ بعدهم لما سألناه ، ولكن أمر الله لا بد من امتثاله . ثم يسألانه فيقولان : مَنْ ربك ؟ وما دينك [ومن نبيك] ؟ ومن إمامك ؟ وما قبلتك ؟ [ومن شيعتك] ؟ ومَنْ إخوانك ؟

فيقول : الله ربي ، ومحمد نبيي ، وعليّ وصيّ محمد إمامي ، والإسلام ديني ، والكعبة قبلتي ، والمؤمنون / ٣٧ / الموالون لمحمد^٣ وعليّ [والهما] وأوليائهما والمعادون لأعدائهما إخواني ، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له ، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله ، وأن أخاه علياً وليّ الله ، وأن مَنْ نصبهم للإمامة من أطائب عترته وخيار ذرّيته خلفاء الأئمة وولاة الحقّ والقوامون بالصدق^٤ . فيقولان : على هذا حبيبت ، وعلى هذا أميت^٥ ، وعلى هذا تُبعث ، وتكون إن شاء الله مع مَنْ تتولاه في دار كرامة الله ومستقر رحمته^٦ .

في الكافي : روي عن الصيرفي أنه قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : جعلت فداك يا ابن رسول الله ، هل يكره المؤمن على قبض روحه ؟ قال : لا والله إنه إذا أتاه ملك الموت بقبض^٧ روحه جزع عند ذلك ، فيقول له ملك الموت : يا ولي الله ، لا تجزع ، فوالذي بعث محمداً عليه السلام [أنا أبرّك وأشفق عليك من والدٍ رحيم لو حضرك ، افتح عينيك فانظر . قال : ويمثّل له رسول الله عليه السلام وأمير المؤمنين عليه السلام وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذرّيّتهم عليهم السلام ، فيقال له : هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة عليهم السلام رفقاًؤك . قال : فيفتح عينيه فينظر

١ . المصدر : الملائكة .

٢ . المصدر : ملائكته .

٣ . الف و ب : بمحمد .

٤ . في التفسير : بالعدل .

٥ . في التفسير : متّ .

٦ . التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام ، ص ٢١٢ : عنه في بحار الأنوار ، ج ٦ ، ص ١٧٣ - ١٧٥ / ١ .

٧ . الكافي : لقبض .

فينادي روحه منادٍ من قبل رب العزة فيقول: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ إلى محمّد وأهل بيته ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً﴾ بولاء عليٍّ ﴿مَرْضِيَّةً﴾ بالشّواب ﴿فَأَذْخُلِي فِي عِبَادِي﴾ يعني محمّداً وأهل بيته ﴿وَأَذْخُلِي جَنَّتِي﴾^٢. فما شيء أحبّ إليه من استلال روحه واللحوق بالمنادي^٣.

في الفقيه: سئل رسول الله ﷺ: كيف يتوفّى ملك الموت المؤمن؟ فقال: إنّ ملك الموت ليقف من المؤمن عند موته /٣٨/ موقف العبد الذليل من المولى، فيقوم وأصحابه لا يدنوا منه حتّى يبدأه بالتسليم ويشرّه بالجنة^٤.

وفي النوادر قال^٥ النبي ﷺ: إذا رضي الله تعالى عن عبد قال: يا ملك الموت، اذهب إلى فلان فأنتني بروحه، حسبي من عمله، قد بلوته فوجدته حيث أحبّ. فينزل ملك الموت ومعه خصمته من الملائكة معهم قضبان الرياحين وأصول الزعفران، كلّ واحد منهم يبشره ببشارة سوى بشارة صاحبه، ويقوم الملائكة صفين لخروج روحه معهم الرّيحان، فإذا نظر إليهم إبليس وضع يده على رأسه ثمّ صرخ، فيقول له جنوده: مالك يا سيّدنا؟ فيقول: أما ترون ما أعطي هذا العبد من الكرامة؟ أين كنتم عن هذا؟! قالوا: جهدنا، فلم يطمنا^٦.

وروي عنه ﷺ قال: إذا وضع المؤمن في قبره يأتيه الملكان فيقول المؤمن: يا ملائكة الله ارفقا بي^٧ فأني غريب! فبعث الله ﷻ إليه ملكاً^٨ اسمه ذوبان، فيقول: يا عبدالله، الله يقرئك السّلام ويقول: لا تخف، فمن كنت معه فليس بغريب^٩.

١. الف: محمّد.

٢. سورة الفجر، الآية ٢٧.

٣. الكافي، ج ٣، ص ١٢٧، باب أنّ المؤمن لا يكره على قبض روحه، ح ٢؛ عنه في بحار الأنوار، ج ٦، ص ١٩٦، ح ٤٩.

٤. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٨١، باب غسل الميت، ح ٢٣.

٥. نقلنا هذه الرواية عن النبي ﷺ من حاشية الف فقط.

٦. بحار الأنوار، ج ٦، ص ١٦١، ح ٢٩، عن جامع الأخبار.

٧. الف: ارفقاني.

٨. النسختين: ملك.

٩. لم يوجد في المصادر.

من بصائر الدرجات في أحوال المؤمنين وكرامات ربهم عليهم في البرزخ: عن
عبدالله بن سنان قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الحوض؟ فقال لي: حوض ما بين بصري إلى
صنعاء، أتحب أن تراه؟ قلت: نعم جعلت فداك. فأخذ بيدي وأخرجني إلى ظهر
المدينة، ثم ضرب برجله، فنظرت إلى نهر يجري لا يدرك حافته إلا الموضع الذي أنا
فيه قائم، فإنه شبيه بالجزيرة، فكنت أنا وهو وقوفاً، فنظرت إلى نهر يجري، جانبه هذا
ماء أبيض من الثلج ومن جانبه هذا لبن أبيض من الثلج، وفي وسطه خمر أحسن من
الياقوت، فما رأيت [شيئاً] أحسن من تلك الخمر بين اللبن والماء.

فقلت له: جعلت فداك، من أين مخرج هذا ومجراه؟ فقال: هذه العيون التي ذكرها
الله تعالى في كتابه: أنهار^١ في الجنة، عين من ماء، وعين من لبن، وعين من خمر، تجري في هذا
النهر. ورأيت حافته عليهما شجر^٢، فيهن جوار^٣ معلقات برؤوسهن [شعر] ما رأيت
شيئاً أحسن منهن، وبأيديهن آنية ما رأيت آنية أحسن منها ليست من آنية الدنيا.
فدنا عليه السلام من إحدهن فأوما إليها بيده لتسقيه، فنظرت /٣٩/ إليها وقد مالت لتغرف من
النهر، فمالت الشجرة معها فاغترفت، (ثم ناولته فشرب)^٤، ثم ناولها فأوما عليه السلام إليها،
فمالت [لتغرف^٥ فمالت] الشجرة معها، ثم ناولته فناولني فشربت، فما رأيت شراباً
كان ألين منه ولا ألد، وكانت رائحته رائحة المسك. ونظرت في الكأس فإذا فيه ثلاثة
ألوان من الشراب، فقلت له: جعلت فداك ما رأيت كالיום قط ولا كنت أرى أن الأمر
هكذا؟ فقال لي: هذا أقل ما أعد الله لشيعتنا؛ إن المؤمن إذا توفى صارت روحه إلى هذا النهر،
ورعت في رياضه، وشربت من شرابه؛ وإن عدونا إذا توفى صارت روحه إلى وادي بروهوت،

١. النسختين: إنها.

٢. الف: حافته عليه شجر. ب: حافته شجر.

٣. في المصدر: حور.

٤. الف: ثم شرب.

٥. ب: فاغترفت.

٦. ب: أعدّه.

فأخلدت في عذابه، وأطعمت من زقومه، وأسقيت من حميمه، فاستعذوا بالله من ذلك الوادي^١. من الأحاديث القدسيّة التي تكلم الرب - تعالى وتقدس - مع النبي ﷺ في المعراج (في بيان حال العارفين والعاشقين وألطف حبّهم وكراماته لهم في الدنيا وفي القيامة وبعد القيامة، أورده الديلمى في كتابه المسمّى بإرشاد القلوب)^٢، مروياً (عن الشيخ أبو عمر بأسانيده عن إسحاق بن بشر)^٣ عن الصادق عليه السلام قال:

قال الله تعالى: يا أحمد، أول العبادة الصّمت والصّوم، قال: هل تدري - يا أحمد - ما ميراث الصّوم؟ قال: لا يارب. قال: ميراث الصّوم: قلة الأكل وقلة الكلام. والعبادة الثانية الصمت، ويورث الصمت^٤ الحكمة، وتورث الحكمة المعرفة، وتورث المعرفة اليقين، فإذا استيقن العبد لا يبالي كيف أصبح بعسر أو يسر^٥.

فهذا مقام الرّاضين، فمن عمل برضاي / ٤٠ / أكرّمته^٦ بثلاث خصال: أعزّفه شكراً لا يخالطه الجهل، وذكراً لا يخالطه النسيان، ومحبة لا يؤثر على محبتي مخلوقين، فإذا أحببني أحببت وحببته إلى خلقي، وأفتح عين قلبه إلى جلالي وعظمتي، فلا أخفي عليه علمٌ بخاصّة خلقي، فأناجيه في ظلم الليل ونور النهار حتّى ينقطع حديثه مع المخلوقين ومجالسته معهم، وأسمعه كلامي وكلام ملائكتي، وأعزّفه سرّي الذي سترته على^٧ خلقي، وألبسته الحياء حتّى يستحي منه الخلق كلّهم، ويمشي على الأرض مغفوراً^٨.

وأجعل قلبه وعاءً لأسرار معرفتي، حتّى لا أخفي عليه شيئاً من جنّة ولا نار، وأفتح عليه ما يمرّ

١. بصائر الدرجات، ص ٤٠٣، ح ٣؛ الاختصاص: ص ٣٢١ - ٣٢٢، غرائب أحوالهم وأفعالهم؛ عنهما في بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ٨٨ - ٨٩، ح ٩٣ باب معجزاته و...

٢ و ٣. لم يرد في ب.

٤. المصدر: الصوم.

٥. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٨، عنه بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٧. بتفاوت وتقديم وتأخير؛ كلمة الله، ص ٣٧٥.

٦. المصدر: ألزمته.

٧. المصدر: عن.

٨. المصدر: + له.

على النَّاسِ في يوم القيامة من الهول والشدة وما أحاسب به الأغنياء والفقراء والجهلاء والعلماء ،
وأَنومُه^١ في قبره ، وأنزل عليه منكرًا ونكيرًا حتَّى يسألاه ويشرّاه ، ولا يرى غمرة الموت ولا ظلمة
القبر واللحد وهول المطلع ، ثم لا أنصب له ميزانه ولا أنشر^٢ له ديوانه ، ثم لأضع كتابه في يده فيقرأه
منشورًا ، ثم لا أجعل بيني وبينه ترجمانًا^٣ .

ثم أرفعه إليّ فينكب مرّة ويقوم مرّة ويقعد مرّة ويسكن مرّة ، ثم يجوز على الصراط ، ثم لم^٤
يقرب له جهنّم ، ثم تزيتن له الجنة ، وجيء بالنبّيين والشهداء ، ويتعلّق المظلومون بالظالمين ،
ويوضع الكرسي لفصل القضاء ، ويقول كلّ إنسان لخصمه : بيني وبينك الحَكَم القَدَل الذي لا يجوز .
ثم أرفع الحجب بيني وبينه فأنعمه بكلامي ، وألذّذه بالنظر إليّ ، فمن كان فعله في الدنيا هكذا كيف
يكون رغبته في الدنيا؟! وكيف يكون حبه للدنيا وهو يعلم أن كلّ حيّ فيها يموت ، وأنا الحيّ الذي لا
أموت ، ولأجعلنّ مُلك هذا العبد فوق مُلك كلّ^٥ المُلوك حتّى يتضعضع له كلّ مَلِك ، وبها به ٤١/كُل
سلطانٍ جائرٍ وجبارٍ عنيد ، ويتمسّح به كلّ سبع ضارًّا ، ولأشوقنّ إليه الجنة وما فيها ، ولأستفرقنّ عقله
بمعرفتي ، ثم لأقومنّ مقام عقله ، ثم لأهوننّ عليه الموت وسكراته ومراراته وفزعه حتّى تشتاق إلى
الجنة شوقًا ، حتّى إذا أنزل عليه ملك الموت قال له : مرحبًا [و] طوبى لك - ثلاث مرّات - [ف] إنَّ
الله تَعَالَى إليك لمشتاق .

واعلم - يا وليّ الله - أن الأبواب التي كان يصعد فيها عملك تبكي عليك ، وأن محرابك
ومصلّاك يبكيان عليك ، فيقول له : امض برضوان الله وإكرامه ، ويخرج روحه من جسده كما يخرج
الشعرة من العجين^٦ .

١ . المصدر : أنور له .

٢ . المصدر : ثم أنصب ... وأنشر .

٣ . إرشاد القلوب ، ج ١ ، ص ٣٨٠ ، عنه في بحار الأنوار ، ج ٧٤ ، ص ٢٨ ، بتفاوت وتقديم وتأخير في بعض
الألفاظ ؛ كلمة الله ، ص ٣٧٨ - ٣٧٩ .

٤ . ب : - لم .

٥ . ب : - كل .

٦ . لم يرد في إرشاد القلوب المطبوع .

وإن الملائكة تقومون على رأسه بيدي كل ملك كأس من ماء الكوثر وكأس من الخمر، تسقون [روحه] حتى تذهب سكرته ومرارته، وتبشرونه بالبشارة العظمى، وتقولون له: طيب وطاب مشواك، إنك تقدم^١ على العزيز الكريم الحبيب القريب.

فتطير الروح من أيدي الملائكة فتصعد^٢ إلى الله في أسرع من طرفة عين، ولا يبقى حجاب ولا ستر^٣ بينها وبين الله ﷻ، والله تعالى إليها مشتاق، وتجلس إلى يمين العرش^٤، ثم يقال لها: أيتها الروح كيف تركت الدنيا؟ فتقول: إلهي وسيدي، سألنتي عما لا أعلم، وعزتك وجلالك [أنا] منذ خلقتني إلى هذه الغاية فأنا خائف^٥ منك.

فيقول الله تعالى: صدقت يا عبدي، كنت بجسدك في الدنيا وروحك معي؛ أعلم سرّك وعلايتك، سل فأعطك، وتمنّ عليّ فأكرمك، هذه جنتي فتجنح فيها، وهذا جوارِي فاسكنه^٥.

قالت الروح: إلهي عرفني نفسك فاستغنيت بها عن جميع خلقك، وعزتك و / ٤٢ / جلالك لو كان رضاك في أن أقطع إرباً إرباً أو أقتل سبعين قتلّة بأشدّ ما يقتل به الناس لكان رضاك أحبّ إليّ.

إلهي كيف أعجب بنفسي وأنا ذليل إن لم تكرمني، وأنا مغلوب إن لم تنصرني، [وأنا ضعيف إن لم تقوّني]، وأنا ميت إن لم تحييني بذكرك، ولولا ستر^٦ك لاقتضحت أول مرة عصيتك!

إلهي كيف لا أطلب رضاك وقد أكملت عليّ عقلي حتى عرفتك، وعرفت الحق من الباطل، والأمر من النهي، والعلم من الجهل، والنور من الظلمات!

فقال الله ﷻ: وعزتي وجلالي لا أحجب بيني وبينك في وقت شئت^٦ [من الأوقات] وكذلك أفعل بأحبائي^٧.

١. الف: + تمر.

٢. في النسختين: فتصل.

٣. المصدر: تجلس على عين عند العرش.

٤. المصدر: خائفة.

٥. الف وب: فاسكنها.

٦. المصدر: - شئت.

٧. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٨-٣٧٩؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٧-٢٨؛ كلمة الله، ص ٣٧٥-٣٧٧.

ومنه أيضاً: يا أحمد، إن أهل [الخير و] الآخرة رقيقة وجوههم، كثير حياؤهم، قليل حُقمهم، كثير نفعهم، قليل مكرهم، الناس منهم في راحة، وأنفسهم منهم في تعب، كلامهم موزون، محاسنين لأنفسهم متعبين لها، تنام أعينهم ولا تنام قلوبهم، أعينهم باكية وقلوبهم ذاكرة، إذا كتبت الناس من الغافلين كتبوا من الذَّاكرين، في أول النعمة يحمدون وفي آخرها يشكرون، دعاؤهم عند الله مرفوع، وكلامهم عند الله مسموع، يفرح بهم الملائكة، يدور دعاؤهم تحت العرش^١، يحبُّ الرب أن يسمع كلامهم كما تحبُّ الوالدة ولدها، لا يشغلهم عن الله شيء طرفه عين، لا يريدون كثرة الطَّعام والشراب واللباس، الناس عندهم موتى، والله عندهم حيٌّ قيوماً كريماً لا يموت، يدعون المدبرين كرمأً، ويزيدون المقبلين تلطفاً، قد صارت الدنيا والآخرة عندهم واحدة^٢، يموت الناس مرة ويموت ٤٣٣/ أحدهم في كلِّ يومٍ سبعين مرةً من مجاهدة أنفسهم ومخالفة هواهم^٣ والشيطان الذي يجري في عروقهم، ولو تحرَّكت ريح لزعزعتهم، وإن قاموا بين يدي فكأنه بيان مرصوص، لا أرى في قلوبهم^٤ شغلاً لمخلوقين^٥، فوعزتي وجلالي لأحييتهم حياةً طيبةً إذا فارقت أرواحهم جسد^٦، ولا أسلَّط عليهم^٧ ملك الموت، ولا يلي قبض روحهم^٨ غيري، ولأفتحن لروحهم^٩ أبواب السماء كلها، ولأرفعنَّ الحجب كلها دوني، ولأمرنَّ الجنان فليترشنَّ والحدور العين فلتشرقنَّ، والملائكة فلتصلينَّ، والأشجار فلتثمرنَّ وثمار الجنة فلتدلينَّ^{١٠}، ولأمرنَّ ريحاً من الرياح التي تحت العرش فلتحملنَّ جبلاً من الكافور والمسك الأذفر فتصيرنَّ وقوداً من غير

١. الإرشاد: الحجب.

٢. إلى هنا في إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٦؛ عنه في بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٤؛ كلمة الله، ص ٣٦٨-٣٦٩.

٣. النسختين: هوائهم.

٤. ألف: قلبه. ب: قلوبهم.

٥. الإرشاد: لمخلوق.

٦. النسختين: أرواحه جسده.

٧. النسختين: عليه.

٨. النسختين: روحه.

٩. النسختين: لروحه.

١٠. النسختين: فلتدلينَّ.

نارٍ فلتدخلن^١، فلا يكون بيني وبينه^٢ ستر، فأقول له عند قبض روحه: مرحباً وأهلاً بقدمك عليّ، اصعد بالكرامة والبشرى وبالرحمة والرضوان، وجنّاتٍ لهم فيها نعيم مقيم، خالدين فيها أبدأ إن الله عنده أجرٌ عظيم. فلو رأيت الملائكة كيف يأخذها واحد ويعطيها الآخر لتعجبين^٣.

ومنه أيضاً: يا أحمد، إن في الجنة قصرًا من لؤلؤة فوق لؤلؤة، ودرّة فوق درّة، وليس فيها فصم ولا وصل، فيها الخواص، أنظر إليهم في كل يوم سبعين مرّة وأكلمهم، كلما نظرت إليهم أزيد في ملكهم سبعين ضعفًا، وإذا تلذذ^٤ أهل الجنة بالطعام والشراب تلذذوا أولئك بذكري وكلامي وحديثي.

قال: يا رب، ما علامة أولئك؟ قال: [هم في الدنيا] مسجونون؛ قد سجّنا ألسنتهم من فضول الكلام، وبطونهم من فضول الطعام^٥.

من طريق آخر: قيل: إن الله /٤٤/ لما رفع الحجاب بينه وبين المؤمنين نظروا إلى ربهم، يقون في نظرهم والهيّن شاخصين ثمانمئة سنة في سكرتهم وفي غالب شوقهم وفي كثرة ظمائمهم إلى الله، حتّى اشتاقت الحور، قلن: إلهنا وسيدنا، طالت المدة بيننا وبين أحبّتنا فإنّا منتظرة إليهم، ثم أخذتهم عنّا. فيرسل الحجاب ويقول الرحمن: امضوا إلى الجنة. فيقولون: إلهنا وسيدنا، دعنا ننظر إليك لحظةً ولحظتين ثمّ افعل بنا ما تريد. فيقول: وعزّتي وجلالي منذ رفعت إليّ الحجاب بيني وبينكم على المشاهدة ثمانمئة^٦ سنة فلأنتم في مناجاتنا وحضرتنا. فيقولون: اللحظة واللحظتين! فيقول: لا تشبعون من رؤيتي، فارجعوا؛ فإنّ الحور والولدان ينتظرون قدومكم^٧.

في تفسير علي بن إبراهيم روى عن صهيب أنّه قال: قرأ رسول الله ﷺ: ﴿لَّذِينَ أَحْسَنُوا

١. الإرشاد: + به.

٢. الإرشاد: بين روحه.

٣. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٤-٢٥؛ ولم يرد في الإرشاد المطبوع؛ كلمة الله، ص ٣٦٨-٣٧٠.

٤. النسختين: تلذذوا.

٥. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٤-٣٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٣؛ كلمة الله، ص ٣٦٥.

٦. ب: + ألف.

٧. لم يرد في إرشاد القلوب المطبوع وبحار الأنوار.

الْحُسْنَى وَزِيَادَةَ^١ قَالَ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ نَادَى مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَوْعِدًا يَشْتَهِي أَنْ يَنْجِزْكُمْوهُ. قَالُوا: مَا هَذَا الْمَوْعِدُ؟ أَلَمْ يَثْقُلْ مِيزَانُنَا، وَيَبْيِضْ وَجُوهَنَا، وَيَدْخُلْنَا الْجَنَّةَ، وَيُجِزَنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَرْفَعُ الْحِجَابَ وَيَنْظُرُونَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ ﷻ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ^٢.

من التوراة العظيم قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، كَيْفَ رَغِبْتُمْ فِي دُنْيَا فَانِيَةٍ وَنَعِيمٍ زَائِلَةٍ وَحَيَاةٍ مَنْقُطَةٍ؟ وَإِنَّ عِنْدِي لِلْمُطِيعِينَ الْجَنَانَ، يَدْخُلُونَ مِنْ أَبْوَابِهَا الشَّمَانِيَةِ، فِي كُلِّ جَنَّةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ رَوْضَةٍ مِنْ نُورٍ، فِي كُلِّ رَوْضَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَدِينَةٍ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَالْمَرْجَانِ، فِي كُلِّ مَدِينَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرِ مِنَ الْيَاقُوتِ، فِي كُلِّ /٤٥/ قَصْرِ سَبْعُونَ أَلْفَ دَارٍ مِنَ الزَّمْرَدِ، فِي كُلِّ دَارٍ سَبْعُونَ أَلْفَ بَيْتٍ مِنَ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ، فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَقْصُورَةٍ مِنَ الْفِضَّةِ الْبَيْضَاءِ، فِي كُلِّ مَقْصُورَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَائِدَةٍ مِنَ الْعَنْبَرِ الْأَشْهَبِ، فِي كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ صَحِيفَةٍ مِنَ الْجَوْهَرِ، فِي كُلِّ صَحِيفَةٍ^٣ سَبْعُونَ أَلْفَ سُرِيرٍ مِنَ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ، عَلَى كُلِّ سُرِيرٍ سَبْعُونَ أَلْفَ فَرَّاشٍ مِنَ الْحَرِيرِ وَالسَّنْدَسِ وَالْإِسْتِزْبِقِ وَالذَّبِيحِ، وَعَلَى حَوْلِ كُلِّ سُرِيرٍ سَبْعُونَ أَلْفَ نَهْرٍ مِنْ مَاءِ الْحَيَوَانَ وَاللَّبَنِ وَالخَمْرِ وَالْعَسَلِ الْمَصْفَى لَذَّةً لِلشَّارِبِينَ، وَفِي وَسْطِ كُلِّ نَهْرٍ سَبْعُونَ أَلْفَ شَجَرَةٍ مِنَ الثَّمَارِ، كَذَلِكَ وَفِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ أَلْفَ خِيْمَةٍ مِنَ الْأَرْجَوَانِ، وَفِي كُلِّ خِيْمَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ فَرَّاشٍ، وَعَلَى كُلِّ فَرَّاشٍ حُورَاءٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ بَيْنَ يَدَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ وَصِيْفَةٍ كَأَنَّهُنَّ بَيْضُ مَكْنُونٍ، وَعَلَى رَأْسِ كُلِّ قَصْرِ مِنْ تِلْكَ الْقُصُورِ^٤ سَبْعُونَ أَلْفَ قَبَّةٍ مِنَ الْكَافُورِ، وَفِي كُلِّ قَبَّةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ هَدِيَّةٍ مِنَ الرَّحْمَنِ، مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ ﴿وَفَاكِهِةٌ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ﴾ * وَلَحْمٌ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ * جِزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، لَا يَمُوتُونَ وَلَا يَهْرَمُونَ وَلَا يَجْزَعُونَ وَلَا يَحْزَنُونَ وَلَا يَبْكُونَ وَلَا

١. سورة يونس، الآية ١٦.

٢. لم أجده في تفسير علي بن إبراهيم. ولكن روي نحوه في تفسير كشف الأسمار (ج ٤، ص ٢٧٧-٢٧٨) عن أبي بن كعب.

٣. ب: + سبعون ألف نون من الطعام، على حول كل مقصورة.

٤. ألف -: من تلك القصور.

يصومون ولا يُصلّون ولا يمرضون ولا يتغوّطون ولا يبولون ، وما هم عنها بمخرجين ، فمن طلب رضاي ودار كرامتي ونعمتي وجواري فليتقرب إليّ بالاستهانة بالدنيا والصدق ، والقناعة بالقليل .
 في الكافي: عن أبي جعفر عليه السلام قال : سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن قول الله تعالى : ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾^٢ فقال :

يا علي ، إنّ الوفد لا يكونون إلّا ركبانا ، أولئك رجال اتقوا الله ، فأحبهم الله تعالى ، واختصهم ورضي أعمالهم / ٤٦ ، فسمّاهم المتقين .

ثمّ قال له : يا علي ، أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ، إنهم ليخرجون من قبورهم ، وإنّ الملائكة لتستقبلهم بنوقٍ من نوق العزة ، عليها رحال الذهب مكلّلة بالدرّ والياقوت ، وجلالها الإستبرق والسندس ، وخُطْمُها جدل الأرجوان ، تطير بهم إلى المحشر ، مع كلّ رجل منهم ألف ملك من قدامه وعن يمينه وعن شماله ، تزفونهم زفاً حتى ينتهوا^٣ بهم إلى باب الجنة الأعظم ، وعلى باب الجنة شجرة ، إنّ الورقة منها يستظلُّ^٤ تحتها ألف رجل من الناس ، وعن يمين الشجرة عينٌ مطهرةٌ مزكية [قال :] فيسقون منها شربة [شربة] فيطهر الله بها قلوبهم من الحسد ، ويسقط عن أبقارهم الشعر ؛ وذلك قول الله تعالى : ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^٥ من تلك العين المطهرة .

قال : ثمّ ينصرفون إلى عين أخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها وهي عين الحياة ، فلا يموتون أبداً . قال : ثمّ يوقف بهم قدام العرش وقد سلّموا من الآفات والأسقام والحرّ والبرد أبداً . قال : فيقول الجبار - جلّ ذكره - للملائكة الذين معهم : أحشروا أوليائي إلى الجنة ، ولا توفقوهم مع الخلائق ؛ فقد سبق رضائي عنهم ، ووجبت رحمتي لهم ، وكيف أريد أن أوقفهم مع أصحاب الحسنات والسيئات . قال : فتسوقهم الملائكة إلى الجنة ، فإذا انتهوا بهم إلى باب الجنة الأعظم

١ . كلمة الله ، ص ٤٧٣ . السورة السابعة والعشرون . باختلاف .

٢ . سورة مريم ، الآية ٨٥ .

٣ . السخّتين : ينتهي .

٤ . السخّتين : ليستظلّ .

٥ . سورة الإنسان ، الآية ٢١ .

ضرب الملائكة الحلقة ضربة فتصرّ صريراً تبلغ صوت صريرها كلّ حوراء أعدّها الله تعالى لأوليائه في الجنان ، فيتباشرون بهم إذا سمعوا صرير الحلقة ، فيقول بعضهم^١ لبعض : قد جاءنا أولياء الله ، فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنة وتشرف عليهم أزواجهم من الحور العين والآدميين ، فيقلن : مرحباً بكم / ٤٧/ فما كان أشدّ شوقنا إليكم اويقول لهنّ أولياء الله مثل ذلك .

فقال عليّ عليه السلام : يا رسول الله ، أخبرنا من قول الله تعالى : ﴿عُرِفَ مِنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ مَبْنِيَةٌ﴾^٢ بماذا بنيت يا رسول الله ؟

فقال : يا علي ، تلك عُرف بناها الله تعالى لأوليائه بالدرّ والياقوت والزبرجد ، سقوفها الذهب محبوكة بالفضّة ، لكلّ غرفة منها ألف باب من ذهب ، على كلّ باب منها ملك موكل به ، فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والديباج بألوان مختلفة ، وحشوها المسك والكافور والعنبر ، وذلك قول الله تعالى : ﴿وَفُورٌ مَرْفُوعَةٌ﴾^٣ إذا أدخل المؤمن إلى منزله في الجنة ووضع على رأسه تاج المُلْك والكرامة ، ألبس حلل الذهب والفضّة والياقوت والدرّ المنظوم^٤ في الإكليل تحت التاج . قال : وألبس سبعين حلّة حرير بألوان مختلفة وضروب مختلفة منسوجة بالذهب والفضّة واللؤلؤ والياقوت الأحمر ، فذلك قوله تعالى : ﴿يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾^٥ فإذا جلس المؤمن على سريره اهتزّ سريره فرحاً ، فإذا استقرّ لوليّ الله تعالى منزله في الجنان استأذن عليه الملك الموكل بجناته ليهنّته بكرامة الله تعالى إيّاه ، فيقول له خدام^٦ المؤمن الوصفاء والوصائف : مكانك ، فإنّ وليّ الله قد أتكا على أريكته ، وزوجته الحوراء تهياً^٧ له ، فاصبر لوليّ الله :

١ . كذا في النسختين والمصادر ، والظاهر الصحيح : «فيتباشرون... إذا سمعن... فتقول بعضهن» .

٢ . سورة الزمر ، الآية ٢٠ .

٣ . سورة الواقعة ، الآية ٣٥ .

٤ . النسختين : منظوم .

٥ . سورة الحج ، الآية ٢٣ .

٦ . المصدر : خدام .

٧ . كذا في المصدر وفي ألف و ب : تهنى . ولعلّ الصحيح إما «تهين» أو «تهيات» .

قال : فتخرج عليه زوجته الحوراء من خيمة لها تمشي مقبلة وحولها وصائفها ، وعليها سبعون حلّة منسوجة بالياقوت واللؤلؤ والزبرجد [و] هي من مسك وعنبر^١ ، وعلى رأسها تاج الكرامة ، وعليها نعلان من ذهب مكلّتان بالياقوت واللؤلؤ شراكهما ياقوت أحمر^٢ ، فإذا دنت^٣ من وليّ الله فهم /٤٨/ أن يقوم إليها شوقاً فتقول له : يا وليّ الله ، ليس هذا يوم تعب ولا نصب فلا تقم ، أنا لك وأنت لي . قال : فيعتنان مقدار خمسمئة عام من أعوام الدنيا لا يملّها ولا تملّه . قال : فإذا فتر بعض الفتور من غير ملالة نظر إلى عنقها فإذا عليها قلائد من قصب من ياقوت أحمر ، وسطها لوحٌ صفحته درّة مكتوب فيها : أنت - يا وليّ الله - حبيبي ، وأنا الحوراء حبيبتك ؛ إليك تناهت نفسي ، وإلى تناهت نفسك .

ثم يبعث الله تعالى إليه ألف ملك يهتّون بالجنّة ويزوجونه بالحوراء - قال : - فينتهون إلى أوّل باب من جنانه فيقولون للملك الموكل بأبواب جنانه : استأذن لنا على وليّ الله ؛ فإنّ الله بعثنا إليه نهتّه . فيقول لهم الملك : حتّى أقول للحاجب فيعلمه مكانكم .

قال : فيدخل الملك إلى الحاجب وبينه وبين الحاجب ثلاث جنان حتّى ينتهي إلى أوّل باب فيقول للحاجب : إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العالمين ليهتّوا وليّ الله ، وقد سألوني أن أذن لهم عليه . فيقول الحاجب : إنّه ليعظم عليّ أن أستأذن لأحد على وليّ الله وهو مع زوجته الحوراء . قال : وبين الحاجب وبين وليّ الله جنّتان ، قال : فيدخل الحاجب إلى القيّم فيقول : إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العرّة يهتّون وليّ الله فاستأذن لهم . فيتقدّم القيّم إلى الخدّام فيقول لهم : إنّ رسل الجبّار على باب العرصة وهم ألف ملك أرسلهم الله يهتّون وليّ الله فأعلموه بمكانهم . قال : فيعلمونه ، فيؤذن للملائكة فيدخلون على وليّ الله وهو في الغرفة ، ولها ألف باب وعلى كلّ باب من أبوابها ملك موكل به . فإذا أذن للملائكة بالدخول على وليّ الله فتح كلّ ملك بابَه الموكل به - قال : - فيدخل القيّم كلّ ملك من باب من أبواب الغرفة . قال : فيبلسونه رسالة الجبّار رجل

١ . والصحيح : «... والزبرجد صبغ بمسك وعنبر» كما سيأتي بعد ذلك في الحديث وكما في المروي عن

تفسير علي بن إبراهيم في البحار . ج ٨ ، ص ١٢٩ ، ح ٢٩ .

٢ . الف وب : أنت .

وعزاً، وذلك قول الله تعالى: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾ من أبواب الغرفة ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾^١ /٤٩/ إلى آخر الآية - قال: - وذلك قوله: ﴿وَإِنَّا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا﴾^٢ يعني بذلك ولي الله وما هو فيه من الكرامة والنعيم والمَلَكِ العظيم الكبير، إِنَّ الملائكة من رسل الله تعالى يستأذنون عليه، فلا يدخلون عليه إلا بإذنه، فذلك المَلَكُ العظيم الكبير.

قال: والأنهار تجري من تحت مساكنهم، وذلك قول الله تعالى: ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ﴾^٣. والثمار دانية منهم وهو قوله تعالى: ﴿وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أِقْطُوبُهَا نَذِيلًا﴾^٤ من قريبا منهم، يتناول المؤمن من النوع الذي يشتهي من الثمار فيه وهو متكى، وإن الأنواع من الفاكهة لَيَقْلَنَ لولي الله: يا ولي الله، كُنْتِي قَبْلَ أَنْ تَأْكُلَ هَذَا قَبْلِي.

قال: وليس من مؤمن في الجنة إلا وله جنان كثيرة معروشات وغير معروشات، وأنهار من خمر وأنهار من ماء وأنهار من لبن وأنهار من عسل، فإذا دعا ولي الله بغذائه أتى بما تشتهي نفسه عند طلبه الغذاء من غير أن يسمي شهوته - قال: - ثم يتخلى مع إخوانه، ويزور بعضهم بعضاً، ويتنعمون في جناتهم في ظل ممدود في مثل ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس. وأطيب من ذلك لكل مؤمن سبعون زوجة حوراء وأربع نسوة من الآدميين، والمؤمن ساعة مع الحوراء وساعة مع الآدمية، وساعة يخلو بنفسه على الأرائك متكئاً ينظر بعض المؤمنين إلى بعض.

وإن المؤمن ليغشاه شعاع نور وهو على أريكته ويقول لخدّامه: ما هذا الشعاع اللامع؟ لعلّ الجبار لحظني فيقول له خدّامه: قدّوس قدّوس جلّ جلال الله، بل هذه حوراء /٥٠/ من نسائك ممّن لم تدخل بها بعد قد أشرفت عليك من خيمتها شوقاً إليك، وقد تعرّضت لك وأحبّت لقاءك، فلما أن رأتك متكئاً على سريرك تبسّمت نحوك شوقاً إليك، فالشعاع الذي رأيت والنور الذي غشيتك هو من بياض ثغرها وصفائه ونقائه وورقته.

١. سورة الرعد، الآية ٢٣-٢٤.

٢. سورة الإنسان، الآية ٢٠.

٣. سورة الأعراف، الآية ٤٣.

٤. سورة الإنسان، الآية ١٤.

قال: فيقول وليّ الله: ائذنوا لها فتنزل إليّ، فيبتدر إليها ألف وصيفٍ وألف وصيفةٍ يبشرونها بذلك، فتنزل إليه من خيمتها وعليها سبعون حلّة منسوجة بالذهب والفضة مكلّلة بالدرّ والياقوت والزبرجد، صيفهنّ^١ المسك والعنبر بألوان مختلفة (كاعبّ مقطومة خميصة كفلأ سوقاً)^٢ يرى منخ ساقيها من وراء سبعين حلّة، طولها سبعون ذراعاً وعرض ما بين منكبها عشرة أذرع، فإذا دنت من وليّ الله أقبلت الخدّام بصحائف الذهب والفضة فيها الدرّ والياقوت والزبرجد فينثرونها عليها، ثمّ يعانقها وتعانقه فلا يملّ ولا تملّ.

قال: ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام: أمّا الجنان المذكورة في الكتاب فإِنَّهِنَّ: جنّة عدن وجنّة الفردوس وجنّة نعيم وجنّة المأوى. قال: وإنّ لله تعالى جناناً محفوفة بهذه الجنان، وإنّ المؤمن ليكون له من الجنان ما أحبّ واشتهى يتنعم فيهنّ كيف يشاء، وإذا أراد المؤمن شيئاً إنّما دعواه فيها إذا أراد أن يقول: سبحانك اللهمّ، فإذا قالها تبادرت إليه الخدّام بما اشتهى من غير أن يكون طلبه منهم أو أمر به، وذلك قول الله تعالى: «دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ»^٣ / ٥١/ يعني الخدّام. قال: «وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^٤ يعني بذلك عند ما يقضون من لذّاتهم من الجماع والطعام والشراب، يحمدون الله تعالى عند فراغهم.

وأما قوله: «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّطْلُومٌ»^٥ قال: يعلمه الخدّام فيأتون به أولياء الله قبل أن يسألوهم إيّاه.

وأما قوله تعالى: «فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ»^٥ قال: فإنّهم لا يشتهون شيئاً في الجنّة إلّا أكرموا به^٦. وينبغي أن يعلم أنّ نعماء الجنّة ولذاتها لا يقاس على نعماء الدنيا ولذاتها، كيف لا؟ ولقد قال الله تعالى لعيسى عليه السلام: يا ابن مريم، لورأت عينك ما أعددت لأولياي الصّالحين

١. ب: صيفتهنّ. الف: صيفهنّ.

٢. ما بين القوسين لم يرد في الكافي والبحار.

٣. سورة يونس، الآية ١٠.

٤. سورة الصافات، الآية ٤١.

٥. سورة الصافات، الآية ٤٢.

٦. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٥٨ - ١٦١، ح ٩٧ عن الكافي، ج ٨، ص ٩٥ - ١٠٠، ح ٦٩.

ذاب قلبك وزهقت نفسك شوقاً إليه^١.

وقال رسول الله ﷺ: لو أن ثوباً من ثياب أهل الجنة ألقى إلى أهل الدنيا، لم يحتمله أبصارهم، ولما توا من شهوة النظر إليه^٢.

أنظر يا هذا، إن كان هذا حال الثوب فما ظنك بلباسه!

وقال أمير المؤمنين عليه السلام: لو رمت ببصر قلبك نحو ما يوصف لك من نعيمها، لعزفت نفسك عن بدائع ما أخرج إلى الدنيا من شهواتها ولذاتها وزخارف مناظرها؛ ولو شغلت قلبك أيها المستمع بالوصول إلى ما يهجم عليك من تلك المناظر الموثقة، لزهقت نفسك ولتحملت من مجلسي هذا إلى مجاورة أهل القبور استعجالاً بها وشوقاً إليها^٣.

إسمع يا هذا، إذا كانت هذه المبالغة حاصلة من الوصف فكيف المشاهدة!

وقد ورد عنهم عليه السلام: كل شيء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه، وكل شيء من الآخرة عيانه أعظم من سماعه^٤.

من الآيات العظيمة النازلة في شأن المؤمنين^٥ ونعمائهم وكراماتهم من ربهم في

الجنات العاليات

قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمْ / ٥٢ / اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^٦.

١. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٣٣ باب مواظب عيسى وحكمه، عن الكافي والأمالى.

٢. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٩١، ح ١٦٨ عن عدة الداعي.

٣. ب: إذا.

٤. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٦٢، ح ١٠٤ عن نهج البلاغة وتبیه الخواطر.

٥. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٩١، ح ١٦٧ باب الجنة ونيمةها عن عدة الداعي.

٦. ب: + المتقين.

٧. سورة آل عمران، الآية ١٦٩ - ١٧٠.

وقال: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^١.

وقال: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينٍ طَلَبَةَ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^٢.

وقال: ﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَنْخَلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^٣.

وقال: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ وَهَدُّوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهَدُّوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ^٤.

وقال: ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْفُضُونَ الْعَيْثَ﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ ٥٣/ وَأَنْزَوَاهُمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^٥.

وقال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا

١. سورة البقرة، الآية ٢٥.

٢. سورة التوبة، الآية ٧٢.

٣. سورة النحل، الآية ٣٠-٣٢.

٤. سورة الحج، الآية ٢٣-٢٤.

٥. سورة الرعد، الآية ٢٠-٢٤.

وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ^١.

وقال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْرُغُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ^٢.﴾

وقال: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ^٣.﴾

وقال: ﴿يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ * ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ^٤.﴾

وقال: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ * وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ * نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^٥.﴾

وقال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^٦.﴾

١. سورة فصلت، الآية ٣٠-٣٢.

٢. سورة الأنبياء، الآية ١٠١-١٠٣.

٣. سورة الزمر، الآية ٧٣-٧٤.

٤. سورة الزخرف، الآية ٦٨-٧٣.

٥. سورة الحجر، الآية ٤٥-٤٩.

٦. سورة يونس، الآية ٩-١٠.

وقال: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْتَنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۗ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ۗ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ۗ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ۗ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۗ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ۗ ١

وقال: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۗ جَنَّاتِ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ۗ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ۗ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَمَصٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ۗ ٢

وقال: ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ۗ فَوَالِ كَيْفَ هُمْ مُكْرَمُونَ ۗ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۗ عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ۗ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ۗ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ۗ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ۗ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ۗ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ۗ فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ۗ ٣

وقال: ﴿وَانكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ۗ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ / ٥٥/ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ۗ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ۗ واذكر إسماعيل واليسع وذا الكفل وكل من الأخيار هذا ذكراً وإن للمؤمنين لحسن ما ب ۗ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ ۗ مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ۗ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ ۗ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ۗ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَائِدٍ ۗ ٤

وقال: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ۗ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۗ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ

١. سورة مريم، الآية ٥٨ - ٦٣.

٢. سورة فاطر، الآية ٣٢ - ٣٥.

٣. سورة الصافات، الآية ٤١ - ٥٠.

٤. سورة ص، الآية ٤٥ - ٤٧ و ٤٨ - ٥٤.

مُتَقَابِلِينَ * كَذَلِكَ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ * يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِينَ * لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * فَضَلَّامٍ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١.

وقال: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ * يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكَ * وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ * وَمِرَاجُهُ مِنَ تَسْنِيمٍ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ٢.﴾

وقال: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ * فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * كُلُوا وَأَشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * مُتَكَبِّرِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ * وَأَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْوَ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ * وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُعْدَىٰ إِنْ كَانُوا لَهُمْ كَانَتْهُمْ يُوَلُّوهُمُ الْمَكَانُونَ * وَأَقْبَلُ بَعْضُهُمْ / ٥٦ / عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ * فَمَنْ أَنَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ * إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ٣.﴾

وقال: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ * إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا * وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا * وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ * عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ * مُتَكَبِّرِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ * يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُجُودُهُمْ * وَإِنَّا لَنَظُنُّهُمْ كِذَّابِينَ * وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ * لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ * وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَلَحْمٍ طَيِّبٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * وَحُورٍ عِينٍ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ * جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَلَا تَأْتِيمًا * إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا * وَأَصْحَابُ الْأَيْمَنِ مَا أَصْحَابُ الْأَيْمَنِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَنضُودٍ * وَظِلٍّ مَمْدُودٍ * وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ * وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ * لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ * وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ * إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا * غُرْبًا أَخْرَابًا *

١. سورة الدخان، الآية ٥١-٥٧.

٢. سورة المطففين، الآية ٢٢-٢٨.

٣. سورة الطور، الآية ١٧-٢٨.

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ * ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى * وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ * ١ .

وقال : ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالْغَدْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ / ٥٧ / عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا * فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا * وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا * مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْكَانِ لَا يَزُولُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا * وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَمْطُلُفُهَا تَذِيلًا * وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِانِّيَّةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ فَوَارِيرًا * فَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا * وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا * عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا * وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَدْنُورًا * وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا * عَلِيَّهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَخُلُوعًا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا * إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا * ٢ .

أقول لك : يا حبيبي ويا رَوْحِي وراحتي ، هذا قول ربك الحق ووعده الصّدق الذي جاء به نبيك وسيّدك الصادق الأمين ، فإن كانت طينة نفسك من القدسيين وجوهر روحك من العليّين ، وجذبت روحك تلك الكرامات العاليات ، وتاقت نفسك إلى هذه النعمات الطاهرات النظيفات ، فاترك الدنيا ولذاتها ، وطلّقها ثلاثاً كما طلّقها إمامك ومولايك أمير المؤمنين عليه السلام ؛ فإنه لا يمكن الوصول إلى تلك الكرامات العالية ، ولا يمكن المساس / ٥٨ / بهذه النعمات الروحانية إلا بالتطهّر من الأوساخ والأرجاس وأنجاس المعنويّة .

وكيف لا ؟ ولقد قال سيّدنا ومولانا حسن بن علي العسكري عليه السلام في تفسيره : عن رسول الله صلى الله عليه وآله : اتقوا الله معاشر الشيعة ؛ فإنّ الجنة لن يفوتكم وإن أبطأت بها عنكم قبائح أعمالكم ،

١ . سورة الرافعة ، الآية ١ - ٤٠ .

٢ . سورة الإنسان ، الآية ٥ - ٢٢ .

فتنافسوا في درجاتها .

قيل : فهل يدخل جهنم أحد من محبيك ومحبي علي عليه السلام ؟

قال : من قدر نفسه بمخالفة محمد وعلي ، وواقع المحرمات وظلم المؤمنين والمؤمنات ، وخالف ما رسم له من الشرعيات ، جاء يوم القيامة قدراً طَفَساً ، يقول له محمد وعلي عليهما السلام : يا فلان ، أنت قدر طَفَسَ لا تصلح لمرافقة مواليك الأخيار ، ولا لمعاينة الحور الحسان ، ولا لملائكة الله [المقرئين] ، فدخل إلى الطبقة الأعلى من جهنم فبعذب ببعض ذنوبه .

ومنهم من يصيبهم الشدائد في المحشر ببعض ذنوبه ، ثم يلقطه من هنا من يبعثهم إليه [مواليه] من خيار شيعتهم كما يلقط الطير الحب .

ومنهم من يكون ذنوبه أقل وأخف ، فيطهر منها بالشدائد والنواب من السلاطين وغيرهم ومن الآفات في الأبدان [في الدنيا] ، ليدلى في القبر وهو ظاهر .

ومنهم من يقرب موته وقد بقيت عليه [سيئة] فيشتد نزع فيكفر به عنه ، فإن بقي شيء وقويت عليه ويكون له ^١ بطن أو اضطراب في يوم موته فيقل من يحضره فيلحقه به الذل فيكفر عنه فإن بقي [عليه] شيء أتى به ولما يلحد فيوضع فيتفرقون عنه فيطهر ، فإن كانت ذنوبه أكثر وأعظم طهر منها بشدائد عرصات [يوم] القيامة ، فإن كانت أكثر وأعظم طهر منها في الطبقة الأعلى من جهنم . وهؤلاء محيينا أشد عذاباً وأعظمهم ^٢ ذنباً ، ليس هؤلاء يسمون بشيعتنا / ٥٩/ ولكنهم يسمون بمحيينا والموالين لأوليانا والمعادين لأعدائنا ، إن شيعتنا من [شيعنا و] اتبع آثارنا واقتدى بأعمالنا ^٣ .

إسمع - يا أخي - قول سيدك ومولاك ، واعلم يقيناً أن كباثر ذنوب المؤمنين وسيئاتهم كحب الدنيا وفروعها وأغصانها اللازمة لها من الشهوية والغضببية - مع حب الآخرة و لقاء ربهم بمحبة ما - إذا صارت حالاً أو خلقاً لإصرارهم لها ، لا يمكنها أن تغفر أو تزال بشفاعه شافع ؛ لأن منزلة الحال والخلق في النفس كمنزلة الطبع والرين

١ . المصدر : عليه .

٢ . ب : أعظم .

٣ . بحار الأنوار ، ج ٨ ، ص ٣٥٢ ، ح ٢ ، عن تفسير الإمام باختلاف .

في الحديد، فلا يمكن إزالة الطبع إلا بمصقل الآلام، ولا يمكن إزالة الريس إلا بالنار المذبية، فإذا كان الحال هكذا فلم لا تجتهد الآن لزوال الطبع وخليته أن يصير ريناً فلا يزول إلا بالنار؟ فيفعل العاقل بمثل هذا الفعل ويختار العسر على اليسر والمرجوح على الراجح مع علمه ويقينه بالراجح والمرجوح؟ كآبل لا يفعله إلا المسحور بسحر الوسواس الشيطانية، ولا يعمل إلا السكران بسكر المحبة الدنياوية. فإذا علمت هذا فأفق من هذا السكر بحركة التضرع والابتهاج بقوة الإيمان الطينية والجبلية، واخلص^١ من هذا السحر بتعويد التوبة والإنابة والاستعاذة بمطرده الذكر الأحولية واللاقوتية^٢، والصلاة على محمد وآله الزكية.

ولا تغفل عن هذا؛ فإن هذا هذا، واعلم أنني لك من الناصحين والمشفقين.



شؤون علمية إنسانية ومطالعات فرنسية
برنال جامع علوم إنسانية

١. الفوب: وخلص.

٢. الفوب: لاقوتية.

الزبور الثالث

في الأحاديث المعصومية في بيان أحوال العارفين والعاشقين

وصفاتهم وأخلاقهم في حين حياتهم

من مصباح الشريعة، قال /٦٠/ الصادق عليه السلام: العارف شخصه مع الخلق، وقلبه مع الله، لو سها قلبه عن الله طرفة عين لمات شوقاً إليه. والعارف أمين ودائع الله، وكنز أسرارهِ، ومعدن نوره، ودليل رحمته على خلقه، ومطية علومه، وميزان فضله وعدله، قد غني عن الخلق والمراد الدنيا، فلا مؤنس له إلا الله، ولا نطق ولا إشارة ولا نفس إلا بالله الله من الله مع الله^٢، فهو في رياض قدسه متردد ومن لطائف فضله إليه متردد، والمعرفة أصل فرعه الإيمان^٣.

من صحيفة الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مثل المؤمن عند الله كمثل ملك مقرب، وإن المؤمن أعظم عند الله صلى الله عليه وآله من الملك، وليس شيء أحب إلى الله صلى الله عليه وآله من مؤمن تائب ومؤمنة تائبة^٤. من الكافي قال الصادق عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه وآله صلى بالناس الصبح، فنظر إلى شاب في المسجد وهو يخفق وبهوي برأسه مصفراً لونه، قد نحف جسمه وغارت عيناه في رأسه، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: كيف أصبحت يا فلان؟ قال: أصبحت - يا رسول الله - موقناً. فعجب رسول الله من قوله وقال: إن لكل يقين حقيقة، فما حقيقة يقينك؟ فقال: إن يقيني - يا رسول الله - هو الذي أحزنني وأسهر ليلي وأظمأ هواجري، فعزفت نفسي عن الدنيا وما فيها حتى كأني أنظر إلى عرش ربي وقد أنصب للحساب وحُسر الخلاق لذلك وأنا فيهم، وكأني أنظر إلى أهل الجنة يستنعمون في الجنة

١. المصدر: سوى.

٢. المصدر: إلا بالله تعالى والله ومن الله ومع الله.

٣. مصباح الشريعة، باب ٩٥ في المعرفة؛ عنه بحار الأنوار، ج ٣، ص ١٤، ح ٣٥.

٤. بحار الأنوار، ج ١٠، ص ٣٦٧، ح ٦، وج ٥٧، ص ٢٩٩، ح ٦ عن صحيفة الرضا عليه السلام؛ وج ٣٦، ص ٣٢٦، ح ١٨٢

عن كفاية الأثر باختلاف في بعض الألفاظ.

ويتعارفون ، على الأرائك متكئون ، وكأني أنظر إلى أهل النار وهم فيها معذبون مصطرخون ، وكأني الآن أسمع زفير النار [بدور] في مسامعي .

فقال رسول الله ﷺ لأصحابه : هذا عبد نور الله قلبه بالإيمان / ٦١ / ، ثم قال له : ألزم ما أنت عليه .

فقال الشاب : أَدع الله لي - يا رسول الله - أن أرزق الشهادة معك . فدعا له رسول الله ﷺ فلم يلبث أن خرج في بعض غزوات النبي ﷺ فاستشهد بعد تسعة نفر وكان هو العاشر^١ .

ومنه أيضاً عن الصادق عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ : من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام ويطنه من الطعام ، وعفا نفسه بالصيام والقيام . قالوا : يَا بَائِئِنَّا وَأَمَهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هُوَ لَاءَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ ؟ قال : إِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ سَكَنُوا فَكَانَ سَكْوَتُهُمْ ذِكْرًا ، وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً ، وَنَطَقُوا فَكَانَ نَطَقُهُمْ حِكْمَةً ، وَمَشُوا فَكَانَ مَشِيهِمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً ، لَوْلَا الْأَجَالُ الَّتِي قَدْ كَتَبْتَ عَلَيْهِمْ لَمْ تَقْرَأُوا حَمِيمًا فِي أَجْسَادِهِمْ ، خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَشَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ^٢ .

ومنه أيضاً عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قام رجل يقال له هَمَامٌ - وكان عابداً ناسكاً مجتهداً - إلى أمير المؤمنين عليه السلام وهو يخطب ، فقال : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، صَفِّ لَنَا صِفَةَ الْمُؤْمِنِ كَأَنَّنا نَنْظُرُ إِلَيْهِ .

فقال : يَا هَمَامُ ، الْمُؤْمِنُ هُوَ الْكَيْسُ الْفَطْنُ ، بُشْرُهُ فِي وَجْهِهِ ، وَحَزْنُهُ فِي قَلْبِهِ ، أَوْسَعُ شَيْءٍ فِي صَدْرِهِ ، وَأَذَلُّ شَيْءٍ فِي نَفْسِهِ ، زَاجِرٌ عَنِ كُلِّ فَاوِنٍ ، حَاضٍ عَلَى كُلِّ حَسَنٍ ، لَا حَقْوَةَ وَلَا حَسُودَ ، وَلَا وَثَابَ وَلَا سَبَابَ ، وَلَا عِيَابَ وَلَا مَغْتَابَ ، يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ ، وَيَسْتَأْذِنُ السَّمْعَةَ ، طَوِيلُ الْغَمِّ ، بَعِيدُ الْهَمِّ ، كَثِيرُ الصَّمْتِ ، وَقَوْرٌ ذَكَوْرٌ صَبُوْرٌ ، شَكُوْرٌ ، مَغْمُوْمٌ بِفِكْرِهِ ، مَسْرُوْرٌ بِفَقْرِهِ ، سَهْلُ الْخَلِيْقَةِ ، لَيْسَ الْعَرِيْقَةَ ، رَصِيْنُ الْوَفَاءِ ، قَلِيْلُ الْأَذَى ، لَا مِتَأَقُّكَ وَلَا مِتَهْتَكُ .

إن ضحكك لم يخرق ، وإن غضبك لم ينزق ، ضحكك تبسم ، واستفهامه تعلم ، ومراجعتهم تفهم / ٦٢ / ، كثير علمه ، عظيم حلمه ، كثير الرحمة ، لا ييخل ، ولا يعجل ، ولا يضجر ، ولا يحيف في

١ . الكافي ٢ : ٥٣ باب حقيقة الإيمان ، ح ٢ .

٢ . الكافي ٢ : ٢٥ / ٢٣٧ .

حكمه ، ولا يجور في علمه ، نفسه أصلب من الصلْد ، ومكادحته أحلى من الشهد ، لا جشع ، ولا هلع ، ولا عنف ، ولا صلف ، ولا متكلف ، ولا متعمق ، جليل المنازعة ، كريم المراجعة ، عدل إن غضب ، رفيق إن طلب ، لا يتهور ، ولا يتهتك ، ولا يتجبر ، خالص الود ، وثيق العهد ، وفي العقد ، شفيق ، وصول ، حلیم ، حمول ، قليل الفضول ، راضٍ عن الله ﷻ ، مخالف لهواه ، لا يغلظ على من دونه ، ولا يخوض في ما لا يعينه ، ناصر للدين ، محام عن المؤمنين ، كهف للمسلمين ، لا يخرق الثناء سمعه ، ولا ينكي الطمع قلبه ، ولا يصرب اللُّعب حكمه ، ولا يطلع الجاهل علمه ، قوَال ، عمال ، عالم ، حازم ، لا بفخايش ولا بطيائش ، وصول في غير عنف ، بذول في غير سرف ، لا بختال ولا بغدار ، ولا يقتفي أثراً ، ولا يحييف بشراً ، رقيق بالخلق ، ساع في الأرض ، عونٌ للضعيف ، غوثٌ للملهوف ، لا يهتك سترأ ، ولا يكشف سرأ ، كثير البلوى ، قليل الشكوى ، إن رأى خيراً ذكره ، وإن عاين شرأ ستره ، يستر العيب ، ويحفظ الغيب ، ويقيّل العثرة ، ويغفر الذلّة ، لا يطلع على نصيح فيذره ، ولا يدع جنح حيف فيصلحه ، أمين ، رصين ، تقى ، نقى ، زكى ، رضى ، يقبل العذر ، ويحمل الذكر ، ويحسن بالناس الظن ، ويتهم على العيب نفسه ، يحب في الله بفقهِ وعلم ، ويقطع في الله بحزمٍ وعزم ، لا يخرق به فرح ، ولا يطيش به مرج ، مذكر للعالم ، معلّم للجاهل ، لا يتوقّع له بائقة ، ولا يخاف له غائلة ، كلّ سعي أخلص عنده من سعيه ، وكلّ نفس /٦٣٧/ أصلح عنده من نفسه .

عالمٌ بعبية ، شاغلٌ بغمّة ، لا يثق بغير ربّه ، غريبٌ وحيدٌ جريدٌ ، يحب في الله ٢ ، ويجاهد في الله ليتبع رضاه ، ولا ينتقم لنفسه بنفسه ، ولا يوالي في سخط ربّه ، مجالس لأهل الفقر ، مصادق لأهل الصدق ، موازر لأهل الحق ، عونٌ للغريب ٣ ، أبٌ لليتيم ، معلّمٌ للأرملة ، حفيٌّ بأهل المسكنة ، مرجوٌ لكلّ كريهة ، مأمولٌ لكلّ شدة ، هشاش ، بشاش ، لا بعباس ولا بجساس ، صليب ، كظام ، بتام ، دقيق النظر ، عظيم الحذر ، [لا يجهل وإن جهل عليه بحلم ، لا يبخل وإن بُخل عليه صبر ، عقل فاستحيى ، وقع فاستغنى ، حياؤه يعلو شهوته ، وودّه يعلو حسده ، وعفوه يعلو حقه ، لا ينطق بغير

١ . الكافي : الغيب .

٢ . الكافي : حزين في حبّ الله .

٣ . الكافي : للقريب .

صواب، ولا يلبس إلا الاقتصاد، مشبه التواضع، خاضع لربه بطاعته، راضٍ عنه في كلِّ حالاته، يتته خالصة، أعماله ليس فيها غش ولا خديعة، نظره عبدة، وسكوته فكرة، وكلامه حكمة، مناصحاً متبادلاً متواخياً، ناصح في السرِّ والعلاية، لا يهجر أخاه، ولا يفتابه، ولا يمكربه، ولا يأسف على ما فاته، ولا يحزن على ما أصابه، ولا يرجو ما لا يجوز له الرجاء، ولا يفشل في الشدة، ولا يبتر في الرخاء، يمزج العلم بالحلم والعقل بالصبر، تراه بعيداً أكسله، دائماً نشاطه، قريباً أمله، قليلاً ذلله، متوقفاً أجله، خاشعاً قلبه، ذاكر أربه، قانعة نفسه، منقياً جهله، سهلاً أمره، حزيناً لذنبه، مَسِيئَةً شهوته، كظوماً غيظه، صافياً خلقه، آمناً منه جاره، ضعيفاً كبيره، قانعاً بالذي قَدَّرَ له، متيناً صبره، محكماً أمره، ١/٦٤ كثير أذكره، يخالط الناس ليعلم، ويصمت لیسلم، ويسأل ليفهم، ويتجر ليفنم، لا ينصت للخبر ليفخر^١ به، ولا يتكل ليتجبر^٢ به على من سواه، نفسه منه في عناء، والناس منه في راحة، أتعب نفسه لآخرته فأراح الناس من نفسه، إن يُعَي عليه صبر حتى يكون الله الذي ينتصر له، بُغْذُه مَمَّن تباعد منه بغض ونزاهة، ودنوّه مَمَّن دنا منه لين ورحمة، ليس تباعده تكبراً ولا عظمة، ولا دنوّه خديعة ولا خلافة، بل يقتدي بمن كان قبله من أهل الخير، فهو إمام لمن بعده من أهل البر.

قال: فصاح همّام^٣ صيحة، ثم وقع مغشياً عليه، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أما والله [لقد] كنت أخافها عليه. وقال: هكذا تصنع الموعظة البالغة بأهلها.

فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين^{١٩} فقال: إن لكلّ أجلاً لا يعدوه وسبباً لا يجاوزه، فمهلاً لا تُعد فإنما نفت على لسانك شيطان^٥.
ومن طريق آخر في^٦ نهج البلاغة قال عليه السلام:

١. الكافي: ليفخر.
٢. الف وب: ليتحير.
٣. الف وب: الهمام.
٤. الف وب: لن.
٥. الكافي، ج ٢، ص ٢٢٦. باب المؤمن وعلاماته وصفاته، ح ١.
٦. ب: وفي رواية أخرى من طريق.

فالمتمتقون هم [فيها] أهل الفضائل: منقطعهم الصواب، وملبسهم الاقتصاد، ومشيمهم التواضع. غَضُّوا أبصارهم عما حَرَمَ الله عليهم، ووقفوا أَسْمَاعِهِمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ، نُزِّلَتْ أَنفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالْتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ. وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ^٢ لَمْ يَسْتَقِرُّ رُوحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ؛ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ، عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهَمُّ وَالْجَنَّةِ كَمَنْ قَدْ رَأَى، فَهَمُّ فِيهَا مَتَنَعَمُونَ^٣، وَهَمُّ وَالنَّارِ كَمَنْ قَدْ رَأَى فَهَمُّ فِيهَا مُعَذَّبُونَ، قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ^٤ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ، [صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةٌ طَوِيلَةٌ، تِجَارَةٌ مَرِيحَةٌ يَسْرَهَا لَهُمْ رَيْبُهُمْ، أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يَرِيدُوهَا، وَأَسْرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنفُسَهُمْ مِنْهَا].

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافِقُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا، يَحْزَنُونَ بِهِ أَنفُسَهُمْ، وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ، /٦٥/ فَإِذَا مَرَّوْا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، فَظَنُّوا^٥ أَنَّهَا تُضِبُّ أَعْيُنَهُمْ، وَإِذَا مَرَّوْا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، فَظَنُّوا^٦ أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ، فَهَمُّ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مَفْتَرِشُونَ بِجِبَاهِهِمْ^٧ وَأَكْفَهُمْ وَرُكْبَهُمْ وَأَطْرَافَ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ [تَعَالَى] فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ^٨ عُلَمَاءَ أَبْرَارِ أَتْقِيَاءَ، قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى، وَمَا بِالْقَوْمِ [مَنْ] مَرَضٌ وَيَقُولُ: قَدْ خَوْلَطُوا! وَقَدْ^٩ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلِ، وَلَا يَسْتَكْتَرُونَ الْكَثِيرِ، فَهَمُّ لِأَنْفُسِهِمْ مَتَهَمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ

١. الف وب: كالذي.
٢. المصدر: عليهم.
٣. المصدر: متنعمون.
٤. الف وب: حاجتهم.
- ٥ و٦. المصدر: وظنوا.
٧. المصدر: لجباههم.
٨. الف: فحكما.
٩. المصدر: لقد خولطوا ولقد.

مشفقون، إذا زكّي أحد منهم خاف ممّا يقال له فيقول: أنا أعلم بنفسي من غيري، [وربّي أعلم بي منّي بنفسي] اللهم لا تؤاخذني بما يقولون واجعلني أفضل ممّا يظنون، واغفر لي ما لا يعلمون .
فمن علامة أحدهم أنك ترى له قوة في دين، وحزماً في لين، وإيماناً في يقين، وحرصاً في علم، وعلماً في حلم، وقصداً في غنى، وخشوعاً في عبادة، وتجملاً في فاقة، وصبراً في شدة، وطلباً في حلال، ونشاطاً في هدى، وتحرّجاً عن طمع^٢ إلى آخر الخطبة .

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثمان خصال: وقورٌ عند الهزاهز، صبور عند البلاء، شكور عند الرّخاء، قانع بما رزقه الله، لا يظلم الأعداء، ولا يتحامل للأصدقاء، بدنه منه في تعب، والنّاس منه في راحة. إنّ العلم خليل المؤمن، والحلم وزيره، والصبر أمير جنوده، والرّفق أخوه، واللين والده^٣.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: علامات المؤمن أربعة: أكله كأكل المرضى، ونومه كنوم الغرقى، وبكاؤه كبكاء الثكلى، وقعوده كقعود الرائب^٤.

قال الصادق عليه السلام ١٦٦/ لمفضّل بن صالح: يا مفضّل، إنّ لله عبادةً عامّلتوه بخالص من سرّه فعاملهم بخالص من برّه^٥، فهم الذين تمرّ صحفهم يوم القيامة فرغاً، فإذا وقفوا بين يديه مלאها من سرّ ما أسروا إليه. فقلت: يا مولاي، ولم ذلك؟ فقال: أجلّهم أن تطّلع الحفظة على ما بينه وبينهم^٦. من كتاب [المنبئ عن] زهد النبي ﷺ تصنيف الصدوق عليه السلام، من وصايا النبي ﷺ قال: واحذر - يا أسامة - دعاء عباد الله الذين أنهكوا الأبدان، وصاحبوا الأحزان، وأهلوا^٧

١. الف وب: تحملاً.

٢. نهج البلاغة (صحي صالح)، الخطبة ١٩٣، يصف فيها المتقين.

٣. الخصال: ص ٤٠٦؛ الكافي ٢: ٢/٢٣٠.

٤. صفات الشيعة: ص ٣٠، ح ٤٢. والرائب: الحيران.

٥. الف وب: سرّه. والمثبت من المصادر.

٦. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٧/٢٥٢، عن إرشاد القلوب، ج ١، ص ١٨٤؛ وبحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٣٦٩، ح ١٩، عن عدّة الداعي.

٧. التحصين: أزالوا.

للملحوم، وأذابوا الشحوم، وأظمؤوا الكبود، وأحرقوا الجلود بالأرياح والسمايم حتى غشيت منهم الأبصار شوقاً إلى الواحد القهار، فإن الله إذا نظر إليهم باهى بهم الملائكة وغشاهم بالرحمة، بهم يدفع الله الزلازل والفتن.

ثم بكى رسول الله ﷺ حتى علا بكأؤه واشتد نحيبه وزفيره وشهيقه، وهاب القوم أن يكلموه، وظنوا أنه لأمر قد حدث من السماء.

ثم إنه رفع رأسه فتنفس الصعداء ثم قال: أوه أوه، يؤساً لهذه الأمة، ماذا يلقي^١ منهم من أطاع الله كيف يطردون ويضربون ويكذبون من أجل أنهم أطاعوا الله^٢ فأذاؤهم^٣ بطاعة الله، ألا ولا تقوم الساعة حتى يبغض الناس من أطاع الله ويحبون من عصى الله^٤.

ومن هذا الكتاب أيضاً، مرفوعاً إلى النبي ﷺ أنه قال: أتدرون ما عمي؟ وفي أي شيء تفكروني؟ وإلى أي شيء أشتاق؟

قال أصحابه: لا، يا رسول الله، ما علمنا بهذه من شيء، أخبرنا بغمك وتفكرك وتشوقك.

قال النبي ﷺ: أخبركم إن شاء الله، ثم تنفس وقال: هاه شوقاً إلى إخواني من بعدي!

فقال أبوذر، يا رسول الله، ألسنا /٦٧/ إخوانك؟

قال: لا، أنتم أصحابي، وإخواني يجيئون من بعدي، شأنهم شأن الأنبياء، قوم يفرزون من الآباء والأمهات ومن الإخوة والأخوات ومن القرابات كلهم ابتغاء مرضاة الله، يتركون المال لله، ويدلون أنفسهم بالتواضع لله، لا يرغبون في الشهوات وفضول الدنيا، مجتمعون في بيت من بيوت الله كأنهم غرباء، تراهم محزونين لخوف النار وحب الجنة، فمن يعلم قدرهم عند الله؟ ليس

١. التحصين: يلقى.

٢. الف: كيف يطردون... أطاعوا الله.

٣. التحصين: أذلهم.

٤. التحصين في صفات العارفين: ٢١ ح ٣٩ عن كتاب المنبئ، عن زهد النبي ﷺ.

بينهم قرابةٌ ولا مال يُعطون بها بعضُهم لبعض، أشفق من الابن على الوالد والوالد على الولد، ومن الأَخ على الأَخ.

هاه شوقاً إليهم، يفرغون أنفسهم من كَد الدنيا ونعيمها بنجاة أنفسهم من عذاب الأبد ودخول الجنة لمرضاة الله.

واعلم - يا باذر^١ -، أن للواحد منهم أجر سبعين بدرتياً.

يا باذر، واحد منهم أكرم على الله من كل شيء خلق الله على وجه الأرض.

يا باذر، قلوبهم إلى الله، وعملهم لله، لو مرض أحدهم له فضل عبادة ألف سنة صيامٍ نهارها وقيام ليلها، فإن شئت حتى أزيدك يا باذر؟ قلت: نعم يا رسول الله. قال: لو أن أحداً منهم إذا مات فكأثمات في السماء الدنيا من فضله على الله، وإن شئت أزيدك؟ قلت: نعم يا رسول الله زدني.

قال: يا باذر، لو أن أحداً منهم تؤذيه قملة في ثيابه فله عند الله أجر أربعين حجّة وأربعين عمرة وأربعين غزوة وعتق أربعين نسمة من ولد إسماعيل، ويدخل واحد منهم اثني عشر ألفاً في شفاعته. فقلت: سبحان الله، وقالوا مثل قولي: سبحان الله، ما أرحمه بخلقه وأطفه وأكرمه على خلقه!

فقال النبي ﷺ: أتعجبون من قلبي؟ وإن شئتم حتى أزيدكم؟

قال أبوذر: نعم يا رسول الله /٦٨/ زدنا.

فقال النبي ﷺ: يا باذر، لو أن أحداً منهم اشتهى شهوةً من شهوات الدنيا فيصبر ولا يطلبها كان له من الأجر بذكر أهله ثم يغمّ ويتنفس، كتب الله بكل ألفي ألفي حسنة، ومحا عنه ألفي ألفي سيئة، ورفع له ألفي ألفي درجة، وإن شئت حتى أزيدك يا باذر؟ قلت: حبيبي رسول الله زدني.

قال: لو أن أحداً منهم يصبر مع أصحابه لا يقطعهم، ويصبر في مثل جوعهم وفي مثل غمهم،

[كان] له من الأجر كأجر سبعين ممن غزا معي غزا تبوك . وإن شئت حتى أزيدك ؟

قلت : نعم يا رسول الله .

قال : لو أن أحداً منهم وضع جبينه على الأرض ثم يقول : آه ، فتبكي ملائكة السماء السبع

لرحمتهم عليه .

فقال الله : يا ملائكتي ، ما لكم تبكون ؟ فتقولون : يا إلهنا وسيدنا ، وكيف لا نبكي ووليتك على

الأرض يقول في وجعه : آه ؟!

فيقول الله : يا ملائكتي ، اشهدوا أنتم أنني راضٍ عن عبدي بالذي يصير في الشدة ولا يطلب

الراحة .

فتقول الملائكة : يا إلهنا وسيدنا ، لا تضرّ الشدة بعيدك ووليتك بعد أن تقول هذا القول .

فيقول الله : يا ملائكتي ، إن وليي عندي كمثل نبي من أنبيائي ، ولو دعاني وليي وشفع في خلقي

شفعته في أكثر من سبعين ألفاً ، ولعبدي ووليي في جنتي ما يتمنى . يا ملائكتي ، وعزتي وجلالي لأنا

أرحم بوليتي وأنا خير له من المال للتاجر والكسب للكاسب ، وفي الآخرة لا يعذب وليي ولا خوف

عليه .

ثم قال رسول الله ﷺ : طوبى لهم يا باذر ، وأن واحداً^١ منهم يصلّي ركعتين في أصحابه

أفضل عند الله من رجل يعبد الله /٦٩/ في جبل لبنان عمر نوح . وإن شئت حتى أزيدك يا باذر ؟

قلت : نعم يا رسول الله .

قال : لو أحد^٢ منهم يسبح تسبيحة خير له من أن يصير له جبال الدنيا ذهباً ، ونظرة إلى واحد^٣

منهم أحب إلي من نظرة إلى بيت الله الحرام . ولو أحد منهم يموت في شدة بين أصحابه له أجر

مقتول بين الركن والمقام ، وله أجر من يموت في حرم الله ، ومن مات في حرم الله آمنه الله من الفزع

الأكبر وأدخله الجنة ، وإن شئت حتى أزيدك يا باذر ؟

١ . ب : لواحد (بدل : وأن واحداً) .

٢ و٣ . المصدر : لو أن أحداً .

قلت : نعم يا رسول الله .

قال : يجلس إليهم قومٌ مقصرون مثقلون من الذنوب ، فلا يقومون من عندهم حتى ينظر الله إليهم فيرحمهم ويغفر لهم ذنوبهم لكرامتهم على الله .

ثم قال النبي ﷺ : المقصّر منهم أفضل عند الله من ألف مجتهد من غيرهم ، يا باذر ، ضحكهم عبادة ، وفرحهم تسبيح ، ونومهم صدقة ، وأنفاسهم جهاد ، وينظر الله إليهم في كل يوم ثلاث مرّات . يا باذر ، إني إليهم لمشتاق .

ثم غمض عينيه وبكا شوقاً ثم قال : اللهم احفظهم وانصرهم على من خالف عليهم ولا تخذلهم وأفرّ عيني بهم يوم القيامة ، «ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يخزنون»^١ .
وعنه ﷺ قال : إن الله عبداً ليسوا بأنباء ولا شهداء ، يغبطهم النبيون والشهداء ؛ لقربهم ومقعدهم من الله تعالى يوم القيامة .

فقال أعرابي : حدّثنا - يا رسول الله - من هم ؟

فقال : هم عباد من عباد الله شتى ، لم يكن بينهم أرحام يتواصلون بها ، ولا دنيا يتباذلون بها ، يتحابون بروح الله ، يجعل الله وجوههم نوراً ، ويجعل / ٧٠ / من نور قدام عرش الرحمن ، يفرح الناس ولا يفرعون ، ويخاف الناس ولا يخافون^٢ .
وفي الحديث القدسيه المعراجية : يا أحمد ، إن^٤ المحبة لله هي المحبة للفقراء والتقرب إليهم .

قال : يا رب ، ومن الفقراء ؟

قال : الذين رضوا بالقليل ، وصبروا على الجوع ، وشكروا على الرخاء ، ولم يشكوا

١ . سورة يونس ، الآية ٦٢ .

٢ . التحصين في صفات العارفين ، ص ٢٣ - ٢٦ ، ح ٤٠ .

٣ . مستدرک الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٢٢٤ عن لب الباب للراوندي ؛ الدرر المشور ، ج ٢ ، ص ٣٣٦ .

٤ . الف وب : - إن .

جوعهم ولا ضمامهم، ولم يكذبوا بألسنتهم، ولم يفضبوا على ربهم، ولم يفتنوا على ما فاتهم، ولم يفرحوا بما آتاهم.

يا أحمد، محبتي محبة الفقراء^٢، فاذن الفقراء وقرب مجلسهم منك [أدئك]، ويقعد الأغنياء ويقعد مجلسهم منك؛ فإن الفقراء أحبائي^٣.

يا أحمد، إن أهل الآخرة لا يهنأهم الطعام منذ عرفوا ربهم، ولا تشغلهم مصيبة منذ عرفوا سيئاتهم، سيكون على خطاياهم ويتعبون أنفسهم ولا يريحونها، وإن راحة أهل الآخرة في الموت، والآخرة مستراحة العابدين، مونسهم دموعهم التي تفيض على خدودهم، وجلوسهم مع الملائكة الذين يمشون^٤ عن أيمانهم [عن] وشمائلهم، ومناجاتهم مع الجليل الذي فوق عرشه. إن أهل الآخرة قلوبهم في أجوافهم قد قرحت، يقولون: متى نستريح من دار الفناء إلى دار البقاء^٥.

قال: يا أحمد، وجوه الزاهدين مصفرة من تعب الليل وصوم النهار، وألسنتهم كلال إلا من ذكر الله تعالى، قلوبهم في صدورهم مطعونة من كثرة ما يخالفون أهواءهم، قد ضمروا أنفسهم من كثرة صمتهم، قد أعطوا المجهود من أنفسهم لا من خوف نار ولا من شوق جنة، لكن ينظرون في ملكوت السماوات والأرض [فيعلمون أن الله سبحانه وتعالى أهل للعبادة] كما^٦ ينظرون إلى من فوقها^٧.

سئل [النبي ﷺ] عن أولياء الله؟ قال: الذين إذا رُؤوا ذكروا^٨ الله.

وعنه - صلوات عليه وعلى آله - قال: قال الله تعالى: إذا علمت أن الغالب على عبدي الاشتغال بي، ٧١/ نقلت شهوته في مسألتي ومناجاتي، فإذا كان عبدي كذلك فأراد أن يسهو حلت

١. الف وب: ولا.

٢. المصدر: للفقراء.

٣. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٢٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٣؛ كلمة الله، ص ٣٦٦.

٤. المصدر: - يمشون.

٥. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٥؛ كلمة الله، ص ٣٧٠؛ ولم يرد في الإرشاد المطبوع.

٦. المصدر: كأنما.

٧. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٧؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٦؛ كلمة الله، ص ٣٧١ - ٣٧٢.

٨. التنصين في صفات العارفين، ص ٢٦، ج ٤١.

بينه وبين أن يسهو، أولئك أوليائي حقاً، أولئك الأبطال حقاً، أولئك الذين إذا أردت أن أهلك [أهل] الأرض عقوبة زويتها عنهم من أجل أولئك الأبطال^١.

هذا الحديث وصل إلينا برواية أخرى وبعبارة أخرى وأنا سأورده في فصل الذكر إن شاء الله تعالى.



١. الكافي، ج ٢، ص ٥٢٩: التحصين في صفات العارفين، ص ٢٦، ح ٤٢؛ بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٦٢ / ضمن الحديث ٤٢ عن عدّة الداعي، ص ١٨٦.

الزبور الرابع

في المواعظ والحكم الهادية إلى طريق الحق واليقين والموصلة إلى الفناء، والوَّله في إله الأولين والآخريين

منها في التفكر^١، قال الله تعالى: ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^٢.

وقال أمير المؤمنين عليه السلام: الفكر مرآة صافية، والاعتبار مسدّد ناصح^٣.
واعلم أنّ التفكر هو الأصل والمبدأ لكلّ خير، وكمال كسبيّ لمن كان طينة نفسه طيبة؛ لأنّه لا يبلغ الإنسان إلى خير وكمال كسبيّ ولا يبعد من أضداده إلا بالتفكر، كما ورد في الوحي القديم: من لم يتفكر في كلّ شيء خفي عليه كلّ شيء، ومن لم يعرف معدن الشرّ لم يقدر على نجاة منه، ومن لم يعرف نفسه ما دامت في جسده فلا سبيل له إلى معرفتها بعد مفارقتها جسده^٤.

ويؤيده قوله تعالى: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَيْدٍ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^٥.
وهو ينقسم على ثلاثة أقسام: قسم في معرفة طبيعة الأشياء الكائنة والفسادة وصفاتها، ولو ازماها الذاتية لها من همومها وآلامها وطفسها ووسخها وريمها وقيحها ونتاجها وهونها وحقارتها وفسادها وفنائها، باستقراء ٧٢/ أشخاصها الكائنة والفسادة. وهي التي إذا تذكّرت هي ونتائجها بعد الذهول منها^٦ تسمّى ذكراً للموت ولسائر

١. الف: النظر.

٢. سورة الروم، الآية ٨.

٣. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٣٢٨ / ضمن الحديث ٢٥ عن نهج البلاغة وفيه «منذر» بدل مسدّد.

٤. لم يوجد في المصادر.

٥. سورة الإسراء، الآية ٧٢.

٦. ب: منها. الف: فيها.

العيوب المذكورة للدنيا، وساعة منه خيرٌ من قيام ليلة، كما قال حسن الصيقل: سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يروي الناس: أنْ تفكر ساعة خير من قيام ليلة. قلت: كيف يتفكر؟ قال: يمرّ بالخربة أو بالدار فيقول: أين ساكنوك، وأين بانوك؟ ما لك لا تتكلمين؟^١.

وهو مبدأ وسبب لمعرفة الأشياء الغير الكائنة والفاصلة إجمالاً وبالوجه؛ لأنه لا يمكننا معرفة الأشياء الغير الكائنة والفاصلة إلا بمعرفة الأشياء الكائنة والفاصلة. ومبدأ وسبب للزهد عن الدنيا أيضاً، كما قال عليه السلام لأبي عبيدة: أكثر ذكر الموت فإنه هادم اللذات^٢.

إلا أنه سبب للزهد بوجه ما، لا بالكلية؛ لأن الإنسان إذا تذكّر عيوب الدنيا تنفّر عنها تنفراً ما لا كلّ التنفّر؛ لأنه لم يعرف بعد صفات الأشياء الكائنة والفاصلة وخيراتها وكمالاتها التي لا يقاس على كمالات الأشياء الكائنة والفاصلة. ولم يعرف أيضاً أن نفسه هي من سنخ هذه الأشياء أم لا؟ وإن كانت من سنخها أيمنها أن يلحق ويتصل بهذه الأشياء والكمالات أم لا؟

فإذا لم يحصل^٣ هذه المعرفة فلا يزهد عما هو فيه كلّ الزهد وإن كان عارفاً بنقصه وعيوبه؛ لأنّ النفس لم تدع شيئاً ما هو مالكة ما لم ترحو لما هو خير منه. وقسم في معرفة الأشياء الغير الكائنة والفاصلة وصفاتها وكمالاتها وخيراتها، من سرورها / ٧٣ / ولذاتها ولطافتها وصفاتها وشرفها وبهائها ودوامها وخلودها، ومعرفة أنّ نفسه هي من سنخ الأشياء غير الفاسدة، ويمكنها أن تلحق بهذه الأشياء وتتصف بصفاتها وكمالاتها باتّصاف ما، وهو أفضل من جميع العبادات، كما قال أبو عبد الله عليه السلام: أفضل العبادة إدمان التفكّر في الله وفي قدرته^٤.

١. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٣٢٨، ح ٢٧ عن مشكاة الأنوار؛ الكافي، ج ٢، ص ٥٤ باب التفكّر ح ٢.

٢. بحار الأنوار، ج ٦، ص ١٣٢، ح ٣٠ عن أمالي الطوسي: في ما كتب أمير المؤمنين عليه السلام لمحمد بن أبي بكر ... «أكثر واذكر الموت فإنه هادم اللذات».

٣. ب: لم يعرف.

٤. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٣٢١ ح ٣، عن الكافي، ج ٢، ص ٥٥، ح ٣.

وقال الرضا عليه السلام: ليس العبادة كثرة الصلاة والصوم، إنما العبادة التفكر في أمر الله. وهي التي إذا تذكرت في النفس هي ونتائجها بعد الذهول عنها تسمى ذكراً نفسياً للإله تعالى وتقدس، وعالم الإلهي من العقول والنفوس القدسية من الفلكية والإنسانية والملائكة المقربين وصفاتهم وآلائهم وكمالاتهم، وهو مبدأ وسبب لحب الله تعالى ولمخلوقاته المقربين وحب التقرب والاتصال إليه وإيهم، ومبدأ وسبب أيضاً للرهبة والزهد التام عن الدنيا، والرغبة والطلب التام إلى الآخرة.

وقسم في معرفة الأمور الموصلة إلى عالم الإلهي من الأخلاق والأفعال الممدوحة ليُتصف بها، ومعرفة الأمور المانعة عن ذلك العالم الإلهي من الأخلاق السيئة والأفعال المذمومة ليُجتنب عنها.

وإلى هذين القسمين وقسمين الأولين أشار الصادق عليه السلام بقوله العزيز: وجدت علوم الناس كلها في أربع: أولها أن تعرف ربك، الثانية أن تعرف ما صنع بك، والثالثة أن تعرف ما أراد منك، والرابعة أن تعرف ما يُخرجك من دينك^١.

فإذا علمت هذا يا حبيبي، فكن دائم الفكر لتكون ذاكراً عالماً عاملاً بالحق، ولا تكون من ٧٤/ الغافلين والجاهلين.

منها في الذكر

وقد علمت أن الذكر ليس إلا تذكر القسمين الأولين من أقسام التفكر ونتائجها. وعلمت أن أحد هذين القسمين سبب لزهيد ما عن الدنيا فقط، والآخر سبب للزهد^٢ عن الدنيا والرغبة إلى الآخرة جميعاً، فلا شك أن تذكرهما وتكرزهما سبب لازدياد الزهد والتفرد عن الدنيا واشتداد الحب والرغبة إلى الآخرة، واشتدادهما سبب لتخليه النفس عن الأخلاق الذميمة وتحليتها بالأخلاق الحميدة؛ وذلك أن النفس الطيبة

١. الخصال، ص ٢٣٩، ج ٨٧؛ بحار الأنوار، ج ١، ص ٢١٢، ح ٦ عن الخصال؛ وح ٧٥، ص ٣٢٨، ح ٥ عن كشف الغممة، عن أبي عبد الله عليه السلام: وجدت علم الله كلهم في أربع....

٢. الف: الزهد.

القدسية إذ تحرّكت بحركة الفكرية والفحشية بقوة الفكرية إلى تحصيل ما تُفقد من الكمالات الحقيقية ومما تشبّه به بالعالم الإلهية، تنوّرت بنور العقل وتتصوّر^١ بصور الأشياء الدائمة والكمالات الحقّة بعد أن كانت متصوّرة بصور الأشياء الزائلة والكمالات المموّهة المزخرفة، فتصير بالطبع مُحبّة^٢ ومشتاقّة إلى الأشياء الدائمة وكمالاتها الحقّة، ومبغضة ومتنفّرة عن الأشياء الزائلة وكمالاتها المزخرفة.

فإذا استحكمت فيها الحبّ والشوق والبغض والتنفّر بسبب التذكّر والتكرّر المعلومين المذكورين تشرع حينئذ بحركة المجاهدية وتتحرك بجناحي القوتين أي الشهوية الحبيّة والشوقية والغضبية البغضية والتنفرية، فبتذكّرها محاسن الآخرة وتكرّرها فاض على قوتها الشهوية شوقاً ومحبّةً آخر، فاشتدّت قوتها الحبيّة والشوقية، وباشتداد القوة الحبيّة والشوقية (٧٥/). وتذكّرها قبائح الدنيا وممانعتها إيّاها عن الوصول إلى محبوبها، فاض على قوتها الغضبية بُغضٌ وتنفر آخر، فاشتدّت قوتها الغضبية، فباشتداد حرارة الحبيّة والبغضية الفانضة على قوتي الشهوية والغضبية، تغلب النفس على سموم الباردة اللازمة للأخلاق الذميمة التي تكتسبها من الدنيا منذ أول تعلقها بالبدن، فتزيلها من نفسها أولاً ما هو أسهلها يسيراً يسيراً، فيتّصف بالأخلاق الحميدة وبالأشياء التي تشبّه بها بالعالم الإلهي لتتصل بها وتتخذ لها، فإذا تطهّرت عن خلق ما من الأخلاق الذميمة وتحلّت بخلق ما من الأخلاق الحميدة، تحرّكت حينئذ بحركة الكمالية من نقص ما إلى كمال ما، وإذا تحرّكت بهذه الحركة فاض عليها شوق ومحبّة آخر، فاشتدّت قوتها فتنهض إلى مجاهدة آخر لتطهّر آخر^٣ فتطهّر منها وتتّصف بكمال آخر، وهكذا تتحرّك حتى تطهر من كلّ رجسٍ وطفيسٍ، ويتجلّى بكلّ نورٍ وحسنٍ وصفاء، فتخلص من كلّ عذابٍ أليمٍ وتدخل في كلّ لذة

١. ب: تتفّش.

٢. الف وب: محبته.

٣. ب: لتطهّر آخر.

ونعيم، رزقني الله وإياكم يا معشر^١ إخواني المؤمنين .

ومن هذا يظهر أن كل شوقٍ ومحبة كانت علةً لتطهير، وكلُّ تطهر كان علةً لتحلية، وكلُّ تحلية كانت علةً لشوقٍ ومحبةٍ آخر؛ لأنَّ النفس إذا قويت بشوقٍ ما تطهرت^٢ من طفسٍ ما، وإذا طهرت من طفسٍ ما تحلَّت بنورٍ ما، وإذا تحلَّت بنورٍ ما قويت قوتاً الشوقية والغضبية على تطهر^٣ آخر كما قلنا، فالشوق علةً لتطهر، والتطهير علةً لتحلية، والتحلية علةً لشوقٍ آخر، وهكذا حتَّى ينتهي إلى التحلية التي ليس فوقها تحلية في استعداد /٧٦/ النفس الناطقة الإنسانية .

وإلى هذا أشار النبي ﷺ بقوله: من تقرب إلى الله شبراً تقرب إليه ذراعاً، ومن تقرب إلى الله ذراعاً تقرب إليه باعاً، ومن أقبل إلى الله ماشياً أقبل الله إليه مَهْرَلاً^٤.

وإذا علمت هذا - يا أخي - فاذكر الله وصفاته وآلاءه وأوامره ونواهيته ذكراً كثيراً دائماً، واطمننْ به كما اطمأنَّ الطفل الرضيع بأمه، واذكر قول ربك البر الشفيق إذ قال عزَّ من قائل: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^٥. وقوله العزيز: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون﴾^٦. وقوله الكريم: ﴿وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^٧.

واذكر قول سيدك الصادق عليه السلام إذ قال: ما من شيء إلا وله حدٌّ ينتهي إليه، فرض الله تعالى الفرائض فمن أداها من فهو حدهن. وشهر رمضان فمن صامه فهو حده، والحج فمن حجَّ فهو حده، إلا الذكر فإنَّ الله تعالى لم يرض منه بالقليل، ولم يجعل له حدّاً ينتهي إليه. ثم تلا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

١. ب: معاشر .

٢. ب: طهرت .

٣. الف: التطهير .

٤. بحار الأنوار، ج ٣، ص ٣١٣، وح ٨٤، ص ١٩٠ .

٥. سورة الرعد، الآية ٢٨ .

٦. سورة البقرة، الآية ١٥٢ .

٧. سورة الأنفال، الآية ٤٥ .

اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا^{٢١}.

وعنه عليه السلام قال: شيعتنا الذين إذا خلوا ذكروا الله كثيراً^{٢٢}.

ومنهم عليه السلام: من أكثر ذكر الله تعالى أحبه الله تعالى^{٢٣}.

وقال النبي صلى الله عليه وآله: قال الله تعالى: إذا كان الغالب على عبدي الاشتغال بي جعلت همّه ولذته في ذكري، وإذا جعلت همّه ولذته في ذكري عشقني وعشقتة، ورفعت الحجاب بيني وبينه، لا يسهو إذا سها الناس، أولئك كلامهم الأنبياء، أولئك الأبدال حقاً، أولئك الذين إذا أردت بأهل الأرض عقوبةً أو عذاباً ذكرتهم فيه فصرفته بهم عنهم^{٢٤}.

وقال أمير المؤمنين عليه السلام عند ٧٧/ تلاوة: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ^{٢٥}»: إن الله سبحانه جعل الذكر جلاءً للقلوب، تسمع به بعد الوقرة، وتبصر به بعد العسوة، وتنقاد [به] بعد المعاندة، وما برح الله - عزت الآؤه - في البرهمة بعد البرهمة وفي أزمان الفترات عبادةً ناجاهم في فكرهم، وكلمهم في ذات عقولهم....

وإن للذكر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً، فلم تشغلهم تجارة ولا بيع عنه، يقطعون به أيام الحياة، ويهتفون بالزواج عن محارم الله في أسمع الغافلين، ويأمرون بالقسط ويأتمرون به، وينهون عن المنكر ويتناهون عنه، فكأنما قطعوا الدنيا إلى الآخرة وهم فيها، فشاهدوا ما وراء ذلك، وكأنما أطلعوا غيوب^{٢٦} أهل البرزخ في طول الإقامة فيه، وحققت القيامة عليهم^{٢٧} عاداتها، فكشفوا غطاء

١. بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٦١، ح ٤٢ عن عذة الداعي، ص ٢٣٣.

٢. سورة الأحزاب، الآية ٤١ و٤٢.

٣. بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٦١، ح ٤٢ عن عذة الداعي، ص ٢٣٤.

٤. بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٦١، ح ٣٩.

٥. نحوه في بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٦٢، عن عذة الداعي، ص ٢٣٥.

٦. سورة النور، الآية ٣٧.

٧. الف وب: من عيوب.

٨. الف وب: - عليهم.

ذلك لأهل الدنيا حتى كأنهم [يرون ما لا يرى الناس ويستمعون ما لا يسمعون ^١ .
وعنهم عليه السلام قال : إن الله يقول : من شغل بذكري عن مسألتي أعطيته أفضل ما أعطي من
سألني ^٢ .

وورد عنهم عليه السلام قال : إن الله يقول : أيما عبد أطلعته على قلبه فرأيت الغالب عليه التمسك
بذكري توليت سياسته ، وكنت جليسه ومحادثه وأنبه ^٣ .
وعنهم عليه السلام قال : ما أخلص عبداً الإيمان بالله أربعين يوماً - أو قال : ما أجمل عبد ذكر
الله أربعين يوماً ، إلا زهده الله في الدنيا ، وبصره داءها ودواءها ، وأثبت الحكمة في قلبه ، وأنطق بها
لسانه ^٤ .

وينبغي أن يعلم أن الذكر ينقسم على ثلاثة أقسام :
أولها لسانِي وهو قسمان : جهري ، وهو الذي يسمعه غيره من الإنسان والملك ،
[و] سرِّي وهو الذي يسمعه الملائكة فقط .
ثانيها : نفسي وهو الذي لا يسمعه إلا الله تعالى .
ثالثها : فعلي وهو الذي / ٧٨ / يذكره الإنسان عند الأوامر والنواهي ، ففعل الأوامر
واتقى من النواهي ، وكأنه يتَّصف بما ذكره من الأوامر بالإيجاب من النواهي بالسلب .
والذكر السرِّي أفضل من الجهري ؛ كما قال الرضا عليه السلام : دعوة العبد سرّاً دعوة واحدة
تعديل سبعين دعوة علانية ^٥ .
والنفسى أفضل من السرِّي فإنه قال عليه السلام : لا يكتب الملك ^٦ إلا ما أسمع نفسه . ثم قال :

- ١ . بحار الأنوار ، ج ٦٦ ، ص ٣٢٥ عن نهج البلاغة ، خ ٢٢٢ من صبحي الصالح .
- ٢ . بحار الأنوار ، ج ٩٠ ، ص ١٥٨ و ١٦١ عن المحاسن وعدة الداعي ، ص ٢٣٣ عن أبي عبد الله عليه السلام .
- ٣ . بحار الأنوار ، ج ٩٠ ، ص ١٦٢ عن عدة الداعي ، ص ٢٣٥ .
- ٤ . بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٢٤٠ ، عن الكافي ، ج ٢ ، ص ١٦ ، ج ٦ .
- ٥ . بحار الأنوار ، ج ٩٢ ، ص ١٦٢ عن البلد الأمين عن الكافي ، ج ٢ ، ص ٤٧٦ ، ح ١ باب إخفاء الدعاء .
- ٦ . الف وب : تكتب الملائكة .

وقال الله ﷻ: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾^١ فلا يعلم ثواب ذلك الذكر من نفس الرجل غير الله ؛ لعظمته^٢.

وقال ﷺ: ممّا أوحى^٣ الله تعالى على عيسى ﷺ: يا عيسى ، اذكرني في نفسك أذكرك في نفسي ، واذكرني في ملكك أذكرك في ملائخ من ملائخ الآدميين^٤ .
يا عيسى ، أئن^٥ لي قلبك ، وأكثر ذكري في الخلوات ، واعلم أنّ سروري أن تبصص إليّ ، وكن في ذلك حبّاً ولا تكن ميتاً^٦ .

والفعلّي أفضل من النفسّي كما قال العارف ابن الفهد في العدة مروياً عن أبي عبيدة أنه قال : قال لي الصادق ﷺ : ألا أخبرك بأشدّ ما فرض الله على خلقه ؟ قال : نعم . قال : من أشدّ ما فرض الله إتصافك النّاس من نفسك ، ومؤاساتك أخاك المسلم في مالك ، وذكر الله كثيراً ، أما إتّي لا أعني سبحان الله والحمد لله ولا إله إلاّ الله والله أكبر ، وإن كان منه ، ولكن ذكر الله عند ما أحلّ وحرّم ، فإن كان طاعة عمل بها ، وإن كان معصية تركها^٧ .

وقال النبي ﷺ: من أطاع الله فقد ذكر الله كثيراً وإن قلّت صلّاته وضيّامه وتلاوته للقرآن^٨ .
فقد جعل ﷺ طاعة الله هي الذكر الكثير مع قلّة الصلّاة والضيّام والتلاوة .

١. سورة الأعراف ، الآية ٢٠٥ .
٢. بحار الأنوار ، ج ٨٢ ، ص ٧٦ ، ح ١٠ عن تفسير العياشي ، ج ٢ ، ص ٤٤ ، ح ١٣٤ بتفاوت .
٣. الف وب : ناجي .
٤. بحار الأنوار ، ج ٥٧ ، ص ٣٠٠ ، ح ١٠ عن الكافي ، ج ٢ ، ص ٥٠٢ و ج ٨ ، ص ١٤١ مناجاة الله ﷻ لعيسى ﷺ ؛ الجواهر السنية ، ص ٩١ .
٥. في المصادر : «أطب» أو «أذل» .
٦. بحار الأنوار ، ج ١٤ ، ص ٢٩٨ عن الكافي ، ج ٨ ، ص ١٤١ مناجاة الله ﷻ لعيسى ﷺ ؛ الجواهر السنية ، ص ٩١ .
٧. الف وب : إن .
٨. بحار الأنوار ، ج ٦٦ ، ص ٤٠٥ و ٣٩٨ عن أمالي الطوسي ومجالس المفيد ، و ج ٩٠ ، ص ١٦٣ ، ح ٤٣ عن مشكاة الأنوار .
٩. بحار الأنوار ، ج ٦٨ ، ص ١٧٧ عن معاني الأخبار ، ص ٣٩٩ و ج ٧٤ ، ص ٨٦ عن مكارم الأخلاق ، مواعظ النبي ﷺ : «يا أباذر ...» .

وقال عليه السلام: ٧٩/ إن الله جل ثناؤه يقول: [إني] لست كل كلام الحكيم أتقبل ولكن هواه وهمته، فإن كان هواه وهمته في ما أحب وأرضى جعلت صمته حمداً لي ووقاراً وإن لم يتكلم^١.
فانظر يا هذا، كيف جعل مدار القبول والثواب على ما في النفس من ذكر الله والطمأنينة إليه والمراقبة له، وأنه لا يقبل كل الكلام، بل إنما يقبل منه ما كان مطابقاً لما في القلب من الميل إلى الله سبحانه بالقيام بأوامره والاجتناب عن مساخطه، وإنه إذا كان موصوفاً بهذه الصفة جعل^٢ صمته حمداً.

وينبغي أن يعلم أيضاً أن الذكر الفعلي الذي هو الإطاعة لله حقاً^٣ له مراتب بعضها أشرف من بعض، كما قال الشيخ الشهيد في روضة الواعظين: روي عن بعض الصادقين أنه قال: الذكر مقسوم على سبعة أعضاء: اللسان، والنفس، والروح، والقلب، والعقل، والمعرفة والسر [وكل منها يحتاج إلى الاستقامة ...] فذكر اللسان الحمد والثناء، وذكر النفس الجهد والعناء، وذكر الروح الخوف والرجاء، وذكر القلب الصدق والصفاء، وذكر العقل التعظيم والحيا، وذكر المعرفة التسليم والرضا، وذكر السر الروية واللقاء^٤.

ولقد ورد في آداب الذكر في مصباح الشريعة عن الصادق عليه السلام أنه قال: من كان ذا كراهة على الحقيقة فهو مطيع، ومن كان غافلاً فهو عاص، والطاعة علامة الهداية، والمعصية علامة الضلالة، وأصلهما من الذكر والغفلة، فاجعل قلبك قبله للسانك، لا تحركه إلا بإشارة القلب وموافقة العقل ورضاء^٥ الإيمان؛ فإن الله تعالى عالم بسرّك وجهرك. وكن كالنازع روحه أو كالواقف في العرّض الأكبر، غير شاغل نفسك عما عنك مما كلفك به ربك في أمره ونهيه ووعده ووعيدته، ولا

١. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٨٨، باب مواعظ النبي صلى الله عليه وآله.

٢. الف: - عن مساخطه... جعل.

٣. ب: حقيقة.

٤. بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٥٣ عن النخصال، ج ٢، ص ٤٠٤.

٥. المصدر: رضى.

٦. الف: - في. وب: من.

تشغلها بدون ما كلفك به .

واغسل قلبك بماء الخوف والحزن ، واجعل ذِكْرَ اللَّهِ تعالى من أجلِ ذِكْرِهِ لك ؛ فَإِنَّهُ ذِكْرُكَ وهو غِنْيٌ عنك ، فذِكْرُهُ لك /٨٠/ أَجَلٌ [وأشهى] وأتم من ذِكْرِكَ له وأسبق ، ومعرفتك بذِكْرِهِ لك يورثك الخضوع والانكسار والحياء ، ويتولد من ذلك رؤية كرمه وفضله السابق ، وتصغر عند ذلك طاعتك وإن كثرت في جَنَبِ مَنِّهِ ، وتخلص لوجهه ، ورؤيتك ذِكْرَكَ له تورثك الرياء والعجب والسفه والغلظة في خلقه واستكثار الطاعات ونسيان فضله وكرمه ، ولا يزداد بذلك من الله تعالى إلا بعداً ، ولا يستجلب به على مضي الأيام إلا وحشة .

والذكر ذكران : ذكر خالص بموافقة القلب ، وذكر صارف ينفي ذكر غيره ، كما قال النبي ﷺ : [إني] لا أحصي ثناء عليك ، أنت كما أثنيت على نفسك . والرسول ﷺ لم يجعل لذكره لله تعالى مقداراً عند علمه بحقيقة سابقة ذكر الله ﷻ له من قبل ذكره له ، فمن دونه أولى ، فمن أراد أن يذكر الله فليعلم أنه ما لم يذكر الله العبد بالتوفيق لذكره لا يقدر العبد على ذكره تعالى .^٣

وأقول : لما كانت الصلاة أفضل الأذكار وأشرفها لأنها شاملة على السرية والجهرية والفعلية مع الحضور التام وكمال الوله والتسليم ، التي هي حفظ القوى والحواس الظاهرية عن الالتفات إلى غير ما يتعلق بالصلاة وحفظ الحواس الباطنية عن الالتفات بغير^٤ الله ؛ لا ، بل هي إعمال القوى والحواس الظاهرية لما يتعلق بالصلاة مَلَكَه وطبيعياً من غير شعور والتفات إليها ،^٥ وحفظ الحواس الباطنية عن الالتفات إلى غير الله ، وتسليم الصَّرف إليه تعالى أمانته التي أودعها فينا ، وهي القوَّة الاختيارية والقدرة التمكينية والاستطاعة الفائضة المودعة في النفس /٨١/ الناطقة الإنسانية ،

١ . الف : ذكرك الله . ب : ذكرك لله .

٢ . الف : الله .

٣ . بحار الأنوار ، ج ٩٠ ، ص ١٥٨ ، ح ٣٣ عن مصباح الشريعة ، الباب الخامس ، باب الذكر .

٤ . ب : إلى غير .

٥ . ب : + كإعمال قارئ الكتاب الحروف التهجي من غير شعور والتفات إليها .

والعقل الهولاني التي^١ هي مبدأ ومنشأ لميلين المتقابلين الاختياريين إلى عالم الإلهي والمجردات وإلى عالم الطبيعي والماديات جمعاً، ومنبت الدعوى الاستقلالية والكبريائية، ويمتاز علو النفس الإنسانية عن أخواتها ومصاحح التكليف لها بل تسليم علمنا وشعورنا إليه تعالى بالكلية فضلاع عن تسليم القوة الاختيارية والتمكينية، والوله التام والاتصال البالغ بوجهه العزيز الكريم تعالى شأنه.

فينبغي لنا أن نذكرها ونعملها بنحو أعلى وأتم؛ ليحصل لنا ملكة الحضور والوله والتسليم والموت، فنموت بإرادتنا - أي بسرورنا ورضائنا - من قوتنا وقدرتنا الاختيارية والتمكينية الضعيفة الوهنية العاجزة، ومن علمنا وشعورنا الناقصة الخسيسة بذاتنا ولكمالاتنا الناقصة الخسيسة لحيبنا وحياتنا ومعشوقنا الحقّة - كما أمرنا نبينا وسيدنا ﷺ بقوله: موتوا قبل أن تموتوا^٢ - وتصل بمحبوبنا ومعشوقنا، ونحیی بحياته وعلمه الشريفة الكاملة حياة طيبة دائمة سرمدية، ونقوى بقدرته وإرادته واختياره قوة قوية قاهرة أبدية؛ لأن الصلاة الحالية الوقتية ليست إلا آلة لملكة هذه الصلاة الدائمة، فإذا جاء وقتها الذي جعله الله ميقاتاً لمعراجنا ومناجاتنا وسمعنا نداء الأذان، فلتصور يقيناً أن ربنا وسيدنا وإلهنا ومحبوبنا قد دعانا لكرامة ملك قربه العظيم وعطاء نعيم لقاء وجهه الكريم؛ لأن الأذان هو نداء ودعوة لنا في الملك الكريم المنان، والكريم^٣ يعطي لما دعاه بته بغير أذى وامتنان، فلتعرض عن كل شاغل عنه فوراً وتوجه إلى قيامها /٨٢/ ساعياً راجياً سروراً ومشعوقاً، كما يعرض أبناء الدنيا عن كل شاغل عند دعوة السلطان المحازي ويسعى إليه سروراً ومشعوقاً،^٤ بحيث لا يعرف في سعيه رجله من رأسه. ولقد روي أن النبي ﷺ ينتظر وقت الصلاة ويشتد

١. الف: - التي.

٢. بحار الأنوار، ج ٦٦، ص ٣١٧ (نسب إلى القيل) وج ٦٩، ص ٥٩ (نسب إلى الحديث المشهور).

٣. الف: - لأن الأذان... والكريم.

٤. الف: - كما يعرض... مشعوقاً.

شوقه و يترقب دخوله ، ويقول لبلال مؤذنه : أرحنا يا بلال^١ . أشار بذلك إلى أنه في تعب شديد من عدم اشتغاله بوظائف الصلاة ، وإن كان سره لا يخلو من ضروب المناجاة إلا أن قرّة عينه في الصلاة^٢ كما قاله ، عليه أفضل الصلوات والتحيات .

وروي عن بعض أزواجه أنه قالت : كان رسول الله ﷺ يحدثنا ونحدثه ، فإذا حضرته الصلاة فكأنه لم يعرفنا ولم نعرفه^٣ شغلاً بالله عن كل شيء .

ثم تستشعر بعد هذه البهجة خشية الله في الوقوف بين يديه ونحن مطلق بقدرات البدنية وملوث بنجاسات التعلقات الدنيوية ؛ فإن استشعار الخوف شعار العالمين ، كما أن الغفلة عن ذلك علامة الجاهلين .

ولقد روي أن سيدنا ومولانا أمير المؤمنين عليه السلام إذا حضره وقت الصلاة يتململ ويتزلزل ، فيقال له : مالك يا أمير المؤمنين ؟ فيقول : جاء وقت أمانة عرضها الله تعالى على السماوات والأرض فأبين أن يحملنها وأشفقن منها^٤ .

وكان علي بن الحسين عليه السلام إذا حضر للوضوء اصفرّ لونه ، فيقال له : ما هذا الذي يعتادك عند الوضوء ؟ فيقول : ما تدرون بين يدي من أقوم^٥ ؟

وكل ذلك إشارة إلى استحضار عظمة الله والالتفات إليه حال العبادة والانقطاع عن غيره .

وكذلك إذا قرأنا الأذان والإقامة وتكلمنا بكلمة الشهادتين فلنتصور أننا محتضر ونسلم روحنا إلى محبوبنا ؛ كما أمرنا نبينا ﷺ : صلّوا صلاة / ٨٣ / المودع^٦ وإذا كبرنا

١ . بحار الأنوار ، ج ٧٩ ، ص ١٩٣ ، ج ٧ ، ص ٨٠ ، ج ١٦ ، ص ٢٠ .

٢ . المصدر السابق .

٣ . بحار الأنوار ، ج ٧٠ ، ص ٤٠٠ ، ج ٨١ ، ص ٢٥٨ ، عن عذّة الداعي ، ص ١٣٩ .

٤ . بحار الأنوار ، ج ٨١ ، ص ٢٤٨ ، عن كتاب اللؤلؤيات .

٥ . بحار الأنوار ، ج ٧٧ ، ص ٣٤٧ ، ج ٣٣ ، عن أسرار الصلاة للشهيد .

٦ . بحار الأنوار ، ج ٧٥ ، ص ١٥٩ ، عن علي بن الحسين عليه السلام : «... إذا صلّيت صلّ صلاة مودع» : سنن ابن ماجة ،

ج ٤١٧١ : المحجّة البيضاء ، ج ٦ ، ص ٥٢ .

بتكبيره الإحرام فلتتمثل أنا نزعنا وبرئنا عن العالم الفاني بالكلية وصرنا قرباناً لمحبوبنا ومعشوقنا الحقيقي، ونتذكر ما^١ قال سيدنا ومولانا حسن بن علي العسكري في تفسيره عن رسول الله ﷺ:

إن العبد إذا توجه إلى مصلاه ليصلي قال الله تعالى لملائكته: يا ملائكتي أما ترون هذا عبدي كيف قد انقطع^٢ عن جميع الخلائق إلي، وأمل^٣ رحمتي وجودي ورأفتي! أشهدكم أنني أخصه برحمتي وكراماتي.

فإذا رفع يديه وقال: الله أكبر، وأثنى على الله بعده، قال الله لملائكته: يا عبيدي، أما ترونه كيف كبرني وعظمتني وتزهنني عن أن يكون لي شريك أو شبيهة أو نظير، ورفع يديه تبرياً^٤ عما يقوله أعدائي من الإشراك بي! أشهدكم - يا ملائكتي - أنني سأكبره وأعظمه في دار جلالي، وأنزله^٥ من منزّهات^٦ دار كرامتي، وأبرئه من آثامه وذنوبه، ومن عذاب جهنم ومن نيرانها.

فإذا قال ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ فقرأ فاتحة الكتاب وسورة، قال الله للملائكة: أما ترون عبدي هذا كيف يتلذذ بقراءة كلامي! أشهدكم يا ملائكتي، لأقولن له يوم القيامة: اقرأ في جناني وارق درجاتها. فلا يزال [يقراً و] يرقى درجة، بعدد كل حرف: درجة من ذهب، ودرجة من فضة، ودرجة من لؤلؤ [ودرجة من جوهر]، ودرجة من زبرجد أخضر، [ودرجة من زمرد أخضر] ودرجة من نور رب العالمين.

فإذا ركع قال الله للملائكة: يا ملائكتي، أما ترون كيف تواضع لجلال عظمتي! أشهدكم لأعظمته في دار كبريائي وجلالي. فإذا رفع رأسه من الركوع قال الله تعالى: أما ترونه - يا ملائكتي -

١. ب: ... معشوقنا الحقيقية، ولقد.

٢. الف و ب: قطع (قد انقطع).

٣. الف و ب: أهل.

٤. المصدر: تبرأ.

٥. الف و ب: أبوه. وفي حاشية ب: خ ل: وأبوه.

٦. المصدر: المتنزهات.

كيف يقول ١؟ أرتفع / ٨٤/ عن ١ أعدائك كما أتواضع لأوليائك وأنتصب لخدمتك ٢. أشهدكم يا ملائكتي، لأجعلنَّ خير ٣ العاقبة له، ولأصيرته إلى جناني.

فإذا سجد قال الله تعالى: يا ملائكتي، أما ترون كيف تواضع بعد ارتفاعه؟ وقال ٤: إن كنت جليلاً مكيئاً في دنياك، فأنا ذليل عند الحق إذا ظهر لي، سوف أرفعه بالحق وأدفع به الباطل.

فإذا رفع رأسه من السجدة الأولى قال الله تعالى: يا ملائكتي، أما ترونه كيف قال؟ قال: إني وإن تواضعت لك فسوف أخلط الانتصاب في طاعتك بالذل بين يديك.

فإذا سجد ثانية قال الله تعالى: يا ملائكتي، أما ترون عبدي [هذا] كيف عاد إلى التواضع لي؟ لأعبدنَّ إليه رحمتي. وإذا رفع رأسه قائماً قال الله تعالى: يا ملائكتي، لأرفعه بتواضعه كما ارتفع إلى صلته ٥. ثم لا يزال يقول الله للملائكة هذا في كل ركعة، حتى إذا تعدد للشهيد الأول والشهيد الثاني، قال الله ٦: يا ملائكتي، قد قضى خدمتي وعبادتي، وقعد يُثنِي عليّ ويصلي عليّ محمد نبيي ٧، لأنينَّ عليه في ملكوت السماوات والأرض، ولأصليَنَّ على روحه في الأرواح.

فإذا صلى على أمير المؤمنين في صلته قال [الله له: يا عبدي] لأصليَنَّ عليك كما صليت عليه، ولأجعلنَّه شفيعك كما استشفعت به.

فإذا سلم من صلته سلم الله عليه وملائكته ٨. وقال رسول الله ﷺ: وأيما [عبد] التفت في صلته، قال الله تعالى: عبدي إلى أين تقصد

١. الف وب: ... يقول ١؟ يقول رافع على.

٢. الف وب: تواضعت لأوليائك وانتصبت بخدمتك.

٣. في المصدر: جميل.

٤. ب: + و.

٥. الف وب: لما ارتفع بأصلايه.

٦. ب: قال تعالى.

٧. الف وب: ويثني (بدل: نبيي).

٨. بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ٢٢١-٢٢٢، ح ٤٢؛ عن تفسير الإمام، ص ٥٢٢-٥٢٤ بتفاوت يسير.

وَمَنْ تَطْلُبُ؟ أَرَبّاً غَيْرِي تَرِيدُ؟ أَوْ رَقِيباً سِوَايَ تَطْلُبُ؟ أَوْ جِوَاداً خَلَايَ تَبْتَغِي؟ وَأَنَا أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ، وَأَجْوَدُ الْأَجْوَدِينَ، وَأَفْضَلُ الْمَعْطِينَ. أَتَبِيكُ ثَوَاباً لَا يَحْصِي قَدْرَهُ /٨٥/. فَأَقْبِلْ عَلَيَّ، فَإِنِّي عَلَيْكَ مَقْبَلٌ، وَمَلَائِكَتِي عَلَيْكَ مَقْبِلُونَ.

فَإِنِ أَقْبَلَ زَالَ عَنْهُ إِثْمٌ مَا كَانَ مِنْهُ. وَإِنِ التَفَّتْ بَعْدَهَا أَعَادَ اللَّهُ مَقَالَتَهُ، فَإِنِ أَقْبَلَ زَالَ عَنْهُ إِثْمٌ مَا كَانَ مِنْهُ، فَإِنِ التَفَّتْ ثَالِثَةً أَعَادَ اللَّهُ لَهُ مَقَالَتَهُ، فَإِنِ أَقْبَلَ زَالَ عَنْهُ إِثْمٌ مَا كَانَ مِنْهُ. وَإِنِ التَفَّتْ بَعْدَهَا أَعَادَ اللَّهُ مَقَالَتَهُ، فَإِنِ أَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ غَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ، وَإِنِ التَفَّتْ رَابِعَةً أَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَعْرَضَتْ الْمَلَائِكَةُ عَنْهُ، وَيَقُولُ: وَلَيْتَكَ^٢ - يَا عَبْدِي - [إِلَى] مَا تَوَلَّيْتُ^٤.

وَمِنْ حَدِيثٍ آخَرَ عَنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ ﷺ: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا التَفَّتْ فِي صَلَاتِهِ نَادَاهُ اللَّهُ ﷻ فَقَالَ: عَبْدِي، إِلَى مَنْ تَلْتَفَّتْ؟ إِلَى مَنْ هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنِّي؟! فَإِنِ التَفَّتْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ نَظْرَهُ فَلَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا^٥.

وَرَوَى أَنَّ مَوْلَانَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ﷺ كَانَ يَوْمًا يَصَلِّي فَنَسَقَطَ طَرَفُ رِدَائِهِ عَنْ كَتْفِهِ فَلَمْ يَعُدْهُ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَلَا عَدَلْتَ رِدَاءَكَ؟ قَالَ لَهُ ﷺ: يَا هَذَا، أَتَدْرِي بَيْنَ يَدِي مَنْ كُنْتُ وَاقِفًا؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنَ الْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ فِيهَا. فَقَالَ الرَّجُلُ: إِذَا هَلَكْنَا! فَقَالَ: كَلَّا، إِنَّ اللَّهَ مَتَمَّ^٦ لَكُمْ ذَلِكَ بِالنَّوَافِلِ^٧. فَالنَّوَافِلُ الرَّاتِبَةُ يَتَمُّهُ الْفَرَائِضُ الْيَوْمِيَّةُ؛ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ نَقْصٍ، يَجْبِرُهُ وَيَتَمُّهُ.

وَرَوَى عَنْهُمْ ﷺ: إِنَّ الْعَبْدَ لِيَصَلِّي الصَّلَاةَ لَا يُكْتَبُ لَهُ سُدْسُهَا وَلَا عَشْرُهَا، وَإِنَّمَا يَكْتَبُ لِلْعَبْدِ

١. المصدر: تبغي؟ وأنا.

٢. الف وب: أعرض.

٣. الف وب: ولتلك.

٤. بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٢٤٤، ح ٣٤، عن تفسير الإمام، ص ٥٢٤. بتفاوت في آخر الحديث.

٥. بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٦٤، ح ١٦ و ص ٢٣٩، ح ٢٠ عن قرب الإسناد. باختلاف.

٦. بحار الأنوار: يتم.

٧. بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٢٦٥، عن دعائم الإسلام، ج ١، ص ١٥٨، بتفاوت كثير.

من صلاته ما عقل فيها^١.

روي عن معاذ بن جبل: من عرف من على يمينه وشماله متممداً فلا صلاة له^٢.

وانظر - يا أخي - بهذه الكرامات، واحذر كل الحذر عن إعراضه عنك بوجهه الكريم بذهولك عنه عند الصلوات والمناجاة. واجتهد كل الجهد بعون الله وقوته في حفظ القوى العقلية /٨٦/ والحسية عن الالتفات إلى غير الله، وواظب عليه دائماً حتى تصير تلك الحال بجذبات القدسية وعنايات الإلهية ملكة، بل تصير بالطفاف المحبوبة والمعشوقية لذة ونشاطاً بعد ما كانت كلفة ومشقة، فتصير الحال عند ذلك منعكساً، أي الخروج عن الصلاة والالتفات إلى غير الله تصير كلفة ومشقة، لأنه^٣ صار هذا طبيعياً^٤ وذلك غير طبيعياً كما كانت الأمر من قبل بالعكس.

ونقل عن الثقات أن أمير المؤمنين وإمام العاشقين رمي بالسهم في بعض الغزوات فأصاب على رجله واستحكم في العظم، فلما قلع السهم بقي نصله تحت اللحم ولم يقدر على قلعه. فقال الجراح: ولا بد من شق اللحم، فكرهوا عن ذلك واستعسروا، فقال له الحسن عليه السلام: وإن كان ولا بد من ذلك فاصبر حتى يجيء وقت الصلاة، فإذا دخل في الصلاة فافعل ما شئت. فلما دخل في الصلاة ووله ربه تعالى شق اللحم وقلع النصل بتعب كثير، فلما فرغ عن الصلاة ورأى ثيابه ومصلاه ملطخ بالدم قال: وما ذلك الدم؟ قال ابنه الحسن عليه السلام: يا أبت شق الجراح لحملك وقلع النصل من رجلك. فقال عليه السلام: والله ما أحسست بذلك شيئاً^٥.

وقال الشاعر في حقه بالفارسية وصدق ما قال:

١. بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٢٤٨، ح ٤١ عن عوالي اللئالي، عن النبي صلى الله عليه وآله.

٢. بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٢٤٨، ح ٤١ عن عوالي اللئالي، روى معاذ بن جبل عنه صلى الله عليه وآله.

٣. الف: لأنه.

٤. الف: طبيعة.

٥. المحجة البيضاء، ج ١، ص ٣٩٧.

گر نماز آن بود که کرد آن مرد در جهان هیچ کس نماز نکرد^١

منها في اليقين

اعلم أن اليقين يطلق على معنيين: أحدهما الذهني والعلمي، وهو عبارة عن القضية والاعتقاد الذي لا يمكن عند العقل الفطري صدق خلافه. وهو قسمان: قسم بين نفسه، وقسم بين الأوساط^٢ بالفكر والرؤية، وهذا لا يحصل إلا بالبرهان العقلي أو بخبر المخبر الصادق الذي لا يثبت صدقه أيضاً إلا بالبرهان العقلي (٨٧/)، واليقين بهذا المعنى لا يتفاوت بالشدة والضعف.

ثانيهما العيني والعملي، وهو عبارة عن استعمال العلم اليقيني، أي صيرورة الصورة العلمية اليقينية عيناً وحقيقة في الخارج باستعمال المستعمل إياها، واليقين بهذا المعنى يتفاوت بالشدة والضعف بحسب الأفراد المتفاضلة له، وبحسب أحوال المستعمل واستعماله إياه، كما سنذكره مفصلاً إن شاء الله.

فاليقين بمعنى العلم والاعتقاد هو معنى واحد يتكثر بتكثر^٣ المعلومات المتعلقة بالعمل وتعملاتها المسماة باليقينيات العلمية، مثلاً العلم اليقيني بأن الأشياء الدائمة الظاهرة اللطيفة النورانية حسنة وممدوحة بالذات، وما هو حسن وممدوح بالذات واجب عند العقل أن يميل الإنسان ويتحرك إليه ليصل به، وكل ميل وحركة من الشيء المألوف إلى مقابله لابد فيها أن ينفصل أولاً عن المألوف ويتحمل تعب

١. في حاشية ب: ولقد أورد الديلمي أيضاً هذه القصة في إرشاده وقال: ومن كراماته ﷺ أنه كان يُفرس له بين الصفيين والسهام يتساقط وهو لا يلتفت عن ربه ولا يغير عاداته، وكان إذا توجه إلى الله تعالى توجه بكليته، وانقطع نظره عن الدنيا وما فيها، حتى أنهم إذا أرادوا إخراج الحديد والثَّباب من جلده الشريف تركوه حتى يصلي، فإذا اشتغل بالصلاة وأقبل على الله أخرجوا الحديد من جسده ولم يحس، فإذا فرغ من صلاته يرى فيقول لولده الحسن ﷺ: إن هي إلا فعلتك يا حسن! منه دام ظله.

٢. ب: بالأوسط.

٣. الف: - بتكثُر.

المفارقة عنه وتعب كَفَّ النفس عن الميل إليه، ثم يتحرَّك إلى مقابله ويتحمَّل تعب الحركة ليصل إليه .

يقين العملية لهذا العلم هو صيرورته عيناً وحقيقةً في الخارج بتعمَل الإنسان إياه، والإنسان العامل له باعتبار أنه قلع نفسه عن الدنيا يسمَّى زاهداً، وباعتبار أنه تحمَّل تعب المفارقة عن المألوف وتعب كَفَّ النفس عن الميل إليه يسمَّى صابراً عن الدنيا، وباعتبار أنه مال وتحرك إلى الآخرة يسمَّى محبباً رغباً وسالكاً إلى الآخرة. وباعتبار أنه تحمَّل تعب^١ الحركة يسمَّى صابراً على العبادة .

وكذلك العلم اليقيني بأنَّ الأفعال الصادرة عن المخلوقات كلها مستندة إلى الله تعالى؛ لأنَّ مهياتها ولوازم مهياتها مقدَّرة في علمه ومشيتته وموجوده في الخارج بحوله وقوته، فليس ولا /٨٨/ واحد من المخلوقات بضاراً ولا نافع إلا بعلمه وتقديره وحوله وقوته وإذنه وأمره؛ لأنَّ العالم بالمهيات ومقدِّر الضارة والنافعة اللازمة لها في علمه وتقديره وموجدها في الخارج هو الله^٢ كما ورد في الحديث: أنَّ الضارَّ^٣ والنافع هو الله^٤، فإذا كان ذلك كذلك فواجب أن ييأس المؤمن [من] حوله وقوته وحول جميع

١. الف - تعب .

٢. و ورد في حاشية ب: قال سيّد الحكماء والعلماء الملقب بالداماد في قيساته: لقد صح متواتر النقل عن سيّد البرايا - صلوات الله عليه - أنه قال: جف الأقلام، وطويت الصحف. وقال ﷺ: إن أول ما خلق الله القلم، وقال له: اكتب. فقال: ما أكتب؟ قال: القدر ما كان وما يكون وما هو كائن إلى الأبد. وقال ﷺ: ما منكم من أحد إلا وكتب مقعده من النار ومقعده من الجنة. قالوا: يا رسول الله، أفلا نتكل على كتابنا، ونُدع العمل؟ قال: اعلموا فكلُّ ميسر لما خلق له، أمامن كان من أهل السعادة فيسر لعمل أهل السعادة، وأمامن كان من أهل الشقا فيسر لعمل الشقوة. ثم قرأ ﴿فأما من أعطى واتقى وصدق بالحسنى﴾ الآية .

أقول: ويؤيد ذلك ما قال العزيز الحكيم في القرآن العظيم: ﴿ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها إن ذلك على الله يسير لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور﴾ . منه .

٣. المصدر: -و .

٤. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٥٤، ح ١٢، عن الكافي، ج ٢، ص ٥٨ باب فضل اليقين، ح ٧.

المخلوقات وقوتها ويعرض عنها، ويتوجه إلى الله تعالى، ويتوكل ويعتمد في جميع الأمور من حصول الخير وزوال الشر على الله، فيفوض الأمور كلها إلى الله تعالى.

يقين العلميّة^١ له هو صيرورة هذا العلم عيناً وحقيقةً باستعمال اليأس عن جميع المخلوقات والإعراض عنها والتوجه إلى الله والاتكال والاعتماد على الله وتفويض الأمور كلها إلى الله تعالى، والموقن بهذا اليقين يسمّى مفوضاً ومتوكلاً.

وكذلك العلم اليقيني بأنّ الفاعل الذي هو فاعل لجميع الأفعال والآثار - أي عالمها ومقدّرها في العلم وموجدها في العين - كان أعلم وأحكم وأعدل وأكرم وأرحم من جميع المخلوقات، وكلّ ما كان كمالاً وتماميّةً لنظام عالم المخلوقات وأجزائه أعطاه إياها ولا يبخل منه شيء عنها، وكلّ ما لم يعطه إياها كان نقصاناً أو إفساداً لها في الواقع.

يقين العلمية له هو صيرورة هذا العلم عيناً وحقيقةً في الخارج باستعمال تسليم علمه وإرادته وهواء إلى علمه وإرادته ورضائه تعالى وتقدّس، والموقن بهذا اليقين يسمّى متسلماً لأمر الله.

وهو يتقسم على قسمين: أحدهما: كان مسروراً ومنبسطاً وشاكراً في المحبوبات الواردة له، وأما في المكروهات لاشتداد ألم المكروه وعدم اشتداد لذّة المحبّة للإله - تعالى وتقدّس - وعالمه الإلهي كان مكدرّاً ومغموماً، إلاّ أنّه لا يجزع ولا يشتكي إلى غير الله تعالى إلاّ بإذنه ولا يضطرب اضطراب ١٨٩/ القبيح، بل كان صابراً وثابتاً ووقوراً، ومثله كمثل السقيم الذي يتسلّم بأمر الحكيم ولكن بسبب عدم^٢ اشتداد لذّة المحبّة للصحة ولو ازمها التي هي مشاهدة جمال الحكيم وبهاؤه وآلؤه في ما نحن فيه أكل الدواء المرّ بكراهيةً وكدورة، والمتسلّم الموصوف بهذه الصفة يسمّى صابراً.

١. ب: العملية.

٢. الف: عدم.

وثانيهما كان مسروراً ومنبسطاً وشاكراً في المكروهات الواردة له بسبب اشتداد لذّة المحبّة لإله تعالى وعالمه الإلهي، كما كان مسروراً ومنبسطاً وشاكراً في المحبوبات، ومثله كمثل السقيم الذي يتسلّم بأمر الحكيم، وبسبب اشتداد لذّة المحبّة للصحة أكل الدواء المرّ بلا تعب وإكراه وكدورة، بل بالشعف والانبساط التام، كما قال شيخنا البهائي عليه السلام بالفارسيّة:

رنج راحت شد چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ
والمتسلّم الموصوف بهذه الصفة يسمّى راضياً، وهذا أفضل وأشرف قسمي التسليم والمتسلم، لا، بل هو التسليم بالحقّ والمتسلم بالصدق^١ لا غير، ولذلك قد يسمّى الرّاضي متسلماً على الإطلاق من أجل أنّه هو الفرد الأكمل؛ كما قال أبو حازم: قال لي علي بن الحسين عليه السلام: أخبرني ما التسليم لأمر الله؟ قلت: الرضا بقضاء الله، والصبر على بلاء الله، وترك التعرّض لما أمر ونهى. قال: صدقت يا با حازم^٢.

قال بعض المحقّقين: إنّ التسليم صفة يحصل بعد الرضى.
وعندي: أنّه صفة يحصل قبل الرضى كقبليّة العامّ على الخاصّ والمطلق على المقيد؛ لأنّ الإنسان يسلم أولاً علّمه وإرادته وهواه إلى الله تعالى، فلمّا سلّمها إلى

١. وورد في حاشية ب: ومن قولنا «إن الراضي بالحقّ والمتسلّم بالصدق هو المرسور بالمكروه والمحبوب من حيث إنهما يردان عليه من المحبوب الحقيقي» يظهر أنّ الذي يسرّ بالمكروه ويحزن على المحبوب أو كان أحدهما أحبّ إليه من الآخر بحسب علمه وهواه لا بحسب أنّه يرد عليه من المحبوب الحقيقي ليس راضياً ومتسلماً في الحقيقة؛ لأنّ صاحب هذا الحال لم يسلم علمه وهواه إلى الله تعالى وظنّ أنّه يسلم، وليس بعاشق وظنّ أنّه عاشق؛ كما ورد في الأثر أنّ أبا جعفر عليه السلام جاء إلى عيادة جابر بن عبد الله الأنصاري وسأل حاله، فأجاب عن حاله وقال: إنّ الهرم أحبّ إليّ من الشباب، والسقم من الصحة، والموت من الحياة. فقال أبو جعفر عليه السلام: أمّا أنا جابر، لو يهرمني أحبّ إليّ الهرم، ولو يشبني أحبّ إليّ الشباب، وإن يسقمني أحبّ إليّ السقم، وإن يصحني أحبّ إليّ الصحة، وإن أماتني أحبّ إليّ الموت، وإن أحياني أحبّ إليّ الحياة. منه.

٢. لم يوجد في المصادر.

الله صار المكروه والمحبوب الذي هو مكروه أو محبوب في علمه ووهمه عنده سواء، فلا يحزن على ما فاته من محبوباته، ولا يفرح بما أتاه ٩٠٪ منها من حيث إنه محبوب عنده، بل يرضى ويفرح بهما من حيث إنهما يردان عليه من المحبوب الحقيقي تعالى وتقدس، لا بالعكس، أي يرضى ويفرح أولاً بالمكروه والمحبوب ثم يُسلم علمه وإرادته وهواه إليه تعالى.

ويؤيد ذلك ما ورد في الدعوات المأثورة: «وَمَنْ عَلَيَّ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِكَ وَالرِّضَى بِقَدْرِكَ حَتَّى لَا أَحَبَّ تَعْجِيلَ مَا أُخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَلْتَ»^١.

وكل واحد منهما - أي الصَّابِر والراضِي - يتفاوت بالشدة والضعف بحسب اشتدادات لذة المحبة إلى الله وألم المكروه وضعافهما، فأدنى درجة الصَّابِر هو الذي لا يجزع ولا يشتكي إلى غير الله تعالى، ولكن لشدة كراهته وكدورته وعبوسه كاد أن يكون شاكياً وجزوعاً لغير الله، وأعلى درجته أن يكون الضعيف الهم شديد الوقار الذي كاد أن يقال له «راضٍ» أي مسرور، وأدنى درجة الراضي أن يكون قليل البسط الذي كاد أن يقال له «صابرٌ» أي مغمومٌ ووقورٌ، وأعلى درجته هو المسرور الذي كاد أن لا يحس آلام المكروهات الشديدة لشدة اشتداد لذة المحبة الإلهية.

وكذلك العلم اليقيني بأن ذوات المخلوقات وحقائقها^٢ وعلومها وأعمالها - وبالجملة جميع كمالاتها - ليست إلا (ظلّ الذات المطلق الذات والغني الذات، وظلّ كمالاته التي هي عين ذاته. والذات الظلي الذات ليس إلا ذاتاً بالغير ومتذوّتاً بالغير، والمتذوّت بالغير وكمالاته ليست إلا مضافاً بالغير وللغير [و] من الغير لا غير، ويقين العملية له هو أن يسلب النفس دعوى التذوّت والأنائية^٣ والكمال لنفسه التي هي منشأ الكبر والعجب عن نفسها بالكلية، فصارت ظللاً ذليلاً حقيراً فانياً في الذات المطلق

١. بحار الأنوار، ج ٨٤، ص ٨٢ عن فلاح السائل، بتفاوت وتقديم وتأخير.

٢. ب: وجوداتها.

٣. كذا في النسختين، والظاهر: الأنانية.

الذات والغني الذات تعالى وتقدس /٩١/ وكمالاته، ولا تصوّر ذاته ولا أشار إليه إلا بالغير وعن الغير، فينطق بلسان ذاته ووجوده بأن لا ذات ولا وجود ولا حول ولا قوة إلا بالله والله [و] من الله^١.

والموقن بهذا اليقين تسمى فانياً في الله.

وكذلك العلم اليقيني بأن النفس جوهرٌ بسيطٌ مجردٌ، وعلومه الفعلية والانفعالية والفطرية والكسبية بذاته وبسائر معلوماته ثابتة في ذاته - بعنوان الوحدة والبساطة، وبسبب تعلّقه وتعشّقه بآلات الخيال والواهمة والذاكرة^٢ وبصور الوهمية والخيالية والعقلية الانفعالية التي ترسم في هذه الآلات بعنوان الكثيرة والتنضّل واستغراقه فيها - صار كأنه شخص هذه الصور الخيالية والوهمية والعقلية الانفعالية، من غير أن يهلك ذاته، كما قال أرسطو^٣ في أثولوجيا.

ولو انصرف نحو ذاته وعلومه البسيطة وقطع التعلّق عن هذه الصور والعلوم الانفعالية المتكثّرة^٤ لا يبطل ذاته ولا علمه بذاته^٥ وبسائر معلوماته، بل صار ذاته وعلمه بذاته وبسائر معلوماته ذاتاً بسيطاً وعلماً بسيطاً مُرْتَسِماً في ذاته المجردة فقط، بلا ملابسة الآلات والقوى المادية بعنوان الوحدة والبساطة، دفعةً وبنحو أعلى

١. ما بين الهالين ليست في ب، وفيه بدل ذلك: ... شبه الذات الحقيقي وكمالاته الحقيقية، وشبه الذات الحقيقي ليس ذاتاً حقيقة، كما أنّ شبه الإنسان الخارجي المصور في الحائط مثلاً ليس إنساناً حقيقة، فلا يطلق اسم الذات والكمالات على المخلوقات وكمالاتها إلا بالمجاز؛ لشباعتها بالذات الحقيقي وكمالاته الحقيقية، كما لا يطلق اسم الإنسان على الإنسان الظلي المصور في الحائط إلا بالمجاز؛ لشباعته بالإنسان الخارجي. يقين العملية له هو أن تسلب النفس دعوى التذوّت والوجود والأنانية(؟) الحقيقية التي هي منشأ الكبر والعجب عن نفسها بالكلية، فصارت ذاتاً مجازية دليلاً وحقيرة وفانية في الوجود الحقيقي تعالى وتقدس. كما كان الإنسان الظلي المصور في الحائط ذليلاً وحقيراً وفانياً في الإنسان الخارجي.

٢. الف: -و.

٣. الف: أرسطو.

٤. الف: المكثّرة.

٥. الف: -و. ولا علمه بذاته.

وأشرف وأشدّ وأظهر من علومنا الإجمالي والتفصيلي الانفعالي .
ويقين العملية له هو أن يقطع التعلق عن هذه الصور والعلوم ويرجع إلى ذاته
وعلومه البسيطة على حسب ما يمكنه في هذه النشأة، والموقن بهذه اليقين تسمى
فانياً في الذات .

[وكذلك العلم اليقيني بأن النفس جوهر] (بسيط مطلق عن الخصوصيات
المادية، وبتعلقها بالمادة وبالقوى المادية أي الوهمية والخيالية صارت ذاتها
وشعورها بذاتها جزئية وشخصية مادية، ولو انقطعت عن المادة وعن القوى المادية
وقطعت تعلقها عن جزئية ذاتها وصفاتها الذي هو عين شعورها بذاتها وصفاتها
الجزئية لا يفسد ذاتها ولا شعورها بذاتها وبجميع معلوماتها، بل صارت ذاتها
وشعورها بذاتها وبجميع معلوماتها المكتسبة بآلاتها بسيطةً ومطلقةً التي أعلى
وأشرف من الجزئية والشخصية المادية. يقين العملية له هو أن يقطع علاقتها عن
المادة وعن القوى المادية على حسب ما يمكنها في هذه النشأة، وهو قطع ميلها عن
المادة ورفع التفاتها عنها يسيراً حتى خلعت عنها وتجردت وصارت كأنها
ليست بمدبرة لها، ثم تقطع العلاقة عن جزئية ذاتها وصفاتها التي هي عين شعورها
بذاتها وصفاتها الجزئية المادية، فرجعت إلى بساطتها وإطلاقها عن المادة على حسب
ما يمكنها في هذه النشأة، والموقن بهذا اليقين يسمى فانياً في الذات)¹ .

وكذلك العلم اليقيني بأن النفس كانت من الجواهر المجردة، والجواهر المجردة²
وعلومها وكمالاتها الذاتية لها لا تصير معدومة ولا باطلةً البتة، فهذه النفس البسيطة
المطلقة ٩٢/ لو قطعت التعلق عن ذاتها (البسيطة الذي هو عين شعورها بذاتها
البسيطة، وغفلت عن ذاتها)³ بالكلية، ومَحَتْ وَوَلَهَتْ إلى الذات الحقيقي وكمالات

١. ما بين الهلالين ليس في الف .

٢. الف :- والجواهر المجردة .

٣. ما بين الهلالين ليس في الف .

الحقيقيّة التي فوق البسيط والمطلق تعالى شأنه، لا تصير معدومة ولا يفسد منها شيء، بل صارت ذاتها البسيطة وجميع كمالاتها من العلم والقدرة والشرف والبهاء وأمثالها أشرف وأكمل ممّا كانت.

يقين العملية له هو أن يقطع التعلق عن ذاتها البسيطة الذي هو عين غفلتها التامة عن الشعور بذاتها البسيطة فصارت كالعقول القادسة والملائكة المهيمّة محوياً والهاً إلى الله تعالى وتقدس. والموقن بهذا اليقين تسمى فانياً في فناء الله، وهذه آخر مراتب اليقين وغاية ترفيقاته، رزقني الله تعالى ولإخواني الموقنين بحقّ جاهد محمد وآله المعصومين.

فلمّا شرحنا معاني اليقين ومراتبه فلنشرع بالآيات والأحاديث الواردة فيه:
قال الله تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يُهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^١.
وقال: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^٢.

أقول: هذا إشارة إلى يقين العلمي فقط.

وقال النبي ﷺ لبعض أصحابه: كيف أصبحت يا فلان؟

قال: أصبحت - يا رسول الله - موقناً!

فعجب رسول الله من قوله وقال: إن لكل يقين حقيقة، فما حقيقة يقينك؟

فقال: إن يقيني - يا رسول الله - هو الذي أحزنني وأسهر ليلي وأظمأ هواجري،

فعرفت نفسي عن الدنيا وما فيها^٣.

أقول: قوله ﷺ «لكل يقين حقيقة» أي لكل يقين علمي حقيقة في الخارج، وقوله:

«هو الذي أحزنني» إلى آخره إشارة إلى اليقين العيني الخارجي.

١. سورة السجدة، الآية ٢٤.

٢. سورة البقرة، الآية ٥.

٣. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٥٩، عن الكافي، ج ٢، ص ٥٣ باب حقيقة الإيمان واليقين، ح ٢.

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ليس شيء إلا وله حدٌّ.
قلت: جعلت فداك، فما [حدّ التوكّل؟ قال: اليقين. قلت: فما] /٩٣/ حدّ اليقين؟
قال: أن لا يخاف مع الله شيئاً.
وعنه عليه السلام قال: إن أمير المؤمنين عليه السلام جلس إلى حائط مائل يقضي بين الناس، فقال بعضهم: لا
تقعّد تحت هذا الحائط فإنّه مُعَوِّزٌ.
فقال أمير المؤمنين: حرس امرءاً أجله!
فلما قام سقط الحائط.
قال: وكان أمير المؤمنين عليه السلام ممّا يفعل هذا وأشابهه، وهذا اليقين^٢.
أقول: هذين الحديثين نصّ صريح على يقين العملي فقط^٣.
وقال النبي صلى الله عليه وآله: قلت لجبرئيل عليه السلام: ما هو تفسير اليقين؟
قال: الموقن بعمله كأنه يراه، فإن لم يكن يرى الله فإن الله يراه، وأن يعلم يقيناً أن ما أصابه لم
يكن ليخطئه وأن ما أخطأه لم يكن ليصيبه^٤.
أقول: هذا إشارة إلى يقين العلمي والعملي^٥ جميعاً.
وقال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يجد عبد طعم الإيمان حتى يعلم أن ما يصيبه لم يكن ليخطئه،
وأن ما أخطأه لم يكن ليصيبه، وأن الضارّ النافع هو الله^٦.

١. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٤٢، ح ٦. عن الكافي، ج ٢، ص ٥٧، باب فضل اليقين، ح ١.
٢. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٤٩، ح ١٠. عن الكافي، ج ٢، ص ٥٨، باب فضل اليقين، ح ٥.
٣. ورد في حاشية ب: فإن قلت: إطلاق لفظ اليقين بمعنى العمل إنما هو إطلاق على الفرع واللازم بمعنى الملزوم وهو ضرب من المجاز!
- قلنا: لا يضّر هذا على ما نحن فيه: لأن المراد هاهنا أن اليقين بمعنى العمل ورد في الحديث وغيره من كلام النصحاء، وهو معنى مقول بالتشكيك، وهو قسم من قسمي اليقين سواء كان مجازاً أو حقيقةً، فتأمل. منه دام ظله.
٤. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٢٣؛ عن عدّة الداعي، ص ٦٥، ح ٧٤، ص ٢١، ح ٤؛ عن معاني الأخبار.
٥. الف: العملي العلمي.
٦. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٤٧-١٤٨، ح ٩، عن الكافي، ج ٢، ص ٥٨، باب فضل اليقين، ح ٧.

هذا إشارة إلى يقين العلمي فقط .

عن سعيد^١ بن القيس الهمداني قال : نظرت يوماً في الحرب إلى رجلٍ عليه ثوبان فحرّكتُ فرسي فإذا هو أمير المؤمنين عليه السلام ، فقلت : يا أمير المؤمنين ، في مثل هذا الموضع ؟

فقال : نعم يا سعيد^٢ ، إنّه ليس من عبدٍ إلّا وله من الله حافظ وواقية ، معه ملكان يحفظانه من أن يسقط من رأس جبل أو يقع في بئر ، فإذا أنزل القضا خَلبًا بينه وبين كل شيء^٣ .

(حكى الديلمي في إرشاده عنه عليه السلام : لقد كان يُفرش له بين الصفيين والسهام تتساقط [حوله] ، وهو لا يلتفت عن ربّه ولا يغيّر عاداته^٤ .)^٥

أقول : ولقد صدر أيضاً عن محبّتهم ومواليهم الذين يشيعون بنورهم ويقتفون بآثارهم حالات عجيبة وآثار غريبة في اليقين .

منها ما روى الصدوق عن الرضا عليه السلام أنّه قال : كان رجلاً من أصحاب علي عليه السلام يقال له قيس ، كان يصلي ، فلما صلى ركعةً أقبل أسود سالخ^٦ / ٩٤ / فصار في موضع السجود ، فلما نحى جبينه عن موضع تطوّق الأسود في عنقه ثمّ انساب في قميصه . وإني أقبلت يوماً من الزرع فحضرت الصلاة فنزلت فصرت إلى ثمامة ، فلما صليت ركعةً أقبل أفعي نحوي فأقبلت على صلاتي لم أخفها ولم ينقص^٧ منها شيء فدنا مني ثمّ رجع إلى ثمامة ، فلما فرغت من صلاتي ولم أخف دعائي دعوت بعضهم معي فقلت : دونك الأفعي تحت الثمامة [فقتله] ومن لم يخف إلّا الله كفاه^٨ .

١ . الف وب : سعد .

٢ . الف وب : سعد .

٣ . بحار الأنوار ، ج ٥ ، ص ١٠٥ ، ح ٣١ ، عن الكافي ، ج ٢ ، ص ٥٨ - ٥٩ ، باب فضل اليقين ، ح ٨ .

٤ . إرشاد القلوب ، ج ٢ ، ص ٢٢ ، فصل في عبادته وزهده .

٥ . ما بين الهلالين ليس في ب .

٦ . الف وب : سالخ .

٧ . الف وب : أنقص .

٨ . بحار الأنوار ، ج ٨١ ، ص ٢٤٦ ، ح ٣٨ ، عن رجال الكشي .

منها في حب الله تعالى

وهو فرع اليقين الفكرية وتذكره وأصل كل خير وكمال كسبي .

قال الله تعالى : ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ

حُبًّا لِلَّهِ^١ .

وقال ﷺ: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^٢ .

وقال في الوحي القديم : يا ابن آدم ، أنا وحقّي لك محبّ ، فبحقّي عليك كن لي محبّاً . يا ابن

آدم ، لا تأنس بأحد ما وجدني ومتى أردتني باراً قريباً^٣ .

وقال أيضاً في الوحي القديم : يا داوود ، من أحبّ حبيباً صدق قوله ، ومن [أنس بحبيب

قبل قوله ، ومن [رضي حبيباً رضي فعله ، ومن وثق بحبيب اعتمد عليه ، ومن اشتاق إلى حبيب جدّ

في المسير^٤ إليه . يا داوود ، ذكرني للذاكرين ، وجنتي للمطيعين ، وجبّي للمشتاقين ، وأنا خاصة

للمحبتين^٥ .

ومنه أيضاً : يا داوود ، أبلغ أهل أرضي أنّي حبيب من أحبّني ، وجلس من جالسني ومونس

لمن أنس بذكري ، وصاحب لمن صاحبني ، ومختار لمن اختارني ، ومطيع لمن أطاعني ، ما أحبّني

عبد أعلم ذلك يقيناً من قلبه إلا قبلته لنفسي ، وأحبيته حباً لا يتقدّم أحد من خلقي ، من طلبني

بالحقّ وجدني ، ومن طلب غيري لم يجدني ، فافضوا - يا أهل الأرض - ما أنتم عليه من غرورها ،

وهلمّوا إلى كرامتي ومصاحبتي ومجالستي ومؤانستي ، وأنسوني / ٩٥ / أو أنسكم وأسارع إلى

محبّتكم ، فإنّي خلقت طينة أحبائي من طينة إبراهيم خليلي وموسى نجيبني ومحمّد حبيبني ،

١ . سورة البقرة ، الآية ١٦٥ .

٢ . لم يوجد في المصادر .

٣ . كلمة الله ، ص ٤١٦ ، عن إرشاد القلوب وكنز الفوائد .

٤ . الفوب : السير .

٥ . بحار الأنوار ، ج ١٤ ، ص ٤٠ ، ح ٢٣ عن إرشاد القلوب ، ج ١ ، ص ١٣٠ .

إني خلقت قلوب المشتاقين من نوري ونعمتها بجلالي^١.

وفيه أيضاً قال الله تعالى: يا داوود، إلى كم تذكر الجنة^٢ ولا سألتني الشوق إليّ؟

قال: يا رب، من المشتاقون إليك؟

قال: إنَّ المشتاقين إليّ صفتهم من كل كدر، وأنبتهم بالحذر، وخرقت من قلوبهم إليّ خرقاً ينظرون إليّ، وإني لأحمل قلوبهم بيدي فأضعها على سمائي، ثم أدعو بخيار ملائكتي، فإذا اجتمعوا سجدوا لي فأقول: إني لم أدعكم لتسجدوا لي، ولكني دعوتكم لأعرض عليكم قلوب المشتاقين إليّ، وأباهي بكم أهل الشوق إليّ، وإنَّ قلوبهم لتضيء في سمائي لملائكتي كما تضيء الشمس لأهل الأرض.

يا داوود، إني خلقت قلوب المشتاقين من رضواني، ونعمتها بنور وجهي، واتخذتهم لنفسي محدثين، وجعلت أبدانهم موضع نظري إلى الأرض، وقطعت من قلوبهم طريقاً ينظرون به إليّ، يزدادون في كل يوم شوقاً.

قال داوود: يا رب، أرني أهل محبتك.

قال: يا داوود، ائت جبل لبنان؛ فإن فيه أربعة عشر نفساً فيهم شباب وفيهم كهول وفيهم مشايخ، فإذا أتيتهم فاقراءهم مني السلام وقل لهم: إنَّ ربكم يقرئكم السلام ويقول لكم: ألا تسألوني حاجة؛ فإنكم أحبائي وأصفيائي وأوليائي، أفرح لفرحكم وأسارع إلى محبتكم.

فأتاهم داوود، فوجدهم عند عين من العيون يتفكرون في عظمة الله ﷻ، فلما نظروا إلى داوود نهضوا ليتفرقوا عنه، فقال داوود: إني رسول الله إليكم، جئتكم لأبلغكم رسالة ربكم. فأقبلوا نحوه، وألقوا أسمعهم نحو قوله، وألقوا أبصارهم إلى الأرض، فقال داوود: إنَّ ربكم يقرئكم السلام ويقول لكم: /٩٦/ ألا تسألوني حاجة؟ ألا تسألوني أسمع صوتكم وكلامكم؟ فإنكم أحبائي وأصفيائي وأوليائي، أفرح لفرحكم، وأسارع إلى محبتكم، وأنظر إليكم في

١. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٦، ح ٢٨، عن مسكن الفزاد: المحجة البيضاء، ج ٨، ص ٥٨ كتاب المحبة والشوق.

٢. الف وب: الحب.

كُلِّ ساعة نظر الوالدة الشفيقة الرقيقة .

قال : فجرت الدموع على خدودهم ، وقال شيخهم : سبحانك سبحانك ، نحن عبيدك وبنو عبيدك ، فاغفر لنا ما قطع قلوبنا عن ذكرك في ما مضى من عمرنا .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ! نحن عبيدك وبنو عبيدك ، فامن علينا بحسن النظر في ما بيننا وبينك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ، نحن عبيدك ، وبنو عبيدك ، أفجرتي على الدعاء وقد علمت أنه لا حاجة لنا في شيء من أمورنا ، فأدم لنا لزوم الطريق إليك ، وأتم بذلك المنة علينا .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ! نحن عبيدك وبنو عبيدك ، نحن مقصرون في طلب رضاك ، فأعنا عليه بجودك .

قال الآخر : سبحانك سبحانك ! نحن عبيدك وبنو عبيدك ، من نطفة خلقتنا ، ومننت علينا بالتفكر في عظمتك ، أفتجرتي على الكلام من هو مشتغل بعظمتك ، متفكر في جلالك ، وطلبتنا الدنو من نورك !

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ! كلت السنننا عن دعائك ، لعظمة شأنك وقربك من أوليائك وكثرة مننك على أهل محبتك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ! أنت هديت قلوبنا للذكرك ، وفرغتنا للاشتغال بك ، فاغفر لنا تقصيرنا في شكرك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ! قد عرفت حاجتنا إنما هي النظر إلى وجهك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك كيف يجتري العبد على سيده ! إذا أمرتنا بالدعاء بجودك فهب لنا نوراً نهتدي به في الظلمات بين أطباق السماوات والأرض .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك . ندعوك أن تقبل علينا وتديمه عندنا . /٩٧/

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ، نسألك تمام نعمتك في ما وهبت لنا وتفصلت به علينا .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك . لا حاجة لنا في شيء من خلقك ، فامن علينا بالنظر إلى جمال وجهك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ! أسألك من بينهم أن تعمي عيني عن النظر إلى الدنيا وأهلها ،

وقلبي عن الاشتغال بالآخرة .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك! قد عرفت - تباركت وتعاليت - أنك تحب أولياءك ، فامنن علينا باشتغال القلب بك عن كل شيء دونك .

فأوحى الله إلى داوود : قل لهم : قد سمعت كلامكم ، وأجبتكم إلى ما أحببتم ، فليفارق كل واحد منكم صاحبه ، وليتخذ لنفسه سرباً ، فأتى كاشف الحجاب بيني وبينكم حتى تنظروا إلى جلالي ونوري .

قال داوود : يا رب ، بما نالوا هذا منك ؟

قال : بحسن الظن ، والكف عن الدنيا وأهلها ، والخلوات في مناجاتهم [لي] ، وإن هذا منزل لا يناله إلا من رفض الدنيا وأهلها ولم يشتغل بشيء من ذكرها ، ففزع قلبه لي واختارني على جميع خلقي ، فعند ذلك أعطف عليه ، وأفرغ نفسه ، وأكشف الحجاب في ما بيني وبينه حتى ينظر إلي نظر الناظر بعينه إلى الشيء ، وأريه كرامتي في كل ساعة أقربه من نور وجهي . إن مرض مرضته كما تمرض الوالدة الشفيقة ولدها ، وإن عطش أرويته ، وأذيقه طعم ذكري ، فإذا فعلت ذلك - يا داوود - عميت نفسه عن الدنيا وأهلها ولم أجبها إليه ، لا يفتقر من الاشتغال بي ، يستعجلني بالقدوم ، وأنا أكره أن أميته ، لأنه موضع نظري من بين خلقي . لا يرى غيري ولا أرى غيره ، ٩٨/ فلورأيته - يا داوود - قد ذابت نفسه ، ونحلت [جسمه] ، وتهشمت أعضاؤه ، وانخلع قلبه . إذا سمع بذكري أباهي به ملائكتي وأهل سماواتي يزداد خوفاً وعبادة ، وعزتي وجلالي - يا داوود - لأقعدته في الفردوس ، ولأشفيق صدره من النظر إلي حتى يرضى وفوق الرضا^١ .

قال الصادق^٢ في صفة المشتاقين : المشتاق لا يشتهي طعاماً ، ولا يلتذ شراباً ، ولا يستطيع رقاداً ، ولا يأنس حميماً ، ولا يأوي داراً ، ولا يسكن عمراناً ، ولا يلبس ليناً ، ولا يقر قراراً ، ويعبد الله ليلاً ونهاراً [...] حتى يصل إلى ما يشاق إليه ، ويناجيه بلسان شوقه معبراً عما في سريره ، كما أخبر الله عن موسى في معاد ربه بقوله : ﴿ وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى ﴾^٣ وفسر النبي ﷺ عن حاله

١ . المحجة البيضاء ، ح ٨ ، ص ٥٩ - ٦١ .

٢ . قال الصادق .

٣ . سورة طه ، الآية ٨٤ .

أنه ما أكل ولا شرب ولا نام ولا انتهى شيئاً من ذلك في ذهابه ومجيئه أربعين يوماً؛ شوقاً إلى ربه^١.
 روى الديلمي في كتابه المسمى بإرشاد القلوب: أن شعيباً بكى حتى عمي فرد الله
 بصره، ثم بكى حتى عمي فرد الله بصره، ثم بكى حتى عمي، فأوحى الله إليه: يا شعيب، إن
 كان هذا البكاء لأجل الجنة فقد أباحتها^٢ لك، وإن كان من النار فقد حرمتها عليك.
 فقال: لا، بل شوقاً إليك.

فقال الله ﷻ: لأجل هذا أخدمتك نبياً وكليمي موسى عشر سنين^٣.
 وفيه^٤ أيضاً: روي أن داود ﷺ خرج^٥ مُصْحِراً منفرداً، فأوحى الله إليه: يا داود، ما
 لي أراك وحدانياً؟

فقال: إلهي اشتد الشوق مني إلى لقائك، وحال بيني وبينك خلقك.
 فأوحى الله إليه: ارجع إليهم، فإنك إن تأتني بعبدٍ أبى أثبتك في اللوح حميداً^٦.
 وقال النبي ﷺ في وصيته لابن مسعود /٩٩/: أحب لقاء الله، ولا تكره لقاءه؛ فإن الله
 يحب لقاء من يحب لقاءه، ويكره لقاء من يكره لقاءه^٧.

وقال الصادق ﷺ: حبُّ الله إذا أضاء على سرِّ [عبدٍ] إخلاؤه عن كلِّ شاغلٍ وكلِّ ذكر سوى الله.
 وقال أمير المؤمنين عليه الصلاة والسلام: حبُّ الله نار الله^٨ لا يمرُّ على شيءٍ إلا احترق،
 ونور الله لا يطلع على شيءٍ إلا أضاء، وسحاب الله ما ظهر من تحته شيءٌ إلا غطاه^٩، وريح الله ما تهبَّ
 في شيءٍ إلا حرَّكته، وماء الله يحيى به كلَّ شيءٍ، وأرض الله ينبت منها كلَّ شيءٍ، فمن أحبَّه الله أعطاه

١. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٤، ح ٢٤ عن مصباح الشريعة، الباب الثامن والتسعون.

٢. الف وب: بحتها.

٣. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٢٧؛ بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣٨٠، ح ١ عن علل الشرائع. بتفصيل أكثر.

٤. ب: منه.

٥. الف وب: أخرج.

٦. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٢٧، عنه بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٤٠، ح ٢٦.

٧. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٣٠٨، س ١٨ باب مواعظ عيسى وحكمه.

٨. المصدر: -الله.

٩. المصدر: سماء.

١٠. الف وب: أعطاه.

كل شيء من المال^١ والملك .

وقال النبي ﷺ: إذا أحب الله عبداً من أمتي قذف في قلوب أصفياؤه وأرواح ملائكته وسكان عرشه محبته^٢ ليحبوه ، فذلك المحب حقاً ، طوبى له ثم طوبى له ، وله عند الله شفاعة يوم القيامة^٣ . ومما يناسب في هذا المقام أن يلتمس قربه ومحبته بمناجاة المشتاقين والعاشقين -الذي أوردناه من قبل في الزبور الأول- بلسان ضريع وعين دميع ، وهو هذا : إلهي من ذا الذي ذاق حلوة محبتك فرام منك بدلاً ، ومن ذا الذي أنس بقربك فابتغى عنك حولاً ، إلهي فاجعلنا ممن اصطفيته لقربك وولايتك^٤ إلى آخره .

ثم بما يليه وهو : إلهي فاجعلنا من الذين ترسخت أشجار الشوق إليك في حدائق صدورهم إلى آخره .

ثم بدعاء السر الذي أعلمه الله نبيه ﷺ في المعراج ، وقال : يا محمد ، إن لي علماً أبلغ به من علمه رضائي مع طاعتي ، وأغلب له هواه إلى محبتي ، فمن أراد ذلك فليقل : « يا مزيل قلوب المخلوقين من هواهم إلى هواه ، ويا قاصر / ١٠٠ / أفئدة العباد لإمضاء القضاء بنفاذ القدر ، ثبت قلبي على طاعتك ومعرفتك وربوبيتك ، وأثبت [في قضائك وقدرك] البركة في نفسي وأهلي^٥ ومالي في لوح الحفظ المحفوظ ، بحفظك يا حفيظ الحافظ حفظه ، واحفظني بالحفظ الذي جعلت من حفظته به محفوظاً ، وصير شؤوني كلها بمشيتك في الطاعة مني لك مؤاتية^٦ ، وحبب إلي حب ما تحب من محبتك إلي في الدين والدنيا [و] أحييني على ذلك في الدنيا ، وتوفني عليه ، واجعلني من أهله على كل حال أحببت أم كرهت يا رحيم » ، فإنه إذا قال ذلك لم أره في دينه فتنة ، ولم أكره إليه طاعتي [ومرضاتي] أبداً^٧ .

١ . الف وب : الملك .

٢ . الف وب : محبة .

٣ . بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٢٣ - ٢٤ ، ح ٢٣ عن مصباح الشريعة ، الباب ٩٨ .

٤ . الصحيفة السجادية الجامعة ، الدعاء ١٩٠ .

٥ . في حاشية ب : خ ل : أثبت من قضائك وقدرك ويسرك عملي وإرادتك وقصرك عملي وبدني وأهلي .

٦ . الف وب : متواتية .

٧ . بحار الأنوار ، ج ٩٢ ، ص ٣١٨ باب في أدعية السر ، عن البلد الأمين .

منها في الزهد عن الدنيا والبغض فيها

قال الله تعالى: ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَرَرُّكَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^١.

وقال: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^٢.

وقال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^٣،

في التوراة العزيز قال الله تعالى: يا موسى، بقدر ما يميل قلبك على الدنيا أخرج محبتي عن قلبك؛ فإنه لا يجتمع^٤ حبي وحب الدنيا في قلب واحد أبداً^٥.

عن أبي ذر قال النبي ﷺ: إذا دخل النور القلب انفسح^٦ القلب واستوسع.

قلت: فما علامة ذلك بأبي أنت وأمي يا رسول الله؟

قال: /١٠١/ قال: الإنابة إلى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل

نزوله^٨.

وقال: يا باذر، أتحب أن تدخل الجنة؟

قلت: نعم فذاك أبي وأمي.

١. سورة طه، الآية ١٣١.

٢. سورة الحديد، الآية ٢٠.

٣. سورة التوبة، الآية ٣٨-٣٩.

٤. الف: في توراة. ب: من توراة.

٥. الف وب: لا أجمع.

٦. نحوه في المحجبة البيضاء، ج ٨، ص ٦١: «في أخبار داوود: إن الله تعالى أوحى...».

٧. الف وب: يفسخ.

٨. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٨١، باب مواظب النبي ﷺ؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٦٤ في وصاياه لأبي ذر.

قال : فاقصر من الأمل ، واجعل الموت نصب عينيك ، واستحي^١ من الله حقّ الحياء^٢ .
قلت : يا رسول الله ، كلنا نستحيي من الله .

قال : ليس ذلك^٣ الحياء ، ولكن الحياء من الله أن لا تنسى المقابر والبلى ، و [تحفظ] الجوف
وما وعى والرأس وما حوى ، ومن أراد كرامة الآخرة فليدع زينة الدنيا ، فإذا كنت كذلك أصبت ولاية
الله تعالى^٤ .

وقال أمير المؤمنين عليه السلام : إن الحكمة لتنزل من السماء فلا تدخل قلباً فيه هم غدي^٥ .
وقال الصادق عليه السلام : إذا أراد الله بعبد خيراً أزهده في الدنيا ، وفقهه في الدين ، وبصرها عيوبها ،
ومن أوتيهن فقد أوتي [خير] الدنيا والآخرة .

وقال عليه السلام : لم يطلب أحد الحقّ بيبأ أفضل من الزهد في الدنيا ، وهو ضدّ لما طلب أعداء
الحق . . .

قال الراوي : قلت : جعلت فداك ممّا ذا؟

قال : من الرغبة فيها .

وقال : ألا من صبار كريم ، إنّما هي أيام فلائل ، ألا إنّ حرام عليكم أن تجدوا طعم الإيمان حتّى
تزهدوا في الدنيا^٦ .

قال النبي صلى الله عليه وآله لأسامة بن زيد : يا أسامة ، عليك بطريق الحقّ ، وإياك أن تختلج دونه بزهرة
رغبات الدنيا ، وغضارة نعيمها ، وبأئد سرورها ، وزائل عيشها .

فقال أسامة : يا رسول الله ، ما أيسر ما ينقطع به ذلك الطريق ؟

قال : السهر الدائم ، والظمأ في الهواجر ، وكفّ النفس عن الشهوات ، وترك أتباع الهوى ،

١ . المصدر : واستحي .

٢ . الف وب : الحيا . وكذلك الموارد الآتية .

٣ . الف وب : كذلك .

٤ . بحار الأنوار ، ج ٧٤ ، ص ٨٣ ، باب مواظب النبي صلى الله عليه وآله ؛ مكارم الأخلاق ، ص ٦٥ في وصايا أبي ذر .

٥ . لم يوجد في المصادر .

٦ . بحار الأنوار ، ج ٧٠ ، ص ٥٥ ، ح ٢٨ عن الكافي ، ج ٢ ، ص ١٣٠ .

والاجتناب من أبناء الدنيا^١. / ١٠٢/

من حديث القدسيّة المعراجية: يا أحمد، إن أحببت أن تكون أروع الناس، فازهد في الدنيا، وارغب في الآخرة.

فقال: إلهي، وكيف أزهد في الدنيا وأرغب في الآخرة؟

قال: خذ من الدنيا خفّاً من الطعام والشراب واللباس، ولا تدخر شيئاً لغد، ودّم على ذكري.

فقال: يا ربّ، وكيف أدوم على ذكرك؟

فقال: بالخلوة عن الناس، وبغضك للحلو والحامض، وفراغ بطنك وبيتك من الدنيا.

يا أحمد، واحذر أن تكون مثل الصبيّ؛ إذا نظر إلى الأخضر والأصفر أحبّه، وإذا أعطي شيئاً

من الحلو والحامض اغترّ به^٢.

يا أحمد، لا تتزين بلين اللباس وطيب الطعام ولين الوطأ؛ فإنّ النّفس مأوى كلّ شرٍّ، وهي رفيق

كلّ سوء^٣، تجرّها إلى طاعة الله فتجرّك إلى معصيته، وتخالفك في طاعته وتطيعك في ما يكره،

وتظفي إذا شبعت، وتشكو إذا جاعت، ونغضب إذا افتقرت، وتكبر إذا استغنت، وتنسى إذا كبرت،

وتغفل إذا أمنت، وهي قرينة الشيطان^٤.

يا أحمد، ليس من قال «إني أحبّ الله» أحبّني، حتّى يأخذ قوتاً، ويلبس دوناً، وينام سجوداً،

ويطيل قياماً، ويلزم صمتاً، ويتوكّل عليّ، ويبكي كثيراً، ويقلّ ضحكاً، ويخالف هواه، ويتخذ

المسجد بيتاً، والعلم صاحباً، والزهد جليساً، والعلماء أحبّاء، والفقراء رقاء، ويطلب رضائي،

ويفرّ من سخطي، ويهرب من المخلوقين هرباً، [و] يفرّ من المعاصي فراراً، ويشتغل بذكري

اشتغالاً، ويكثر التسبيح دائماً، ويكون بالوعد صادقاً، وبالعهد وافياً، ويكون قلبه طاهراً، وفي

الصلاة زاكياً، وفي الفرائض مجتهداً، وفي ما عندي من الثواب راغباً، ومن عذابي راغباً، ولأحبّائي

/ ١٠٣/ قريناً وجليساً.

١. جامع الأحاديث، ص ٢٣١ عن النحسين لابن فهد عن كتاب المنبي عن زهد النبي ﷺ.

٢. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٢، ح ٦ عن إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٢.

٣. الف وب: وهي رفيق السوء، فإن.

٤. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٣، ح ٦ عن إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٥.

يا أحمد ، لو صَلَّى العبد صلاة أهل السماء والأرض [ويصوم صيام أهل السماء والأرض ،] وطوى [من] الطعام مثل الملائكة ، ولبس لباس العاري^١ ، ثم أرى في قلبه من حبّ الدنيا ذرّةً أو سَمَعْتَهَا أو رثاستها أو حُلَيْتِهَا^٢ أو زينتها لا يجاورني في داري ، ولأنزَعَنَ من قلبه محبّتي ، [و] لأظلمن قلبه حتّى ينساني ، ولا أذيقه^٣ حلاوة محبّتي ، وعليك سلامي ورحمتي^٤ .

قال الصادق عليه السلام : إذا تخلّى المؤمن من الدنيا سما ووجد حلاوة حبّ الله وكان عند أهل الدنيا كأنه قد خولط ، وإنّما خالط القوم حلاوة حبّ الله فلم يشتغلوا بغيره .
وقال عليه السلام : إنّ القلب إذا صفا ضاقت به الأرض حتّى يسموه^٥ .

وقال عليه السلام : إنّهُ كتب أمير المؤمنين عليه السلام إلى بعض أصحابه يعظه : أوصيك ونفسي بتقوى^٦ مَنْ لا تحلّ معصيته ، ولا يرجى غيره ، ولا الغنى إلّا به ؛ فإنّ من اتقى الله تعالى عزّ وقوي وشبع وروي ورفع عقله عن أهل الدنيا ، فبدنه مع أهل الدنيا ، وعقله يعاين^٧ الآخرة ، فأطفاً بضوء قلبه ما أبصرت عيناه من حبّ الدنيا ، فقدّر حرامها ، وجانب شبهاتها ، وأضّرّ والله بالحلال الصافي إلّا ما لا بدّ منه من كسرة يشدّ بها صلبه ، وثوب يوارى به عورته من أغلظ ما يجد وأخشنه ، ولم يكن له في ما لا بدّ له منه ثقة ولا رجاء ، فوقعت ثقته ورجاؤه على خالق الأشياء ، فجدّد واجتهد ، وأتعب بدنه حتّى بدت الأضلاع وغارت العينان ، فأبدل الله له من ذلك قوّة في بدنه وشدة في عقله^٨ ، وما ذخر له في

١ . الف وب : العابدين .

٢ . المصدر : حليتها .

٣ . الف وب : ولا ذائقه .

٤ . بحار الأنوار ، ج ٧٤ ، ص ٣٠ ، عن إرشاد القلوب ، ج ١ ، ص ٢٨١ ؛ مستدرک الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٣٦ .

٥ . بحار الأنوار ، ج ٧٠ ، ص ٥٦ ، ح ٢٨ عن الكافي ، ج ٢ ، ص ١٣٠ باب ذم الدنيا ، ح ١٠ .

٦ . الف : أن .

٧ . الف وب : + الله .

٨ . المصدر : معاين .

٩ . جاء في حاشية ب : قال أمير المؤمنين عليه السلام : وكأني بقائلكم [يقول] : إذا كان هذا قوت ابن أبي طالب ، فقد قعد به الضعف عن قتال الأقران ومنازلة الشجعان . ألا وإن الشجرة البرية أصلب عوداً ، والروائع الخضرة أرقّ جلوداً ، والنباتات العذبة أقوى وقوداً وأبطأ خموداً . منه .

الآخرة أكثر.

فارفض الدنيا؛ فَإِنَّ حَبَّ الدُّنْيَا يَعْمي وَيَصِمُّ / ١٠٤ / ويبيكم ويذل الرقاب ، فتدارك ما بقي من عمرك ، ولا تَقُلْ غَدًا وبعْدَ غَدٍ ؛ فَإِنَّمَا هَلْكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَالتَّسْوِيفِ ، حَتَّى أَتَاهُمْ أَمْرُ اللَّهِ بَغْتَةً وَهُمْ غَافِلُونَ ، فَنَقَلُوا عَلَى أَعْوَادِهِمْ إِلَى قُبُورِهِمُ الْمَظْلَمَةَ الضَّيْقَةَ ، وَقَدْ أَسْلَمَهُمُ الْأَوْلَادُ وَأَهْلُونَ^١ .

فانقطع إلى الله بقلب منيب من رفض الدنيا ، وعزم ليس فيه انكسار ولا انخزال ، أعاننا الله وإياك على طاعته ، ووقفنا وإياك لمرضاته^٢ .

من كتاب سعد الورام رحمته : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من اشتاق إلى الجنة سلا عن الشهوات^٣ .

[قال السعد عليه السلام :] لا يمكن دفع النفس عن الشهوات ما لم يمنعها من التمتع بالمباحات ؛ فإن النفس إذا لم تمنع بعض المباحات طمعت في المحظورات .
قال السعد عليه السلام : فمن أراد حفظ لسانه عن الغيبة والفضول فحَقَّهُ أَنْ يَلْزِمَ السُّكُوتَ إِلَّا عَنِ الْمَهْمَاتِ ، وَلَا يَتَكَلَّمْ إِلَّا بِحَقٍّ^٤ ، فيكون سكوته عبادة وكلامه عبادة ؛ لأنَّ الذي يشتهي به الحلال هو الذي بعينه يشتهي به الحرام ، فالشهوة واحدة [وقد وجب على العبد منعها عن الحرام] فإن لم يعودها الاقتصار^٥ على قدر الضرورة في الشهوات

١ . وجاء في حاشية ب : وروي عنهم عليهم السلام في توبيخ بعض أصحابه وأنا أ حذف منه بعضا : «يا أشباحاً بلا أرواح ، ويا ذباباً بلا مصباح ، يا ذوي الهيئة المعجبة والهيم المعطنة ، ما لي أرى أجسامكم عامرة وقلوبكم دامرة» وقال : «يا طالب الجنة ، ما أطول نومك ، وأكل مطيتك ، وأوهن همتك ، فله أنت من طالب ومطلوب ! ويا هاربا من النار ، ما أحت مطيتك إليها ، وما أكسبك لما يوقعك فيها» . وروي عنهم في الزهد : «من عرف حقنا ، ورجا الثواب بنا ، ورضي بقوته نصف مد كل يوم ، وما يستر به عورته ، وما أكن به رأسه ، وهم مع ذلك خائفون وجلون ...» إلى آخر الحديث . منه .

٢ . بحار الأنوار ، ج ٧٠ ، ص ٧٥ ، ح ٣٩ ، عن الكافي ، ج ٢ ، ص ١٣٦ باب ذم الدنيا ، ح ٢٣ .

٣ . تنبيه الخواطر ونزهة النواظر ، ص ٩٧ .

٤ . الف وب : الحق .

٥ . الف وب : الاقتصاد .

غلبته الشهوة؛ فإن النفس تفرح في التنعم في الدنيا وتركن إليها وتطمئن بها أثيراً وبطراً [حتى تصير] ممتلئاً به، كالسكران الذي لا يفيق من سكره، وذلك أن الفرح بالدنيا سم قاتل يسري في العروق فيخرج من القلب الخوف والحزن وذكر الموت وأهوال يوم القيامة^١.

أقول: انظر - يا أخي - إلى حسن هذا الحديث وحديث ما قبله كيف جعل النجاة من نار الشهوات موقوفة على ترك التنعم بالمباحات فضلاً عن المحرمات؟ وكيف جعل الهلاك لازماً لارتكاب التنعم بالمباحات، وما أبلغ قوله ﷺ^٢ في هذا المقام: «التنعم بالمباحات»^٣ / ١٠٥/ وما أحسن ما فسره العارف بالذي خرج عن قدر الضروري الذي هو اقتصاد في الشهوات؛ لأن التنعم عبارة عن اتخاذ الملاذ الدنيوية لأجل أنها ملاذ، لا لأجل أنها قوام للبدن أو قوام للتعيش في المنزل والمدينة، كما أن الاقتصاد عبارة عن اتخاذ الملاذ لأجل أنها قوام للبدن أو التعيش لا لأنها ملاذ، فمن اتخذ ملاذ المأكولات مثلاً على قدر ما يقوم به مزاج البدن وآلاته، وهو القدر المعتدل الضروري الذي قدره النفس الشهوية البهيمية؛ كما قال ﷺ^٤: وأضرّ والله بالحلال الصافي إلا ما لا بد منه^٥ إلى آخره فهو في الحقيقة مستدوي^٥ لا متنعم، ومن اتخذ منها من أجل أنها ملاذ فهو يأخذها على قدر قوة النفس الشهوية البهيمية^٦، لا على قدر الضروري الذي قدرها النفس^٧ العاقلة، فهو متنعم بالمأكولات لا مستدوي بها. وكذلك الأمر في سائر اللذات الدنيوية المتعلقة بالبدن من الملابس والمنكح، والمتعلقة بنظام العيش في المنزل والمدينة من الكبر والبهاء وإنفاذ الحكم والمطاعية وأمثالها، فمن اتخذ بقدر

١. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر، ص ٩٧.

٢. «التنعم بالمباحات» ليس من قوله ﷺ.

٣. الفوب: لأنها.

٤. الكافي، ج ٢، ص ١٣٦، ح ٢٣؛ عنه بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٧٥، ح ٣٩.

٥. الفوب: مستدوي. وكذلك المورد الآتي.

٦. الفوب: البهيمية.

٧. الفوب: نفس. وكذلك المورد الآتي.

الضروري^١ الذي قدره النفس العاقلة المطمئنة فهو مستدو، ومن اتخذ على قوة النفس الوهمية الأمانة فهو متنعم وإن كان لا يطلق لفظ التنعم في غير المأكولات إلا بالتوسعة والمجاز. والمتنعم يجزه تنعمه إلى المحظورات كما بينه العارف بأوضح البيانات بل أقول: إن التنعم بالمباحات هو عين المحظورات في شريعة المعرضين عن اللغو بالكرامات.

قال الطبرسي^٢ في المجمع: روي أن رسول الله ﷺ خرج فرأى قبة مشرفة، فقال: ما

هذه؟

قال له أصحابه: هذا الرجل من الأنصار، فمكث حتى إذا جاء صاحبها فسلم [عليه] ١٠٦/ في الناس أعرض عنه، وصنع ذلك به مراراً حتى عرف الرجل الغضب فيه^٣ والإعراض عنه، فشكا ذلك إلى أصحابه وقال: والله إنني لأنكر نظر رسول الله ﷺ، ما أدري ما حدث في وما صنعت؟

قالوا: خرج رسول الله ﷺ فرأى قبتك فقال: لمن هذا؟ فأخبرناه، فرجع إلى قبته فسواها بالأرض، فخرج رسول الله ذات يوم فلم ير القبة، فقال: ما فعل بالقبة التي كانت هاهنا؟

قالوا: شكا إلينا صاحبها إعراضك عنه فأخبرناه فهدمها.

قال: إن كل بناء يبني وبأل على صاحبه يوم القيامة إلا ما لا بد منه^٤.

قال ابن الفهد في التحصين: قال رسول الله ﷺ شكياً عن المترفين من أمته: ترك القوم الطريق، وركتوا إلى الدنيا، ورفضوا الآخرة، وأكلوا الطيبات، ولبسوا الثياب المزينات، وخدمهم

١. ب: الضرورة

٢. الف وب: الطبري.

٣. الف وب: به.

٤. مجمع البيان، ج ٧، ص ١٩٧ ذيل الآيات ١٢٣ - ١٤٠ من سورة الشعراء عن أنس بن مالك؛ ومن أبي داود، ج ٤، ص ٣٦٠، ح ٥٢٣٧ باختلاف يسير.

أبناء فارس والروم، فهم يعتدون^١ في طيب الطعام، ولذيذ الشراب، وزكي الريح، ومشيّد البنيان، ومزخرف البيوت، ومتخذ المجالس؛ يتبرج الرجل منهم كما تتبرج المرأة لزوجها، وتبرج النساء بالحليّ والحلل المزيّنة، زيهن يومئذ زِي الملوك الجبارة، يتباهون بالجاه واللباس. وأولياء الله عليهم العناء^٢ شحبة^٣ ألوانهم من السهار، منحنية أصلابهم من القيام، قد لصقت بطونهم بظهورهم من طول الصيام، قد أذهلوا أنفسهم وذبحوها بالعطش؛ طلباً لرضى الله، وشوقاً إلى جزيل ثوابه، وخوفاً من أليم عقابه.

وإذا تكلم منهم متكلم بحق أو تفوه بصدق قيل له: أسكت فأنت قرين الشيطان، ورأس الضلالة! يتأولون كتاب الله على غير تأويله، ويقولون: ﴿مَنْ حَزَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي / ١٠٧ / أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^٤.

قال الشيخ^٥ المفيد^٦ في إرشاده: إن أمير المؤمنين^٧ خرج ذات ليلة من المسجد وكانت ليلة قمراء، فأمر الجبّانة^٨ ولحقه جماعة يتقفون أثره، فوقف ثم قال: من أنتم؟ قالوا: نحن شيعةك يا أمير المؤمنين.

فتفرّس في وجوههم ثم قال: فما لي لأرى عليكم سيماء الشيعة؟

قالوا: وما سيماء الشيعة يا أمير المؤمنين؟

قال: صفر الوجوه من السهر، عمش العيون من البكاء، حذب الظهر من القيام، تخمض البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، عليهم غيرة الخاشعين^٩.

١. الف وب: يعتدون.

٢. الف وب: مستدرك الوسائل: العباء.

٣. التحصين: مشحبة. مستدرك الوسائل: شاحبة.

٤. سورة الأعراف، الآية ٣٢.

٥. التحصين في صفات العارفين، ص ٢١-٢٢؛ جامع الأحاديث، ص ٣٣٢ عن التحصين، عن كتاب المنبئ عن زهد النبي^{١٠}.

٦. ب: الشيخ.

٧. الف وب: فأمر الجبيلة.

٨. إرشاد المفيد، ج ١، ص ٢٣٧.

وورد في الوحي القديم: يا داوود، تمسك بكلامي، وخذ من نفسك لنفسك، ولا تؤمن^١ منها فأحجب عنك محبتي، [و] لا تؤيس عبادي من رحمتي. إقطع شهوتك لي، فإنما أبحت الشهوات لضعفة خلقي. ما بال الأقوياء أن ينالوا الشهوات؛ فإنها تنقص حلاوة مناجاتي، فإنما عقوبة الأقوياء عندي في موضع التناول أدنى ما يصل إليهم أن أحجب عقولهم عني؛ فأني لم أرض الدنيا للحبيبي، ونزّهته عنها^٢.

منها في الجوع والصمت والعزلة

يا أحمد، إن أحببت أن تجد حلاوة الإيمان فجوع نفسك، وألزم لسانك الصمت، وألزم نفسك خشية وخوفاً، فإن فعلت ذلك فلعلك تسلم، وإن لم تفعل فأنت من الهالكين.

يا أحمد، وعزتي وجلالي ما أول عبادة العباد وتوبتهم وقربهم إلا الصوم والجوع وطول الصمت والانفراد من الناس، وإن أول معصية يعمل العباد: شبع البطن، وفتح اللسان في ما لا يعنيه، ومخالطة المخلوقين بأهوائهم.

يا أحمد، إن العبد إذا جاع بطنه وحفظ لسانه علّمته الحكمة، فإن كان كافراً تكون حكمته حجة عليه ووبالاً، وإن كان مؤمناً / ١٠٨ / تكون حكمته له نوراً وبرهاناً وشفاءً ورحمةً، فيعلم ما لم يكن يعلم، ويصبر ما لم يكن يبصر، فأول ما يبصر^٣ عيوب نفسه حتى يشتغل بها عن عيوب غيره، وأبصره^٤ دقائق العلم حتى لا يدخل عليه الشيطان من موضع، وأبصره حيل الشيطان وحيل نفسه حتى لا يكون لنفسه عليه سبيل.

يا أحمد، ليس شيء من العبادة أحب إلي من الصوم والصمت، فمن صام ولم يحفظ لسانه كان كمن قام ولم يقرأ في صلاته شيئاً، فأعطيه أجر القيام ولا أعطيه أجر العابدين^٥.

١. الف وب: لا تؤين.

٢. المحجة البيضاء، ج ٨، ص ٦٦؛ بيان معنى الشوق.

٣. المصدر: أبصره.

٤. الف وب: + في.

٥. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٩، عن إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٨١؛ كلمة الله، ص ٣٨٠.

قال: ربِّ دلّني على عمل أتقرّب به إليك؟

قال: اجعل ليلاً ونهاراً ونهاراً ليلاً.

فقال: يا رب، وكيف يكون ذلك؟

قال: اجعل نومك صلاةً وطعامك الجوع.

يا أحمد، وعزّتي وجلالي ما من عبدٍ ضمن لي بأربع خصالٍ إلا أدخلته الجنة: يطوي لسانه فلا يفتحه إلا بما يعنيه، ويحفظ قلبه من الوسواس، ويحفظ علمي ونظري إليه، وتكون قرة عينه الجوع.

[يا أحمد] لو ذقت حلاوة الجوع والصمت والخلوة وما ورثوا منها.

قال: يا رب، ما ميراث الجوع؟

قال: الحكمة، وحفظ القلب، والتقرّب إلى الله ﷻ، والحزن^٢ الدائم، وخفة المؤونة بين الناس، وقول الحق، ولا يبالي عاش يبسر أم بعسر.

يا أحمد، هل تعلم بأيّ وقت يتقرّب العبد إليّ؟

قال: لا يا رب.

قال: إذا كان جائعاً أو ساجداً^٣.

في مصباح الشريعة قال الصادق عليه السلام: قلة الأكل محمودٌ في كلّ حال وعند كلّ قوم؛ لأنّ فيه مصلحة الظاهر والباطن، والمحمود من الغذاء أربعة: ضرورة، وغدّة، وفتوح، وقوت؛ فالأكل بالضرورة للأنبياء^٤، والغدّة للقوام الأتقياء، والفتوح للمتوكّلين، والقوت للمؤمنين.

وليس شيء أضرّ بقلب من كثرة الأكل، وهي مورثة شيئين: قسوة^٥ / ١٠٩ / القلب، وهيجان

١. الف وب: يكون.

٢. الف وب: حزن.

٣. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٤؛ عنه بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٢.

٤. المصدر: المأكولات.

٥. المصدر: للأصفياء.

الشهوة. والجوع إدام المؤمن وغذاء للروح، وطعام للقلب، وصحة للبدن^١.
 في التحصين: ورد في الوحي القديم: يا داوود، حذر وأنذر أصحابك من أكل الشهوات؛
 فإن القلوب المتعلقة بشهوات الدنيا عقولها محجوبة عني^٢.
 وفي الحديث: من أكل طعاماً للشهوة حرّم الله على قلبه الحكمة^٣.
 أقول: كفى في فضيلة الجوع وعظم شأنه وحسن ميراثه ونتائجه الحديث القدسي
 المعراجي الذي سبق ذكره في الزبور الثاني وهو هذا: قال الله تعالى: يا أحمد، أولّ العبادة
 الصمت والصوم.

قال: هل تدري - يا أحمد - ما ميراث الصوم؟

قال: لا يارب.

قال: ميراث الصوم قلة الأكل وقلة الكلام، والعبادة الثانية الصمت، ويورث الصمت
 الحكمة، وتورث الحكمة المعرفة، وتورث المعرفة اليقين، فإذا استيقن العبد لا يبالي كيف أصبح
 بعسر أو يسر^٤.

فهذا مقام الراضين؛ فمن عمل برضاي أكرمه بثلاث خصال: أعزّفه شكراً لا يخالطه الجهل،
 وذكرأ لا يخالطه النسيان، ومحبة لا يؤثر على محبتي حب^٥ المخلوقين، فإذا أحببني أحببته
 وحببته إلى خلقي، وأفتح عين قلبه إلى جلالي وعظمتي، فلا أخفي عليه خاصة^٦ خلقي، فأناجيه
 في ظلم الليل ونور النهار حتى ينقطع حديثه مع المخلوقين ومجالسته [معهم]، وأسمعه كلامي
 وكلام ملائكتي، وأعزّفه السرّ الذي سترته على خلقي، وألبسته الحياء حتى يستحي منه الخلق

١. مصباح الشريعة، باب ٤١ في آداب الأكل.

٢. المحجة البيضاء، ج ٥، ص ١١٥؛ الاختصاص للمفيد، ص ٣٣٥.

٣. التحصين، ص ٦.

٤. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٧ عن إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٨ باختلاف كثير.

٥. المصدر: محبة.

٦. الف - - وحببته.

٧. كما في المصادر، وفي الف وب: عليه علم بخاصة.

كلهم، ويمشي على الأرض مغفوراً [له]، وأجعل قلبه وعاءً لأسراري، ولا أخفي عليه شيئاً من جنّة ولا ناراً إلى آخر الحديث.

وقال العالم الرباني مولانا محمد محسن أدام الله فيضه العماني^٢، ونعم ما قال: لو لم يكن في الصوم إلا / ١١٠ / الارتقاء من حضيض حظوظ النفس البهيمية^٣ إلى ذروة التشبه بالملائكة الروحانية لكفى به فضلاً ومنقبة^٤.

منها في الورع والتقوى

قال الله تعالى: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾ جنات عدن يدخلونها تجري من تحتها الأنهار لهم فيها ما يشاءون كذلك يجزي الله المتقين^٦.

وقال ﷺ: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^٧.

عن حفص قال: سألت أبا عبد الله ﷺ عن الورع من الناس؟

فقال: الذي يتورع عن محارم الله^٨.

وعنه ﷺ قال: عليكم بالورع؛ فإنه لا ينال ما عند الله إلا بالورع^٩.

وروي عن النبي ﷺ أنه قال: إنما سمي المتقون لتركهم ما لا بأس به حذراً للوقوع في

ما به بأس^{١٠}.

١. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٨ عن إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٨٠ باختلاف.

٢. ب: العميم.

٣. الف: البهيمية.

٤. الف: فضلاً منقبة.

٥. المحجة البيضاء، ج ٢، ص ١٢٥ كتاب أسرار الصوم.

٦. سورة النحل، الآية ٣٠-٣١.

٧. سورة المائدة، الآية ٢٧.

٨. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٩٩، ج ٨ عن الكافي، ج ٢، ص ٧٧ باب الورع، ح ٨.

٩. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٩٧، ج ٣ عن الكافي، ج ٢، ص ٧٦ باب الورع، ح ٣.

١٠. نحوه في المحجة البيضاء، ج ٣، ص ٢١٣ عن النبي ﷺ «لا يبلغ العبد درجة المتقين حتى يدع ما لا بأس به

مخافة ما به بأس».

قال الحسين بن علي عليه السلام: أوصيكم بتقوى الله؛ فإن الله قد ضمن لمن اتقاه أن يحوله عمّا يكره إلى ما يحب، ويرزقه من حيث لا يحسب^١.

وقال أمير المؤمنين عليه السلام لأبي ذر عند وداعه في اليوم الذي أخرجته العثمان من المدينة وكان عليه السلام يشيعه مع الحسين وأصحابه: يا باذر^٢، والله أن لو كانت السماوات والأرض على عبد رتقاً ثم اتقى الله جعل له منها مخرجاً، فلا يؤنسك إلا الحق، ولا يوحشك إلا الباطل.
قال أبو ذر رضي الله عنه: والله ما أريد إلا الله صاحباً، ومالي مع الله وحشّة، حسبي الله لا إله إلا هو، عليه توكلت وهو ربّ العرش العظيم^٣.

وقال الصادق عليه السلام: التقوى على ثلاثة أوجه: تقوى في الله، وهو ترك الحلال فضلاً عن الشبهات^٤، وهو^٥ تقوى خاصّ الخاصّ، وتقوى من الله، وهو ترك الشبهات فضلاً عن الحرام، وهو تقوى الخاصّ، ١١١/ وتقوى من خوف النار والعقاب وهو ترك الحرام، وهو تقوى العام.

ومثل التقوى كماء يجري في نهر، ومثل هذه الطبقات الثلاث في معنى التقوى كأشجار مفروسة على حافة ذلك النهر، من كل لون وجنس، وكل شجرة منها يستمض الماء من ذلك النهر على قدر جوهره وطبعه ولطافته وكثافته، ثم منافع الخلق من تلك الأشجار والثمار على قدرها وقيمتها؛ قال الله تعالى: ﴿صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاجِدٍ وَنُفُّصَلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ﴾^٦.

فالتقوى للطاعات كالماء للأشجار، ومثل طبائع الأشجار [والثمار] في لونها وطعمها مثل مقادير الإيمان، فمن كان أعلى درجة في الإيمان وأصفاً جوهره بالروح كان أتقى، ومن كان أتقى

١. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٨٥، ح ٨، عن عذّة الداعي.

٢. المصدر: أباذر.

٣. بحار الأنوار، ج ٢٢، ٤٣٥، ح ٥١؛ عن روضة الكافي ٢٠٦-٢٠٨.

٤. الف: الشهوات. ب: الشبهة.

٥. الف وب: هي. وكذلك الموارد الآتية.

٦. سورة الرعد، الآية ٥.

كانت عبادته أخلص وأطهر، ومن كان كذلك كان من الله أقرب. وكلّ عبادة غير مؤسسة على التقوى فهي هباء منثوراً، قال الله تعالى: ﴿أَقْمِنِ أَسْسُ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾^{١، ٢}.

منها في الخوف والرجاء وحسن الظن بالله ﷻ:

قال الله تعالى: ﴿أَقَامُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾^٤.

وقال: ﴿وَلَا تَيَأْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^٥.

وقال: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^٦.

وقال: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾^٧.

روي عن إسحاق بن عمار أنه قال: قال لي أبو عبدالله ﷺ: يا إسحاق، خف الله كأنك تراه، وإن كنت لا تراه فإنه يراك، وإن كنت ترى أنه لا يراك فقد كفرت، وإن كنت / ١١٢ / تعلم أنه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من أهون الناظرين إليك^٨.

روي عن بعض أصحابنا أنه قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: قوم يعملون بالمعاصي ويقولون: نرجو، فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم الموت.

فقال: هؤلاء قوم يترجحون في الأمان، كذبوا ليسوا براجين، إن من رجا شيئاً طلبه، ومن

١. البحار: «منثور»، خلافاً لمصباح الشريعة.

٢. سورة التوبة، الآية ١٠٩.

٣. بحار الأنوار: ٦٧، ٢٩٥-٢٩٦ ح ٤١ عن مصباح الشريعة، الباب ٨٢ في التقوى.

٤. سورة الأعراف، الآية ٩٩.

٥. سورة يوسف، الآية ٨٧.

٦. سورة الزمر، الآية ٥٣.

٧. سورة الشورى، الآية ٢٨.

٨. الكافي، ج ٢، ص ٦٧-٦٨، باب الخوف والرجاء، ح ٢؛ عنه بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٥٥، ح ٢.

خاف شيئاً هرب منه^١.

وفي نهج البلاغة عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال - بعد كلام طويل لمدح كاذب أنه يرجو الله : يدعي بزعمه أنه يرجو الله ، كذب والله العظيم ، ما باله لا يتبين رجاؤه في عمله ، وكل من رجا عرف رجاؤه في عمله إلا رجاء الله فإنه مدخول ، وكل خوف محقق إلا خوف الله فإنه مغلول ، يرجو الله في الكبير ويرجو العباد في الصغير ، فيعطي العبد ما لا يعطي الرب ، فما بال الله - جل ثناؤه - يقصر به عما يصنع لعباده [لا] تخاف أن تكون في رجائك له كاذباً أو تكون لا تراه للرجاء موضعاً ، وكذلك إن هو خاف عبداً من عبده أعطاه من خوفه ما لا يعطي ربه ، فجعل خوفه من العباد نقداً وخوفه من خالقه ضميراً [ووعداً]^٢.

وعن النبي صلى الله عليه وآله : والذي لا إله إلا هو لا يحسن [ظنَّ عبداً مؤمناً بالله إلا كان الله عند] ظنَّ عبده المؤمن [لأنَّ الله كريم بيده الخيرات يستحيي أن يكون عبده المؤمن] قد أحسن به الظنَّ ثم يخلف ظنَّه ورجاءه ، فأحسنوا بالله الظنَّ ، وارغبوا إليه^٣.

عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال لي : أحسن الظنَّ بالله ؛ فإنَّ الله تعالى يقول : أنا عند ظنِّ عبدي [المؤمن] بي ؛ إن خيراً فخييراً ، وإن شراً فشرراً^٤.

قال علي بن إبراهيم في تفسيره أنه قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إن آخر عبد يؤمر به إلى النار ، فإذا أمر به التفت ، فيقول الجبار : رُدِّدوه فيردُّونه^٥ ، فيقول له : لم التفتت [إلي] ؟

فيقول : / ١١٣ / يا رب ، لم يكن ظنِّي بك [هذا] ؟

فيقول : وما كان ظنُّك بي ؟

١ . بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٣٥٧ ، باب الخوف والرجاء ، ح ٤ عن الكافي ، ج ٢ ، ص ٦٨ ، ح ٥ .

٢ . بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٣٥٨ ، باب الخوف والرجاء ، بيان ، عن نهج البلاغة .

٣ . بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٣٦٦ ، باب الخوف والرجاء ، ذيل ح ١٤ عن الكافي ، ج ٢ ، ص ٧١ باب حسن الظن بالله ، ح ٢ .

٤ . بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٣٦٦ ، باب الخوف والرجاء ح ٢ عن الكافي ، ج ٢ ، ص ٧٢ باب حسن الظن بالله ، ح ٣ .

٥ . الف وب : يردوه .

فيقول: يا رب، كان ظني بك أن تغفر لي خطيئي، وتسكنني جنتك.

قال: فيقول الجبار: يا ملائكتي، لا وعزتي وجلالي وآلآئي وعلوي وارتفاع مكاني، ما ظن بي عبدي ساعة من خير قط، ولو ظن بي ساعة من خير ما روعته بالنار. أجزوا له كذبه، وأدخلوه الجنة.

ثم قال رسول الله ﷺ: ليس من عبد يظن بالله خيراً إلا كان عند ظنه به، وذلك قوله تعالى: ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^١

وفي توحيد الصدوق قال: قال رسول الله ﷺ: والذي بعثني بالحق بشيراً، لا يعذب الله بالنار موحداً أبداً، وإن أهل التوحيد ليشفعون فيشفعون. ثم قال ﷺ: إته إذا كان يوم القيامة^٢ أمر الله - تبارك وتعالى - بيقوم ساءت أعمالهم في دار الدنيا إلى النار، فيقولون: يا ربنا، كيف تدخلنا النار وقد كنا نوحّدك في دار الدنيا؟ وكيف تحرق بالنار ألسنتنا وقد نطقت بتوحيدك في دار الدنيا؟ وكيف تحرق قلوبنا وقد عقدت على أن لا إله إلا أنت؟ أم كيف تحرق وجوهنا وقد عقرناها لك في التراب؟ أم كيف تحرق أيدينا وقد رفعناها بالدعاء إليك؟

فيقول الله جلّ جلاله: عبادي، ساءت أعمالكم في دار الدنيا، فجزاؤكم نار جهنم.

فيقولون: يا ربنا، عفوك أعظم أم خطيئتنا؟

فيقول ﷺ: بل عفوي.

فيقولون: رحمتك أوسع أم ذنوبنا؟

فيقول ﷺ: بل رحمتي.

فيقولون: إقرارنا بتوحيدك أعظم أم ذنوبنا؟

فيقول / ١١٤ / ﷺ: بل إقراركم بتوحيدي أعظم.

فيقولون: يا ربنا، فليسعنا عفوك ورحمتك التي وسعت كل شيء.

١. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٨٤، باب الخوف والرجاء، ح ٤٢؛ عن تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٣٦ والآية في

سورة فصلت، الآية ٢٣.

٢. الف وب: + إذا.

فيقول الله جلّ جلاله : ملائكتي ، وعزّتي وجلالي ما خلقت خلقاً أحبّ إليّ من المقرّين لي بتوحيدي وأن لا إله غيري ، وحقّ عليّ أن لا أصلي بالنار أهل توحيدي ، أدخلوا عبادي الجنّة^١ .
روي عن أبي جعفر أنّه قال [أي الراوي] : قلت لأبي جعفر عليه السلام : إن لي حاجة .
قال : تلقاني بمكّة .

فلقبته بمكّة ، فقلت : يا ابن رسول الله ، إن لي حاجة فقال : مات حاجتك . فقلت : يا ابن رسول الله ، إنّي كنت أذنبت ذنباً في ما بيني وبين الله تعالى لم يطّلع عليه أحد ، [فعظم عليّ] وأجلك أن أستقبلك به .

قال : فقال : إنّه إذا كان يوم القيامة تجلّى الله لعبده المؤمن فيوقفه على ذنوبه ذنباً ذنباً ، ثمّ يغفرها له لا يطّلع على ذلك ملك مقرّب ولا نبيّ مرسل^٢ .

وفي حديث آخر : ويستر عليه من ذنوبه ما يكره أن يوقفه عليه ، ثمّ يقول لسَيّئاته : كوني حسنات ؛ وذلك قول الله تعالى : ﴿فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^٣ .

وفي تحف العقول : قال النبي صلى الله عليه وآله لأمير المؤمنين عليه السلام : إن الله يعجب من عبده إذا قال رب اغفر لي ؛ فإنّه لا يغفر الذنوب إلا أنت .

يقول : يا ملائكتي ، عبدي هذا قد علم أنّه لا يغفر الذنوب غيري ، أشهدوا أنّي قد غفرت له^٤ .
وفي الخبر الصحيح : إنّ عبداً من العاصين لله والساخطين عليه يرفع يده إلى الله^٥ - تبارك وتعالى - ويستغفر فلا ينظر الله - تبارك وتعالى - إليه ، ثمّ يستغفر ثانياً ويتضرّع فيعرض الله عنه بوجهه الكريم ، ثمّ يستغفر ثالثاً ويتصبص ، فيقول الله تعالى لملائكته : يا ملائكتي / ١١٥ / قد استحييت

١ . التوحيد . ص ٢٩ باب ثواب الموحدين ، ح ٣١ ؛ وبحار الأنوار ، ج ٧ ، ص ٢٨٧ ، ح ٣ عن ثواب الأعمال .

٢ . بحار الأنوار ٧ : ٢٥٩ - ٢٦٠ ، ح ٥ عن كتابي الحسين بن سعيد .

٣ . المصدر السابق . والآية في سورة الفرقان ، الآية ٧٠ .

٤ . بحار الأنوار ، ج ٧ ، ص ٦٧ باب مراعاة النبي صلى الله عليه وآله ، عن تحف العقول ، ص ١٨ : وصيّة له أخري إلى أمير المؤمنين عليه السلام .

٥ . ب : إليه (بدل : إلى الله) .

من عبدي، وليس له غيري، فقد غفرت له^١.

وينبغي أن يعلم أن الرجاء على قسمين:

أحدهما الخالص، وهو رجاء من فضل الله وإحسانه وعنايته المحضة المطلقة فقط.

وثانيهما المشوب والمغشوش بالغير، وهو رجاء من فضل الله تعالى ومن الأخلاق الحميدة والأعمال الحسنة معاً والخوف على قسمين:

أحدهما الخالص، وهو خوف من عدالة الحق وإعماله تعالى علينا على وفق الاستخفاف فقط^٢ أعادنا الله تعالى من عدله وإنصافه.

وثانيهما المشوب والمغشوش بالغير، وهو خوف من عدله ومن الأخلاق الذميمة والأعمال القبيحة معاً.

فحقيقة الرجاء الخالص هو أن العبد بلغ في الرجاء درجةً لو اتَّصف بجميع الأخلاق الذميمة والأعمال القبيحة لا ينقص من رجائه من فضل الله وعنايته المحضة المطلقة مثقال ذرةً أبداً؛ لأنَّ الراجي المخلص تيقن بتَّه أن الأخلاق الذميمة والأعمال القبيحة وإن كانت ناراً وعذاباً كائناً أو سيكون، إلا أنه تعالى لا يجزي المؤمن الحقيقي على حسب استحقاقه في أخلاقه وأعماله، بل يجزي على حسناته فوق ما يستحق بحسناته، وعلى سيئاته دون ما يستحقَّ بسيئاته إن كان يجزيه بسيئاته، وتيقن أيضاً أنه لا عسر في قدرته القاهرة أن يحرق كلها بنار محبته في هذه النشأة أو في البرزخ، وينبت مكانها الحسنات في طرفة عين، بل يفعل ذلك بفضلِه وعنايته المحضة. ولا بد أن يفعل إن كان طينة العبد وذاته مؤمناً حقيقياً في علمه وتقديره، لا غير مؤمن أو

١. لم يوجد في المصادر.

٢. الف: وهو خوف... فقط.

مستعار كما ورد في ١١٦/ حديث الطينات، ووقع في هذه النشأة في مثل البشر الحافي وسحرة فرعون مراراً كثيراً لا يكاد أن يحصى، ويمكن أن يكون هو من المؤمنين حقاً، فلا ينقص رجاءه من فضل الله بسبب الأعمال القبيحة مثقال ذرة أبداً. وهذا قول أمير المؤمنين وإمام المتقين سلام الله عليه وعلى آله الطيبين: كن لما لا ترجو أرحى منك لما ترجو؛ فإن موسى ﷺ خرج يقتبس ناراً لأهله فكلمه الله ﷻ ورجع نبياً، وخرجت ملكة سبأ فأسلمت مع سليمان، وخرج سحرة فرعون يطلبون العزة لفرعون فرجعوا مؤمنين^١.

وهذا معنى قولهم ﷺ في مناجاتهم: إلهي، إن كان قد قلّ زادي في المسير إليك، فلقد حسن ظني بالتوكل عليك^٢.

وهذا معنى قوله في الحديث القدسي: لا يتكل العاملون على أعمالهم التي يعملونها لثوابي؛ فإنهم لو اجتهدوا وأتعبوا أنفسهم و[أفنوا] أعمارهم في عبادتي كانوا مقصرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي في ما يطلبون عندي من كرامتي والنعيم في جناتي ورفع درجاتي^٣ العلى في جواربي، ولكن برحمتي فليثقوا، وبفضلي فليفرحوا، وإلى حسن الظن بي فليطمئنوا؛ فإن رحمتي عند ذلك تداركهم، وميتي يبلغهم رضواني، ومغفرتي يلبسهم عفوي؛ فإنني أنا الله الرحمن الرحيم، وبذلك تسميت^٤.

وحقيقة الخوف الخالص هو أن العبد بلغ في الخوف درجة لو اتصف بجميع الأخلاق الحميدة والأعمال الحسنة لا ينقص من خوفه من عدله تعالى مثقال ذرة أبداً؛ لأن الخائف المخلص يتقن بته أن الأخلاق الحميدة والأعمال الحسنة وإن كان لذة

١. بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٩٢ باب بعثة موسى وهارون، عن تفسير مجمع البيان.

٢. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٨٦، الفقرة ١.

٣. الف وب: درجات.

٤. الكافي، ج ٢، ص ٦٦، باب الرضا بالقضاء، ح ٤، وص ٧١، باب حسن الظن بالله، ح ١.

وجنة كائنة و^١ سيكون، إلا أنه ليس بواجب على الله حتماً وضرورة أن يتفضل على جميع خلقه في جميع /١١٧/ النشآت، بل يفعل على بعض العباد وهو غير المؤمن أو المستعار في بعض النشآت بعدله وبحسب الاستحقاق في هذه النشأة أو في البرزخ وينعم عليه ويثيبه^٢، ثم ينزع عنه الأخلاق الحميدة ونتائجها في طرفة عين إن كانت طينة العبد وذاته غير مؤمنة أو مستعار في علمه وتقديره؛ كما ورد في حديث الطينيات، ووقع في هذه النشأة في مثل بلعم بن باعور وغيره مراراً كثيراً لا يكاد أن يحصى، ويمكن أن يكون هو من المستعارين ففعل به بالعدل والاستحقاق، ولذلك قال ﷺ في الوحي القديم: يا ابن آدم، لا تأمن مكري ما لم تجز على الصراط^٣ فلا ينقص خوفه من عدل الله تعالى بسبب الأخلاق الحميدة والأعمال الحسنة مثقال ذرة أبداً.

فعلامه الرجاء الخالص هي أن لا ينقص بسبب الأعمال القبيحة، كما أن علامة الرجاء المشوب هي أن ينقص، كما قال العارف الشاذلي رحمته الله: ومن علامة الاعتماد على العمل نقصان الرجاء عند وجود الزلل.

وعلامة الخوف الخالص هي أن لا ينقص بسبب الأعمال الحسنة، كما أن علامة الخوف المشوب هي أن ينقص؛ كما قال المصنّف رحمته الله: ومن علامة الاعتماد على العبادات ازدياد الخوف عند نقصان الحسنات.^٤

وهذا معنى قول الصادق عليه السلام أنه قال: [كان أبي يقول]: ليس من عبد مؤمن إلا وفي قلبه نوران: نور خيفة، ونور رجاء، لو وزن هذا لم يزد على هذا، ولو وزن هذا لم يزد على هذا^٥.

إلى هذين أشار عليه السلام حين سئل عن وصية لقمان عليه السلام وقال: كان فيها الأعاجيب، وكان

١. ب: أو.

٢. الف: يتيبه (-و). ب: ويشابه.

٣. لم يوجد في المصادر.

٤. لم يعلم قائله.

٥. الكافي، ج ٢، ص ٦٧، باب الخوف والرجاء، ح ١.

أعجب ما كان فيها أن قال لابنه: خف الله / ١١٨ / خيفةً لو جثته بيرة الثقلين لعذبك، وارج الله رجاء لو جثته بذنوب الثقلين لرحمك^١.

فخوف المؤمن بالجملة كأنه راجع إلى خوفه وحذره من الله إلى الله من أن يكون طبيته مؤمنة مستعارة أو شقية ثابتة في علمه وتقديره تعالى، لأن يكون أخلاقه ذميمة أو أعماله قبيحة، وإن كان من ذلك أيضاً خائفاً^٢ من جهة أنها علامات الشقا غالباً؛ لأنه إن كانت طبيته سعيدة فهذه الأخلاق والأعمال القبيحة عارضة له من طينة شقية غيره، والعارض لا يلزم معروضه دائماً^٣، ورجاؤه راجع إلى رجائه، وطمعه من الله تعالى أن يكون طبيته مؤمنة حقيقةً وسعيدة ثابتة في علمه وتقديره تعالى، لأن يكون أخلاقه حميدةً وأعماله حسنة، وإن كان من ذلك أيضاً راجح من جهة أنها علامات السعادة غالباً؛ لأنه إن كانت طبيته سعيدة فهي تابعة وراجعة إليها في وقت، وإن كانت شقية فهي عارضة له من طينة سعيدة من غيره بسبب مزج الطينين^٤ في علمه وتقديره في الأزل؛ كما ورد عنهم عليهم السلام في حديث الطين.

وفي الكافي: قال أبو عبدالله عليه السلام: إن الله جبل النبيين على نبوتهم فلا يرتدون أبداً، وجبل الأوصياء على وصاياهم فلا يرتدون أبداً، وجبل بعض المؤمنين على الإيمان فلا يرتدون أبداً، ومنهم من أعير الإيمان عارية فإذا هو دعا وألح في الدعاء مات على الإيمان^٥.

وفي توحيد الصدوق قال: قال رجل لأمير المؤمنين عليه السلام: كيف لي بأن أعلم أنني من المؤمنين حقاً؟

قال: لا يعلم ذلك / ١١٩ / إلا من أعلمه الله على لسان نبيه وشهد له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالجنة، أو.

١. المصدر السابق.

٢. الف وب: خائف.

٣. ب: أبداً.

٤. الف: مرج الطينتين.

٥. الكافي، ج ٢، ص ٤١٩ باب المعارين، ح ٥.

شرح الله صدره ليعلم ما في الكتب التي نزلها الله ﷻ على رسوله وأنبيائه .

قال : قال : يا أمير المؤمنين : ومن يطيق ذلك ؟

قال : من شرح الله صدره وفقه له ، فعليك بالعمل لله في سرِّ أمرك وعلانيتك ، ولا شيء يعدل

العمل^١ .

وفي الحديث المعراجية : عجبت لعبدا لا يدري أنني راضٍ عنه أو ساخط وهو يضحك!^٢

منها في العبادة

قال الله تعالى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَرْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَقْلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^٣ .

وقال ﷻ : ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ وَأَنْ سَعَيْهِ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴾ وَأَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿^٤ .

قال الصادق ﷻ : قال الله تعالى : يا عبادي الصادقين ، تنعموا^٥ بعبادتي في الدنيا ، فإنكم

تنعمون بها في الآخرة^٦ .

وعنه ﷻ قال : قال رسول الله ﷺ : أفضل الناس من عشق العبادة فعانقها وأحبها بقلبه

وباشرها بجسده وتفرغ لها ، فهو لا يبالي على ما أصبح من الدنيا على عسرٍ أم على يسرٍ^٧ .

عنه ﷻ قال : إن العبد ليقوم في الليل فيميل به النعاس يميناً وشمالاً ، وقد وقع ذقنه على صدره

فيأمر الله تعالى أبواب السماء فتفتح ثم يقول للملائكة : انظروا إلى عبدي ما يصيبه من^٨ التقرب إلي

١ . التوحيد، ص ٢٦٩؛ عنه بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٤١-١٤٢ .

٢ . إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٤؛ عنه بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٢ .

٣ . سورة الحج، الآية ٧٧ .

٤ . سورة النجم، الآية ٣٩-٤٢ .

٥ . الف وب : تنعموا .

٦ . الكافي، ج ٢، ص ٨٣ باب العبادة، ح ٢ .

٧ . الكافي، ج ٢، ص ٨٣ باب العبادة، ح ٣ .

٨ . المصدر : في .

لما لم أقرضه عليه ، راجياً مني ثلاث خصال : ذنباً أغفره له ، أو توبة أجدها له ، أو رزقاً أزيده فيه ، أشهدوا ملائكتي أنني قد جمعتهن^٢ .

وعنه عليه السلام قال : إنَّ العبادة ثلاثة : قومٌ عبدوا الله تعالى خوفاً فتلك عبادة العبيد ، وقومٌ عبدوا الله تعالى طلب الثواب فتلك عبادة الأجراء ، / ١٢٠ / وقومٌ عبدوا الله تعالى حباً له فتلك عبادة الأحرار ، وهي أفضل العبادة^٣ .

منها في اقتصاد العبادة

قال الله تعالى : ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^٤ .

عن أبي عبد الله قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : يا علي ، إنَّ هذا الدين متين ، فأوغل فيه برفقي ، ولا تبغض إلى نفسك عبادة ربك ، فإنَّ المنبت - يعني المفرط - لا ظهراً أبقي ولا أرضاً قطع ، فاعمل عمل من يرجو أن يموت هراماً ، واحذر حذر من يتخوف أن يموت غداً^٥ .

وعنه عليه السلام قال : إنَّ الله تعالى إذا أحبَّ عبداً فعمل قليلاً جزاه بالقليل الكثير ، ولم يتعاطمه أن يجزي بالقليل الكثير له^٦ .

وعنه عليه السلام قال : مرَّ بي أبي وأنا في الطواف وأنا حدث ، وقد اجتهدت في العبادة ، فرأني وأنا أنصاب^٧ عرقاً ، فقال لي : يا جعفر يا بني ، إنَّ الله إذا أحبَّ عبداً أدخله الجنة ورضي عنه باليسير^٨ .
عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ألا إنَّ لكلَّ عبادة شرةً ، ثمَّ تصير إلى فترة ، فمن

١ . المصدر : بما .

٢ . التهذيب ، ج ٢ ، ص ١٢١ ، ح ٤٦٠ .

٣ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٨٤ باب العبادة ، ح ٥ .

٤ . سورة البقرة ، الآية ١٨٥ .

٥ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٨٧ باب الاقتصاد في العبادة ، ح ٦ .

٦ . الكافي ، ج ٣ ، ص ٨٦ باب الاقتصاد في العبادة ، ح ٣ .

٧ . الف وب : أنصاب .

٨ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٨٦ باب الاقتصاد في العبادة ، ح ٤ .

صارت شِرةً عبادته إلى سنّتي فقد اهتدى ، ومن خالف سنّتي فقد ضلّ وكان عمله في تباب . أما إنّي أصليّ [وأنام] وأصوم وأفطر وأضحك وأبكي ، فمن رغب عن منهاجي ومسنّتي فليس منّي ^١ .

منها في الإخلاص وهو ضدّ الرياء

قال الله تعالى : ﴿ وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين ﴾ ^٢ .

لأنّه ليس لله إلا الخالص كما قال الله ^٣ تعالى : ﴿ ألا لله الدين الخالص ﴾ ^٤ .

وقال : ﴿ فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربّه أحداً ﴾ ^٥ .

روي عن حذيفة بن اليمان ، قال : سألت النبي ﷺ عن الإخلاص ما هو ؟ قال : سألت جبرئيل عن ذلك ، قال : سألت ربّ العزّة عن ذلك فقال تبارك وتعالى : هو سرٌّ من سرّي ، استودعته قلب من أحببت من عبادي ^٦ .

وقال النبي ﷺ : من أخلص لله / ١٢١ / أربعين صباحاً ، ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه إلى لسانه ^٧ .

وعنه ﷺ قال : قال الله تعالى : لا أطلع على قلب عبد فأعلم فيه حبّ الإخلاص لطاعتي لوجهي وابتغاء مرضاتي إلا تولّيت تقويمه وسياسته ، ومن اشتغل [في صلاته] بغيري ^٨ فهو من مستهزئين بنفسه ، مكتوب اسمه في ديوان الخاسرين ^٩ .

قال الباقر عليه السلام : لا يكون العبد عابداً لله حتّى ينقطع عن الخلق كلّهم إليه تعالى ،

١ . الكافي، ج ٢، ص ٨٥ باب، ح ١ .

٢ . سورة البينة، الآية ٥ .

٣ . ب : - الله .

٤ . سورة الزمر، الآية ٣ .

٥ . سورة الكهف، الآية ١١٠ .

٦ . تفسير مجمع البيان، ج ١، ص ٤٠٩ .

٧ . بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٤٢، ح ١٠ عن عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٦٩ : وج ٦٧، ص ٢٤٩، ح ٢٥ عن عدّة الداعي .

٨ . في النسختين : « الغيري » ، خلافاً للمصادر .

٩ . بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٣٦، ح ٣٦ .

فحينئذٍ يقول: هذا خالص لي فيقبله بكرمه^١.

وقال الصادق عليه السلام: ما أنعم الله ﷻ على عبد أجل من أن لا يكون في قلبه مع الله ﷻ غيره^٢.

وقال [النبي ﷺ]: إن لكل حق حقيقة، وما بلغ عبد حقيقة الإخلاص حتى لا يحب أن

يحمد على شيء من عمل الله^٣.

عن سعيد بن جبير قال: جاء رجل إلى النبي ﷺ فقال: إني أتصدق وأصل الرحم ولا

أصنع ذلك إلا لله، فيذكر [ذاك] أمي وأحمد عليه، فيسرني ذلك وأعجب به، فسكت رسول الله ﷺ

ولم يقل شيئاً، فنزل قوله تعالى: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُو

إِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^٤.

أقول: هذان الحديثان الأخيران أولهما صريح على أن الإخلاص الخالص هو أن

لا يحب أن يحمد على شيء من عمل الله، وثانيهما كالصريح.

ولقد جاء في الكافي حديث يناقضهما بحسب الظاهر وهو هذا: روى زرارة عن

أبي جعفر عليه السلام وقال: سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخير فيراه إنسان فيسره ذلك؟

فقال: لا بأس، ما من أحد إلا وهو يحب أن يُظهر الله له في الناس الخير إذا لم يكن صنع ذلك

لذلك^٥.

وأنا أجمعهما إن شاء الله /١٢٢/ على حسب المعنيين المحتملين فأقول: السرور

بظهور العبادة وحب الحمد عليها ينقسم على قسمين:

الأول: أن شوق الرجل ومراده يتعين بمراد نفسه، فيريد بته أن عبادته يظهر عند

١. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٩٨، و ٢١١ ح ٣٣، عن تفسير الإمام العسكري عليه السلام.

٢. بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٢١١.

٣. الف وب: الله.

٤. بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٣٠٤، ح ٥١، عن عذة الداعي.

٥. بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٢٨٢، وح ٦٧، ص ٢٢١، عن مجمع البيان، ج ٦، ص ٤٩٨.

٦. الكافي، ج ٢، ص ٢٩٧، ح ١٨، عنه بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٢٩٤، ح ١٨.

الخلق من الجنّ والإنس^١ والملائكة بلا اختيار منه، حتّى لو لم يظهر منها كلاً أو بعضاً اغتمّ به، وهذا الرجل لم يَصِرْ عنده مدح الخلق وذمهم سواء، بل ظنّ أنّ مدح الخلق كمال يستكمل به، فيسرّ بظهور العبادة وبمدحهم عليها، ويغتمّ بخفائها وعدم مدحهم عليها، حتّى يبلغ حاله إلى منزلة لو صار مذموماً عند الحقّ وممدوحاً عند الخلق لا يبالي به نعوذ بالله من ذلك.

والثاني: أنّ شوقه ومراده يتعيّن بإرادة الحقّ ورضاه بحيث لو أظهر الحقّ عبادته وقدره ومنزلته عند الجنّ والإنس والملائكة فيسرّ بذلك من حيث إنّ ذلك من قبل الحقّ ورضاه، ومن حيث أنّ ظهور الخير لازم لذاته الخيرة الشريفة في الواقع وتابع له؛ لا من حيث إنّ الظهور سبب لمدحهم ومدحهم كمال يستكمل به، فليس به؛ كما أنّ النور لازم لذات الشمس؛ لأنّ ظهور شعاعها كمال يستكمل به ولو لم يظهرها، فيسرّ بذلك أيضاً من حيث إنّ ذلك من فعل الحقّ العليم بمصالح العباد، فهذا الرجل صار عنده مدح الخلق وذمهم سواءً، وليس عنده كمال ونقص إلا مدح الله وذمّه لا غير، فلا^٢ يسرّ بمدح الغير أصلاً^٣.

وإذا تقرّر هذا فأقول: إنّ المنع من الحبّ في الحديثين الأولين هو الحبّ بمعنى الأول، والجواز في هذا الحديث هو الحبّ بمعنى الثاني؛ لأنّه ما من أحد إلا وهو يحبّ أن يكون ذاته بمنزلة الشمس التي ظهور شعاعها لازم لها، ولا ينبغي أن لا يحبّ أن يكون كذلك، ولا يكون كذلك إلا بتسليمه لله تعالى حتّى /١٢٣/ يظهره الله متى شاء، وما قلنا «أنّ البرّ والخير لازم لذات المؤمن الخير، وإظهاره تعالى للمؤمن على الخلاق في النشاطين إنّما هو لأجل إظهار قدره وشأنه ومنزلة ذاته على الخلاق، لأنّه يستكمل بمدحهم» مضمونه في الحديث كثير.

١. ب: أو.

٢. ب: حتى.

٣. ب: أيضاً.

منها في عدم الالتفات إلى المدح والذم وهو من توابع الإخلاص^١
قال الصادق عليه السلام: لا يصير العبد^٢ عبداً لله خالصاً حتى يصير المدح والذم عنده سواء؛ لأن
الممدوح عند الله عليه السلام لا يصير مذموماً بدمهم، وكذلك المذموم لا يصير ممدوحاً بمدحهم، فلا تفرح
بمدح أحد؛ فإنه لا يزيد في منزلتك عند الله، ولا يغنيك عن المحتوم لك المقذور^٣ عليك؛ كل من
مدحك فقد قطع ظهرك، فما بالك تفرح بقطع الظهر. ولا تحزن أيضاً بدم أحد؛ فإنه لا ينقص عنك به
ذرة، ولا يحط عن درجتك شيئاً. واكتف بشهادة الله لك وعليك ﴿ وكفى بالله شهيداً ﴾، ومن لا يقدر
على صرف الذم عن نفسه ولا يستطيع تحقيق المدح له كيف يرجى مدحه ويخشى ذمه، واجعل
وجه مدحك وذمك واحداً، وقف في مقام تفتنم فيه مدح الله عليه السلام [لك] ورضاه؛ فإن الخلق خلُقوا
[من العجز] من ماء مهين، وليس لهم إلا ما سعوا، وقال: ﴿ لا يملكون لأنفسهم نفقاً ولا ضراً ولا موتاً
ولا حياةً ولا نشوراً ﴾^٤.

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لا يكمل إيمان العبد حتى يكون الناس عنده بمنزلة الأباير^٦.
وقال عليه السلام: يا باذر، لا يفقه الرجل كل الفقه حتى يرى الناس في جنب الله أمثال الأباير، ثم
يرجع إلى نفسه فيكون هو أحقر من كل حقير^٨.

وقال أبو جعفر عليه السلام لجابر بن يزيد: يا جابر / ١٢٤ / أوصيك بخمس: إن ظلمت فلا تظلم،
وإن خانوك فلا تخن، وإن كذبت فلا تفضب، وإن مدحت فلا تفرح، وإن دُمت فلا تجزع، وفكر

١. الف: - وهو من توابع الإخلاص.

٢. ب: عبد.

٣. وفي حاشية ب: المقدر ظ.

٤. سورة الفرقان، الآية ٣.

٥. مصباح الشريعة، الباب ٤٧، في المدح والذم، باختلاف.

٦. في المصادر: الأباير، وكذا في الرواية التالية.

٧. المحاسن، ج ١، ص ٨؛ رسائل الشهيد الثاني، ص ١٤٦.

٨. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٨٣ باب مواعظ النبي صلى الله عليه وآله وسلم، عن مكارم الأخلاق، ص ٤٦٥.

في ما قيل فيك ، وإن عرفت من نفسك ما قيل فيك فسقوطك من عين الله ﷻ عند غضبك من الحق أعظم عليك مصيبة مما خفت من سقوطك من أعين الناس ، وإن كنت على خلاف ما قيل فيك فتوب اكتبته من غير أن يتعب بدنك .

واعلم بأنك لا تكون لنا ولياً حتى لو اجتمع عليك أهل مصرك وقالوا: إنك رجل سوء ، لم يحزنك ذلك ، ولو قالوا: إنك رجل صالح ، لم يسرك ذلك ؛ ولكن أعرض نفسك على كتاب الله ، فإن كنت سالكاً سبيله زاهداً في تزيده وراغباً في ترغيبه خائفاً من تخويفه فأثبت وأبشر ؛ فإنه لا يضرك ما قيل فيك ، وإن كنت مبائناً للقرآن فما الذي تغرك من نفسك . إن المؤمن معتنياً بمجاهدة نفسه ليغلبها على هواها ، فمرة يقيم أودها ويخالف هواها في محبة الله ، ومرة تصرعه نفسه فيتبع هواها فينعه الله فينتعمش ويقبل الله عشرته فيتذكر ، ويفزع إلى التوبة والمخافة بصيرة ومعرفة لما زيد فيه من الخوف ، وذلك بأن الله يقول : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴾^٣ . وقال عيسى ﷺ في حكمه ومواعظه : طوبى لكم^٤ إذا حسدتم وشتمتم وقيل فيكم كل كلمة تبجح كاذبة ، حينئذ فافرحوا وابتهجوا ؛ فإن أجركم قد كثر في السماء^٥ .

منها في الاعتراف بالتقصير والانكسار إلى الله تعالى ، وهو ضد العجب

قال الله تعالى لعيسى ﷺ : يا عيسى ، انظر في عملك نظر العبد المذنب الخاطيء ، ولا تنظر في عمل غيرك / ١٢٥ / بمنزلة الرب^٦ . علوم اناني ومطالعات فرسي
قال أبو الحسن ﷺ : إن رجلاً من بني إسرائيل عبد الله أربعين سنة ، ثم قرب قرباناً فلم يقبل منه ، فقال لنفسه : ما أتيت^٧ إلا منك ، وما الذنب إلا لك . قال : فأوحى الله تعالى إليه : ذمك لنفسك

١ . الف وب : لو تكن .

٢ . الف وب : مغتني . وفي حاشية ب : فينبغي للمؤمنين أن يعتني (ظ) .

٣ . بحار الأنوار ، ج ٧٥ ، ص ١٦٢ باب وصايا الصادق ﷺ ح ١ ؛ والآية في سورة الأعراف ، الآية ٢٠١ .

٤ . الف وب : طوباكم (بدل : طوبى لكم) .

٥ . بحار الأنوار ، ج ١٤ ، ص ٣٠٤ ، ح ١٧ عن تحف العقول .

٦ . بحار الأنوار ، ج ١٤ ، ص ٢٩٨ باب مواعظ عيسى ﷺ ، من الكافي ، ج ٨ ، ص ١٤١ وأمالى الصدوق ، ص ٣١٢ .

٧ . الف وب : أوتيت .

أفضل من عبادة أربعين سنة^١.

وعنهم عليه السلام: من تواضع لله رفعه الله، وهو عند المنكسرة قلوبهم^٢.

وقيل: أوحى الله إلى داوود عليه السلام: يا داوود، إن أنين المذنبين أحب إلي من تسبيح

المسبحين؛ لأن أنين هؤلاء للاحتقار، وتسبيح هؤلاء للافتخار^٣.

قال^٤ الباقر عليه السلام: أوحى الله إلى موسى عليه السلام: أتدري لم اصطفيتك بكلامي دون خلقي؟

قال: لا يارب.

قال: يا موسى، إني قلبت عبادي ظهراً لبطن فلم أر أدل لي نفساً منك، إنك إذا صليت وضعت

خديك إلى التراب^٥.

وفي رواية آخر: فأحبت^٦ أن أرفعك من بين خلقي بدلاً من قوله: إذا صليت^٧ إلى

آخره.

وقال علي بن إبراهيم في تفسيره: أتى أصحاب الأيوب لأَيُوب عليه السلام وكان فيهم

شاب حدث السن، فقعدوا له^٨ فقالوا: يا أَيُوب، لو أخبرتنا بذنبك؛ لعل الله كان يجيبنا

إذا سألناه، وما نرى ابتلاءك بهذا^٩ البلاء الذي لم يبتل به أحد [إلا] من أمرٍ كنت تستره؟

فقال أيوب: وعزة ربي إنه ليعلم أنني ما أكلت طعاماً إلا وبيتم أو ضعيف يأكل معي، وما عرض

شروشاگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تذکره جامع علوم انسانی

١. الكافي، ج ٢، ص ٧٣، باب الاعتراف بالتقصير، ح ٣.

٢. أورد الفقرة الأولى: «من تواضع لله رفعه» في البحار، ج ١٤، ص ٣٠٧، باب مواضع عيسى عليه السلام والثانية في

ج ٧٠، ص ١٥٧، باب الغفلة واللهو، عن دعوات الراوندي: «سئل أين الله؟ فقال: عند المنكسرة قلوبهم».

٣. ولم يوجد في المصادر.

٤. ب: وعن.

٥. الكافي، ج ٢، ص ١٢٣، باب التواضع، ح ٧: بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٨. ح ٨ عن العلل، ص ٧٤، باب ٥٠، ح ١.

٦. الف وب: فحبت ما.

٧. عدة الداعي، ص ١٦٥؛ في الاعتراف بالذنب.

٨. المصدر: إليه.

٩. الف وب: هذا.

لي أمران كلاهما طاعة لله إلا أخذت بأشدهما على بدني .

فقال الشاب : سؤاَةٌ^١ لكم ، عمدتم^٢ إلى نبيِّ الله فعَيَّرتموه حتَّى أظهر من عبادة ربِّه ما كان يسترهما .

فقال أيوب : يا ربِّ ، لو جلست مجلس الحكم منك لأدليت بحجَّتِي .

فبعث الله إليه غمامة فقال : أدلَّ / ١٢٦ / بحجَّتِكَ فقد أقعدتكَ^٣ مقعد الحكم ، وها أنا ذا قريب ولم أزل .

فقال : يا ربِّ ، إنك لتعلم أنه لم يعرض لي أمران قط كلاهما لك طاعة إلا أخذت بأشدهما على نفسي ، ألم أحمدك ؟ ألم أشكرك ؟ ألم أبتحك ؟

قال : فنودي من الغمام بعشرة ألف لسان : يا أيوب ، من صيرك تعبد الله والناس عنه

غافلون ، وتحمده وتسبحه وتكبره والناس عنه غافلون؟! أتمنَّ على الله بما الله فيه المنُّ عليك؟!

قال : فأخذ [أيوب] التراب فوضعه في فيه ثم قال : لك العتبي يا رب ، أنت فعلت ذلك بي .

فأنزل الله عليه ملكاً ، فركض برجله فخرج الماء فغسله بذلك الماء ، فعاد أحسن ما كان وأطراً ، وأنبت الله له خضراً وردَّ عليه أهله وماله وولده وزرعه^٤ .

روى الشيخ الصدوق في أماليه عن مالك بن أنس^٥ قال : كان الصادق عليه السلام من عظماء العباد وكبار^٦ الزهاد الذين يخشون الله ﷻ ، وكان كثير الحديث ، طيب المجالسة ، كثير الفوائد . وكان إذا قال رسول الله ﷺ ، اخضرت مرّة واصفرت أخرى حتَّى

١ . الفوب : شوهاً .

٢ . الفوب : عبرتم .

٣ . الفوب : أقعدك .

٤ . تفسير القمي ، ج ٢ ، ص ٢١١ ، ذيل الآية : ﴿ وَادْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ... ﴾ من

سورة «ص» ؛ عنه بحار الأنوار ، ج ١٢ ، ص ٣٤٣ .

٥ . الفوب : ابن عامر (بديل : مالك بن أنس) .

٦ . المصدر : أكابر .

ينكره من كان يعرفه، ولقد حججت معه سنة فلما استوت راحلته عند الإحرام كان كلما همّ بالتلبية انقطع الصوت في حلقه، وكاد أن يختر من راحلته. فقلت: قل يا ابن رسول الله ولا بد لك من أن تقول! فقال لي: يا ابن أبي عامر، كيف أجسر أن أقول: لبيك اللهم لبيك، وأخشى أن يقول لي ﷺ: لا لبيك ولا سعديك!١

وقال ابن الفهد رحمته الله: حدّثني بعض أصحابنا إن الله سبحانه أوحى إلى موسى عليه السلام: إذا جئت للمناجاة فأصحب معك من تكون خيراً منه. /١٢٧/ فجعل موسى عليه السلام لا يعترض أحداً إلا وهو لا يجسر أن يقول: إنّي خير منه، فنزل عن الناس وشرع في أصناف الحيوانات حتى مرّ بكلب أجرب، فقال: أصحب هذا، فجعل في عنقه حبلاً ثمّ مرّ به، فلما كان في بعض الطريق شمّر [الكلب من] الحبل وأرسله، فلما جاء إلى مناجاة الربّ سبحانه قال: يا موسى، أين ما أمرتك به؟ قال: يا ربّ، لم أجده. فقال تعالى: وعزّتي وجلالي لو أتيتني بأحدٍ لمحوّتك من ديوان النبوة٢.

فانظري - يا نفس - إلى هذه الأخبار، واعتبري وجودك الضعيف الذليل الحقير الخسيس في جنب وجود النبيّ الكريم والإمام العظيم، وانكسري واضمحلّي وصري فانية في فناء عزّته وعظّمته وكبريائه، وإن زين عدوك في نظرك أعمالك وتعجّبت منها فاذكري خبر معاذ بن جبل رضي الله عنه: فإنّ هذه الأخبار قاصمة ظهر العجب والختالة، وضاربة عنق الوجود والأنانية.

روى الشيخ الصدوق^٣ بإسناده عن معاذ بن جبل، قال: قلت: حدّثني بحديثي سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله، حفظته من دقة ما حدّثك به؟^٤

١. أمالي الصدوق، ص ١٤٣، المجلس الثاني والثلاثون، ح ٣؛ عنه بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ١٦.

٢. عدة الداعي، ص ٢٠٤، الرباء.

٣. كذا في النسخة. والصحيح: أبو محمّد جعفر بن عليّ القميّ (نزّيل الرّي) في كتابه المنبئ عن زهد النبيّ صلى الله عليه وآله كما في عدة الداعي وبحار الأنوار والتحصيلين.

٤. الف وب: ... حفظته وذكرته في كل يوم من شدته ودقته.

قال : نعم ، ثم بكاءً طويلاً ثم قال : واشوقاه إلى رسول الله ﷺ وإلى لقائه ! ثم قال : حدّثني رسول الله ﷺ وأنا رديفه ، فقال : بينا نحن نسير إذ رفع بصره إلى السماء فقال : الحمد لله الذي يقضي في خلقه ما أحب . ثم قال : يا معاذ .

قلت : لبيك يا رسول الله ، إمام الخير ونبي الرحمة .

فقال : أحدثك [شيئاً] ما حدّث نبي أمته ، إن حفظته نفعتك عيشك ، وإن سمعته ولم تحفظه انقطعت حجّتك عند الله . ثم قال : إن الله خلق سبعة ١٢٨٧ / أملاك قبل أن يخلق السماوات ، فجعل في كلّ سماء ملكاً قد جلّلتها بعظمته ، وجعل على كلّ باب من أبواب السماوات ملكاً بواباً ، فتكتب الحفظة عمل العبد من حيث يصبح إلى حين يمسي ، ثم ترتفع الحفظة بعمله وله نور كنور الشمس ، حتّى إذا بلغ إلى السماء الدنيا فتزكيه وتكثّره ، فيقول الملك : قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه ! أنا ملك الغيبة ، فمن اغتاب لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري ، أمرني بذلك ربي .

قال : ثم تجيء الحفظة من الغد ومعهم عمل صالح فتمرّ [به] فتزكيه وتكثّره حتّى يبلغ السماء الثانية ، فيقول الملك الذي في السماء الثانية : قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه ، إنّما أراد بهذا عرض الدنيا ، أنا ملك صاحب الدنيا لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري .

قال : ثم تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجاً بصدقة وصلاة فيعجب به الحفظة وتجاوزته إلى السماء الثالثة ، فيقول الملك : قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وظهره ، أنا ملك صاحب الكبر ، فيقول : إنّ عمل وتكبر [فيه] على الناس في مجالسهم ، أمرني ربي أن لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري .

قال : وتصعد الحفظة بعمل العبد يزهر كالكوكب الدرّي في السماء وله دويّ بالتسبيح والصوم والحجّ ، فتمرّ به إلى السماء الرابعة فيقول الملك : قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه ، أنا ملك العجب إنّ كان يعجب بنفسه ، وإنه عمل وأدخل نفسه العجب ، أمرني ربي أن لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري .

قال : وتصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة^١ إلى بعلها فتمر به إلى السماء الخامسة بالجهاد والصلاة ما بين الصلاتين ، ولذلك العمل رنين كرنين الإبل عليه ضوء كضوء الشمس ، فيقول الملك : قفوا ، أنا ملك الحسد ، واضربوا بهذا العمل /١٢٩/ وجه صاحبه ، واحملوه على عاتقه^٢ إنه كان يحسد من يتعلم أو يعمل لله بطاعته ، وإذا رأى لأحد فضلاً في العلم والعبادة حسده ووقع فيه ، فيحمله على عاتقه^٣ ويلعنه عمله .

قال : وتصعد الحفظة بعمل العبد من صلاة وزكاة وحج وعمرة فيتجاوزون^٤ به إلى السماء السادسة ، فيقول الملك : قفوا ، أنا صاحب الرحمة ، اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واطمسوا عينيه ؛ لأن صاحبه لا يرحم شيئاً ، إذا أصاب عبداً من عباد الله ذنباً للأخرة أو ضرراً في الدنيا شمت به ، أمرني ربي أن لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري .

قال : وتصعد الحفظة بعمل العبد بفقهِ واجتهادٍ وورع وله صوت كصوت الرعد وضوء كضوء البرق ، ومعه ثلاثة آلاف ملك فتمر بهم إلى السماء السابعة فيقول الملك : قفوا واضربوا بهذا العمل^٥ وجه صاحبه ، أنا ملك الحجاب أحجب كل عمل ليس لله ؛ إنما أراد رفعة عند القواد وذكر في المجالس^٦ وصيتاً في المدائن ، أمرني ربي أن لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري ما لم يكن لله خالصاً .

قال : وتصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من صلاة وزكاة وصيام وحج وعمرة وحسن خلق وصمت وذكر كثير ، تشييعه ملائكة السماوات والملائكة السبعة بجماعتهم فيطؤون الحجب كلها حتى يقوموا بين يديه سبحانه ، فيشهدون له بعمل ودعاء ، فيقول الجبار : أنتم حفظة عمل عبدي ، وأنا رقيب على ما في نفسه ، إنه لم يردني بهذا العمل ، عليه لعنتي^٧ فتقول

١ . الف وب : المرفوفة .

٢ و ٣ . الف وب : عاتقه .

٤ . المصدر : فيتجاوز .

٥ . ب : + على .

٦ . وفي حاشية ب : خ ل : أنا ملك الذكر ، إن صاحب هذا العمل أراد منه الذكر في المجالس .

٧ . في حاشية ب : نسخه : غز الآدميين وغزكم ولم يغزني وأنا علام الغيوب المطلع على ما في القلوب ،

الملائكة : عليه لعنتك ولعنتنا .

قال : ثم بكأ معاذ بكاءً شديداً ثم قال : قلت : يا رسول الله ، ما أعمل ما أخلص فيه ؟
قال : اقتد بنبِيِّكَ^١ - يا معاذ - في اليقين .
قال : قلت : أنت رسول الله وأنا معاذ !

قال : وإن كان في عملك تقصير يا معاذ فاقطع لسانك عن / ١٣٠ / إخوانك و [عن] حملة القرآن خاصّة ، ولتكن^٢ ذنوبك عليك لا تحملها على إخوانك ، ولا تركّ نفسك بتدميم إخوانك ، ولا ترفع نفسك بوضع إخوانك ، ولا تراء بعملك ، ولا تُدخل من الدنيا في الآخرة ، ولا تفحش في مجلسك لكي يحذروك بسوء خلقك ، ولا تُتاج مع رجل وأنت مع آخر ، ولا تتعظّم على الناس فيقطع^٣ عنك خيرات الدنيا والآخرة ، ولا تمزق الناس بلسانك فتمزق كلاب أهل النار ، قال الله تعالى : ﴿وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا﴾^٤ ، أفندري ما الناشطات ؟ هي كلاب أهل النار تنشط اللحم والعظم .
قلت : ومن يطيق هذه الخصال ؟

قال : يا معاذ ، أما إنّه يسير على من يسره الله عليه^٥ .

قال : وما رأيت معاذاً^٦ يكثر تلاوة القرآن كما يكثر تلاوة هذا الحديث^٧ .

وحكي أنّ صبيحة ليلة المعراج جاء إبليس اللعين على هيئة شيخ متردياً بيده

شروشاگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

لا يخفى عليّ خافية ولا يعزب عني عادية . علمي بما كان كعلمي بما لم يكن ، وعلمي بما مضى كعلمي بما بقي ، وعلمي بالأولين كعلمي بالآخرين . إنّما يفتر المخلوقين الذين لا يعلمون ، وأنا علام الغيوب ، عليه لعنتي .

١ . في حاشية ب : قال : قلت : كيف النجاة ممّا ذكرت يا رسول الله ؟ قال : اقتد بنبِيِّكَ .

٢ . الف وب : ولكن .

٣ . المصدر : فينقطع .

٤ . سورة النازعات ، الآية ٢ .

٥ . وفي حاشية ب : نسخه : إنّما يكفيك من ذلك أن تحبّ للناس ما تحبّ لنفسك ، فإذا أنت قد سلمت .

٦ . الف وب : معاذ .

٧ . بحار الأنوار ، ج ٨١ ، ص ٣٥٢ - ٣٥٤ عن عدّة الداعي ، ج ٢٢٧ - ٢٣٠ وفلاح السائل ، ص ١٢٤ .

عصاء إلى رسول الله ﷺ وصادفه بالباب أمير المؤمنين، فقال له: مالك ولهذا الحريم أيها اللعين!

فقال: جئت لحاجة لي. فلم يأذن له وأمر بطرده عن حريم النبوة، فبينما في هذا الحال إذ جاء جبرئيل ﷺ بالإذن للدخول وعرض حاجته، فلما أذن له دخل فسلم وقال: يا محمد، بارك الله لك في معراجك وفي هذه المكرمة التي اختصك الله بها. يا محمد، هل رأيت إذا بلغت السماء السابعة على الجانب الأيمن تلك الفسحة التي غشيها نور الله ﷻ؟

فقال رسول الله ﷺ: نعم، رأيت.

فقال: وهل رأيت على الجانب الأيسر ذلك الصحراء الذي قد اسودَّ وغشيته الظلمة؟

فقال: نعم، رأيت.

فقال: وهل رأيت ذلك المنبر المتكسر المسودَّ المنكوس على وجهه؟

فقال: نعم، رأيت.

(فقال: وهل رأيت تلك الراية المسودَّة المنكوسة؟ فقال: نعم رأيت)١

فقال إبليس لعنه الله: /١٣١/ يا محمد، قد كان يجلس في ذلك المقام حول منبري سبعمئة من الملائكة وأنا على غاية جبروتي وكبريائي، كنت أجلس على ذلك المنبر فأعظهم وأناصحهم، وكان لا يردُّ دعائي في أيِّ من أدعوه، وكنت من غاية كبري وإعجابي بنفسي لا أراني محتاجاً إلى الدعاء للنفسي ولا مفتقراً إلى الاستغفار للذنب، فكان عاقبة ذلك كله أن وقع على عنقي الطوق الذي كنت أراه منذ آلاف سنة معلقاً تحت العرش من اللعنة، وأهووني من أوج الثريا إلى حضيض الثرى، ومع ذلك إنني

١. ليس في الف.

٢. الف: وكان.

لا أياُس من روح الله تعالى ولا أخيب من رحمته، فأنت أيضاً - يا محمد - ينبغي لك أن لا تغترّ بنبوّتك ولا تعجب بكرامتك، وتكون حذراً من أخذ^١ الله خائفاً من غيرته راجياً لرحمته متوقّفاً لرأفته^٢.

منها في التفويض والاتكال على الله تعالى في جميع الأمور والتسليم لأمره وتدبيره العزيز

قال الله تعالى: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^٣.

وقال: ﴿وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَمَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا^٤.

وقال: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾^٥.

وقال: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾^٦.

وقال ﷺ حكاية عن مؤمن آل فرعون: ﴿أَفَوَضُ أُمْرِي إِلَى اللَّهِ﴾^٧.

في مصباح الشريعة: قال الصادق عليه السلام: المفوض أمره إلى الله تعالى في راحة الأبد والعيش الدائم الرغد، والمفوض حقاً هو العالي^٨ عن كل همّة دون الله؛ كقول أمير المؤمنين عليه السلام نظماً:

رضيت بما قسم الله لي وفوضت أمري إلى خالقي

كما أحسن الله في ما مضى كذلك يحسن في ما بقي

والتفويض خمسة أحرف؛ لكل حرفٍ منها حكم، فمن أتى /١٣٢/ بأحكامه فقد أتى به:

النّاء من ترك التدبير في الدنيا، والفاء من فناء كل همّة غير الله، والواو من وفاء العهد وتصديق

١. ب: -أخذ.

٢. لم يوجد في المصادر.

٣. سورة النساء، الآية ٨١.

٤. سورة المزمل، الآية ٨-٩.

٥. سورة الطلاق، الآية ٣.

٦. سورة الزمر، الآية ٣٦.

٧. سورة غافر، الآية ٤٤.

٨. الف وب: الغاني.

الوعد، والياء من اليأس من نفسك واليقين بربك، والضاد من الضمير الصافي لله والضرورة إليه، والمفوض لا يصبح إلا سالماً من جميع الآفات، ولا يُسمى إلا معافاً بذنبه^٢.

في عدة الداعي: قال النبي ﷺ: قلت: يا جبرئيل، وما تفسير التوكل على الله؟

قال: العلم بأنَّ المخلوق لا يضر ولا ينفع ولا يعطي ولا يمنع، واستعمال اليأس من المخلوقين، فإذا كان العبد كذلك لم يعمل لأحد سوى الله، ولم يزع قلبه، ولم يخف سوى الله، فلم يطمع إلى أحدٍ سوى الله، فهذا هو التوكل على الله^٣.

وعنه ﷺ: لو توكلتم على الله حق توكله، لرزقكم كما يرزق الطير، تغدو خماصاً وتروح

بطاناً^٤.

عن أبي عبدالله عليه السلام: قال: إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربه شيئاً إلا أعطاه، فليأس من الناس كلهم، ولا يكون له رجاء إلا من عند الله، فإذا علم الله تعالى ذلك من قلبه لم يسأله شيئاً إلا أعطاه^٥.

وعنه عليه السلام: أوحى الله تعالى إلى داود: ما اعتصم بي عبدٌ من عبادي دون أحدٍ من خلقي

عرفت ذلك من نيتي ثم تكبده السماوات والأرض ومن فيهن إلا جعلت له المخرج من بينهن، وما اعتصم عبدٌ من عبادي بأحدٍ من خلقي عرفت ذلك من نيتي إلا قطعت أسباب السماوات من يديه، وأسخت الأرض من تحته، ولم أبال بأيٍ وإدهلك^٦.

قال الصادق عليه السلام: قرأت في بعض الكتب أن الله - جلّ وعزّ - يقول: وعزّتي وجلالي

ومجدي وارتفاعي على عرشي، لأقطعن أمل كل مؤتملٍ غيري باليأس، ولأكسوته ثوب المذلة

عند الناس، ولأنحيتنه من قربي، ولأبعدنه من وصلي؛ أيؤمّل غيري / ١٣٣ / في الشدائد،

والشدائد كلها بيدي! ويرجو غيري، ويقرع بالفكر باب غيري، وبيدي مفاتيح الأبواب وهي

١. المصدر: معافى.

٢. مصباح الشريعة، باب ٨٦ في التفيض.

٣. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٣٨، ح ٣، عن معاني الأخبار؛ وعدة الداعي، ص ٨٤ في أوصاف الخواص.

٤. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٥١، ح ٥١.

٥. المصدر: لم يسأل الله.

٦. بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ١٠٧، ح ٧ عن أمالي الطوسي.

٧. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٤٤، عن فقه الرضا عليه السلام.

مغلقة ، وبابي مفتوح لمن دعاني !

فمن ذا الذي أملتني لنوابه فقطعه دونها ! ومن ذا الذي رجاني لعظمة فقطعت رجاء مني ! جعلت آمال عبادي عندي محفوظة فلم يرضوا بحفظي ، وسألت سماواتي ممن لا يمل من تسبيحي ، وأمرتهم أن لا يفلقوا الأبواب بيني وبين عبادي فلم يثقوا بقولي ، ألم يعلم من طرفته نائبة من نوابي أنه لا يملك كشفها أحدٌ غيري إلا من بعد إذني ؟ فمالي أراه لاهياً عني ! أعطيته بجودي ما لم يسألني ، ثم انتزعته عنه فلم يسألني رده وسأل غيري .

أفراي أبدأ بالعطاء قبل المسألة ثم أسأل فلا أجيب سألني ! أبخيل أنا فيبخلني عبادي ؟ أو ليس الجود والكرم لي ؟ أو ليس العفو والرحمة بيدي ؟ أو ليس أنا محلل الآمال فمن يقطعها دوني ؟ أفلا يخشى المؤمنون أن يؤمّلوا غيري ؟ فلو أن أهل سماواتي وأهل أرضي أمّلوا جميعاً ، ثم أعطيت كل واحد منهم مثل ما أمّل الجميع ، ما انتقص من ملكي مثل عضو ذرة ، وكيف ينقص ملك أنا قيمه ؟! فيا بؤساً للقائنين من رحمتي ، ويا بؤساً لمن عصاني ولم يراقبني !

في مصباح الشريعة: قال الصادق عليه السلام في أسرار الحج: إذا أردت الحج فجزّد قلبك لله من قبل عزمك من كل شاغلٍ وحجاب [كل] حاجب ، وفوّض أمورك كلها إلى خالقك ، وتوكّل عليه في جميع ما يظهر من حركاتك وسكناتك ، وسلّم لقضائه وحكمه وقدره ، ودع الدنيا والراحة والخلق ، واخرج من حقوقي تلزمك من جهة المخلوقين ، ولا تعتمد على زادك وراحلتك وأصحابك وقوتك وشبابك ومالك ، مخافة /١٣٤/ أن يصير ذلك عدواً ووبالاً ؛ [فإن من ادعى رضا الله واعتمد على شيء صبره عليه عدواً ووبالاً ،] ليعلم أنه ليس له قوة ولا حيلة ولا لأحدٍ إلا بعصمة الله وتوفيقه ^٢ .

عن تفسير العياشي عن أبي عبد الله عليه السلام - في حديث طويل - ﴿ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ ﴾ ^٣ قال : ولم يفرغ يوسف في حاله إلى الله ، فلذلك قال الله : ﴿ فَأَنسَأُ الشَّيْطَانَ [ذِكْرَ رَبِّهِ] فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ ﴾ .

قال : فأوحى الله إلى يوسف في ساعته تلك : يا يوسف ، من أراك الرؤيا التي رأيتها ؟

١ . بحار الأنوار، ج ٦٨ ، ص ١٣٠ ، ح ٧ ؛ عن الكافي، ج ٢ ، ص ٦٦ ، ح ٧ .

٢ . مصباح الشريعة، باب ٢٢ ، في آداب الحج .

٣ . سورة يوسف، الآية ٤٢ .

فقال : أنت يارب .

قال : فمن حبّك إلى أيك ؟

قال : أنت يارب .

قال : فمن وجه السيّارة إليك ؟

فقال : أنت يارب .

قال : فمن علّمك الدعاء الذي دعوت به حتى جعل لك من الحبّ فرجاً؟

فقال : أنت يارب .

قال : فمن جعل [لك] من كيد المرأة مخرجاً؟

فقال : أنت يارب .

قال : فمن أنطق لسان الصبيّ بمذكرك ؟

قال : أنت يارب .

قال : فمن صرف [عنك] كيد امرأة المزيّر برداً النّسوة ؟

قال : أنت يارب .

قال : فمن ألهمك تأويل الرؤيا ؟

فقال : أنت يارب .

قال : فكيف استغثت بغيري ولم تستغث لي ، وتساءلني أن أخرجك من السجن واستغثت

وأملت^٢ عبداً من عبادي ليذكرك إلى مخلوق من خلقي في قبضتي ولم تفرع إليّ؟ فالبث في السجن

بذنبك بضع سنين بإرسالك عبداً إلى عبد^٣.

وفي رواية أخرى : كلّمنا قال الربّ تعالى : فمن يفعل بك كذا وكذا؟! صاح يوسف ووضع

خده على الأرض وقال : أنت يارب^٤.

١ . المصدر : و .

٢ . الف وب : قلت .

٣ . بحار الأنوار ، ج ١٢ ، ص ٣٠١ - ٣٠٢ ، ح ١٠٠ عن تفسير العياشي ، ج ٢ ، ص ١٧٦ ، ح ٢٣ .

٤ . تفسير العياشي ، ج ٢ ، ص ١٧٨ ، ح ٢٩ .

وفي رواية أخرى قال: لَمَّا قَالَ لِلْفَتَى: ﴿أذْكَرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾، أَتَاهُ جِبْرَائِيلُ فَضْرَبَهُ بِرِجْلِهِ حَتَّى كَشَطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ السَّابِعَةَ، فَقَالَ لَهُ: يَا يُوسُفُ، انظُرْ مَاذَا تَرَى؟
قال: أرى حجراً صغيراً.

ففلق الحجر، فقال: ماذا ترى؟

قال: أرى دودة صغيرة.

قال: فمن رازقها؟

قال: الله تعالى. /١٣٥/

قال: فَإِنَّ رَبِّكَ يَقُولُ: لَمْ أَتَسْ هَذِهِ الدُّودَةُ فِي ذَلِكَ الْحَجَرِ فِي قَعْرِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ، [أ] أَظُنْتَنِي أَنِّي أَنْسَاكَ حَتَّى تَقُولَ لِلْفَتَى: اذْكَرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ. لتلبيشَنَ في السجن بمقاتلك هذه بضع سنين.
قال: فبكى يوسف عند ذلك حَتَّى بَكَى لِبُكَائِهِ الْحَيَّاطَانَ.

قال: فتأذى به أهل السجن، فصالحهم على أن يبكي يوماً ويسكت يوماً، فكان في اليوم الذي سكت أسوأ حالاً.

في تفسير علي بن إبراهيم: قال الصادق عليه السلام: حُيِسَ إِبْرَاهِيمَ وَيُجْمَعُ لَهُ الْحَطَبُ، حَتَّى إِذَا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي أُلْقِيَ فِيهِ [نَمْرُودُ إِبْرَاهِيمَ] فِي النَّارِ بَرَزَ نَمْرُودٌ وَجُنُودُهُ، وَقَدْ كَانَ بَنِي لِنَمْرُودِ بِنَاءً عَالٍ لِيَنْظُرَ مِنْهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ كَيْفَ تَأْخُذُهُ النَّارُ، فَجَاءَ إِبْلِيسُ وَاتَّخَذَ لَهُمُ الْمُنْجِنِيقَ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَقْدِرْ أَحَدٌ أَنْ يَقْرُبَ مِنْ تِلْكَ [النَّارِ] عَنْ عُلُوِّ سَهْمٍ^٢، وَكَانَ الطَّائِرُ مِنْ مَسِيرَةِ فَرَسِخٍ يَرْجِعُ عَنْهَا، فَوُضِعَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فِي الْمُنْجِنِيقِ، وَجَاءَ أَبُوهُ إِلَيْهِ وَلَطَمَهُ لَطْمَةً شَدِيدَةً وَقَالَ: ارْجِعْ عَمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ، [وَأَنْزَلَ الرَّبُّ مَلَائِكَتَهُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا] وَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ إِلَّا سَأَلَ الرَّبَّ فِيهِ^٣، وَقَالَتْ الْأَرْضُ: يَا رَبِّ، لَيْسَ عَلَيَّ بَسِيطِي^٤ أَحَدٌ يَعْبُدُكَ مِنْ بَيْنِ الْأَنْعَامِ غَيْرِهِ فَيَحْتَرِقُ^٥، وَضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ وَقَالَتْ: رَبِّ

١. تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٧٧، ح ٢٧.

٢. الف: علوة منهم. ب: علوة منهم. والغلوة: رمية سهم أبعد ما تقدر عليه.

٣. المصدر: إلأطلب إلى ربه.

٤. المصدر: ظهري.

٥. المصدر: فيحرق.

هذا خليلك إبراهيم يحترق^١.

فقال جلّ جلاله: أما إنه إن دعاني كفيته.

وقال جبرئيل ﷺ: إلهي، خليلك إبراهيم، ليس في الأرض من يعبدك غيره، سلّطت عليه عدوّه ليحرقه بالنّار؟

فقال تعالى: إنّما يقول هذا عبد مثلك يخاف الفوت، هو عبدي آخذه إذا شئت، فإن دعاني أجبته.

فدعا إبراهيم [ربه] بسورة الإخلاص: يا الله [يا واحد] يا أحد يا صمد، يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد، نجّني من النّار برحمتك.

قال: فالتقى معه جبرئيل في الهواء وقد قُدّف /١٣٦/ من المنجنيق، فقال: يا إبراهيم، هل لك إليّ من حاجة؟

قال: أمّا إليك فلا، وأمّا إلى ربي ورب العالمين فنعم. فدفع إليه خاتماً مكتوباً عليه: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، ألجأت أمري إلى الله، وأسندت ظهري إلى قوّة الله، [وفوّضت أمري إلى الله]، ما شاء الله، لا حول ولا قوّة إلاّ بالله، فأوحى الله تعالى إلى النّار: ﴿كوني برداً﴾. فاضطربت أسنان إبراهيم من البرد حتّى قال: ﴿وسلاماً على إبراهيم﴾، فانحطّ جبرئيل معه وجلس^٢ يحدّثه وهما في روضة خضراء، ونظر إليه نمرود وهو على تلك الحال، فقال: من اتخذ إلهاً فليتخذ مثل إله إبراهيم. يا أزر، ما أكرم ابنك على ربه!

قال ﷺ: لمّا أمر الله سبحانه النّار ﴿كوني برداً وسلاماً﴾، لم يعمل النّار في الدنيا ثلاثة أيّام^٣.

وفي تفسير الطبري: قيل: إنّ إبراهيم ألقى في النار وهو ابن ستّ عشر سنة^٤.

عن أبان قال: جاء رجل إلى الصادق ﷺ فقال: بأبي أنت وأمي علّمني موعظةً.

١. المصدر: يحرق.

٢. المصدر: ... جبرئيل وجلس معه.

٣. بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣٢-٣٣ عن تفسير الفمي، ج ٢، ص ٤٧-٤٨.

٤. بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٢٥.

فقال له ﷺ: إن كان الله تعالى يكفل بالرزق فاهتمامك لماذا؟ وإن كان الخلف من الله تعالى فالبخل لماذا؟ وإن كانت العقوبة من الله تعالى النار فالمعصية لماذا؟ وإن كان الموت حقاً فالفرح لماذا؟ وإن كان العرض على الله حقاً فالمكر لماذا؟ وإن كان الشيطان عدواً فالغفلة لماذا؟ وإن كان الممرّ على الصراط حقاً فالعجب لماذا؟ وإن كان كل شيء بقضاء من الله وقدر فالحزن لماذا؟ وإن كانت الدنيا فانية فالطمأنينة إليها لماذا؟^١

منها في الصبر

قال الله تعالى: ﴿الْمَ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^٢.

روي عن أبي الحسن ﷺ أنه ٣ / ١٣٧ / قال: جاء العباس إلى أمير المؤمنين ﷺ فقال له:

إمش حتى يبايع لك الناس.

فقال ﷺ: أترأهم فاعلين؟

قال: نعم.

قال: فأين قول الله: ﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا﴾ الآيات.^٤

وقال ﷺ: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾^٥.

وقال ﷺ: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالنَّمْرِاتِ وَبَشَرِ

الصَّابِرِينَ﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ

وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^٦.

١. نحوه في كلمة الله، ص ٤٧١، السورة الرابعة والعشرون.

٢. سورة العنكبوت، الآية ١-٣.

٣. الف: أنه.

٤. تفسير القمي، ج ٢، ص ١٢٥، سورة العنكبوت.

٥. سورة آل عمران، الآية ١٤٢.

٦. سورة البقرة، الآية ١٥٥-١٥٧.

في الكافي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله أخذ ميثاق المؤمن على بلايا أربع؛ أشدها عليه: مؤمن يقول بقول يحسده، أو منافق يقفو أثره، أو شيطان يغويه، أو كافر يرى جهاده، فما بقاء المؤمن بعد هذا؟^١

ومنه^٢ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما أفلت المؤمن من واحدة من ثلاث، ولربما اجتمعت الثلاث عليه: إما بعض^٣ من يكون معه في الدار يفلق عليه بابه [يؤذيه]، أو جاز يؤذيه، أو من في طريقه إلى حوائجه يؤذيه، ولو أن مؤمناً علاقة جبل لبعث الله تعالى إليه شيطاناً يؤذيه، ويجعل الله له من إيمانه أنساً لا يستوحش معه إلى أحد^٤.

ومنه أيضاً عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أخذ الله ميثاق المؤمن [على] أن لا يصدق مقالته، ولا ينتصف من عدوه، وما من مؤمن يشفي نفسه إلا بفضيحتها؛ لأن كل مؤمن مئجج^٥.

قال علي بن إبراهيم في تفسيره: قوله تعالى: ﴿إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا﴾ - إلى قوله - ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^٦ إن عاد كانت بلادهم في البادية، وكان لهم زروع كثيرة ونخيل ١٣٨/ وأعمار طويلة [وأجسام طويلة]، وكانوا يعبدون الأصنام، فبعث الله إليهم هوداً يدعوهم إلى الإقرار بالله وترك عبادة الأصنام، فأبوا ولم يؤمنوا وأذوا هوداً، فكفّت السماء عنهم سبع سنين، وكان لهود زرعاً فجاء إلى منزله جماعة يطلبونه، فخرجت عليهم امرأة شمطاء عوراء شوهاة^٧، فقالت: من أنتم؟

قالوا: من بلاد كذا، أجدبت بلادنا، فجئنا إلى هود ليدعو لنا الله أن يمطر.

قالت: لو استجيب لهود دعا لنفسه، فقد أحرق زرعه لعدم الماء!

١. بحار الأنوار، ج ٦٥، ص ٢١٦، ح ٦؛ عن الكافي، ج ٢، ص ٢٤٩، باب ما أخذه الله على المؤمن من الصبر، ح ٢.

٢. ب: + أيضاً.

٣. الف: بغض. في المصادر أيضاً اختلاف.

٤. الكافي، ج ٢، ص ٢٤٩، ح ٣.

٥. الكافي ٢: ٢٤٩، ح ١.

٦. سورة هود، الآية ٥٠.

٧. المصدر: - شوهاة.

قالوا: فأين هود؟

قالت: في موضع كذا.

فجاؤوا إليه وقالوا: يا نبي الله، قد أجدبت بلادنا ومُنِعنا المطر، فاسأل الله ليمطر. فهياً هود للصلاة^١ وصلى ودعا لهم، وقال: ارجعوا فقد أمطرتهم^٢ وأخصبت بلادكم.

فقالوا: يا نبي الله، إننا رأينا عجبا

قال: وما رأيتم؟

قالوا: رأينا في منزلك عجوزاً شمطاء عوراء، فقالت كذا وكذا.

قال هود: هي أهلي، وأنا أدعو الله لها بالبقاء.

قالوا له: وكيف ذلك؟

قال: لأنه ما خلق الله مؤمناً إلا وله عدوٌ يؤذيه، فلئن يكون عدوي في أسري ممن أملكه خير

من أن يكون هو مالكي^٣.

ومنه أيضاً في قصة أيوب عليه السلام مروياً بإسناده عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: ثم قال إبليس: يا رب، سلطني على بدنه، فسلطه على بدنه ما خلا عقله وعينه، فنفخ فيه إبليس فصار قرحة واحدة من قرنه إلى قدمه فبقي^٤ في ذلك دهرأ يحمد الله ويشكره حتى وقع^٥ في بدنه الدود، وكانت تخرج من بدنه فيردّها ويقول: ارجعي إلي موضعك الذي خلقتك الله منه، وتتن حتى أخرجه أهل القرية من القرية وألقوه على المزبلة خارج القرية^٦.

وروي عنهم عليه السلام / ١٣٩ / أنه: من صبر على خلق امرأته واحتسب ذلك في دينه، أعطاه الله

١. الف وب: الصلاة.

٢. الف وب: مطرتهم.

٣. تفسير القمي، ج ١، ص ٣٣٠.

٤. الف وب: فيبقى.

٥. الف وب: يقع.

٦. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢١٠ ذيل الآية: «وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ...» من سورة «ص»: «عنه البهتان، ج ١٢،

ص ٣٤٢، ح ٣.

بكل يومٍ و ليلةٍ من الثواب مثل ذلك ما أعطى أيوب [أنا الله] على بلائه^١.

في^٢ التوراة العزيز قال الله تعالى: شهدت نفسي لنفسي [أنا الله] لا إله إلا أنا، وحدي لا شريك لي، محمد عبدي ورسولي، ومن لم يرض بقضائي، ولم يصبر على بلائي، ولم يشكر على نعمائي، ولم يقنع بعطائي، فليخرج من أرضي وسمائي، وليطلب رباً سوائى^٣.

ولقد جاء في الأخبار أن نبياً من الأنبياء شكاً بعض ما ناله من المكروه إلى الله تعالى، فأوحى الله^٤ إليه: تشكوني ولست بأهل ذم ولا شكوى، هكذا [كان] بدؤ شأنك في علم الغيب فلم تسخط قضائي عليك، أتريد أن أغير الدنيا لأجلك أو أبدل اللوح المحفوظ بسببك فأقضي ما تريد دون ما أريد، ويكون ما تحب دون ما أحب، فبعزتي خلقتك لئن تلجلج^٥ هذا في صدرك مرة أخرى لأسلبتك ثوب النبوة ولأوردتك النار ولأبالي^٦.

قال الصادق عليه السلام: الصبر يظهر ما في بواطن العباد من النور والصفاء، والجزع يظهر ما في بواطنهم من الظلمة والوحشة^٧.

وعنه عليه السلام قال: إن الحر حرّ على جميع أحواله، إن تأتيه نائبة صبر لها، وإن تداكت عليه المصائب لم تكسره وإن أسير وقهر واستبدل باليسر عسراً، كما كان يوسف الصديق الأمين عليه السلام لم يضر حرّيته أن استعبد وقهر وأسر، ولم تضره ظلمة الجب ووحشته، وما ناله أن من الله عليه، فجعل الجبار العاتي له عبداً بعد أن كان مالكاً فأرسله ورحم به أمة، وكذلك الصبر يعقب خيراً، فاصبروا ووطنوا أنفسكم على الصبر تؤجروا^٨.

١. تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٤٠؛ عنه البحار، ج ١٢، ص ٣٤٢.

٢. ب: من.

٣. إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٣٤٥؛ الجامع الصغير، ص ٣٧٢، الرقم ٦٠٠٣؛ المحجة البيضاء، ج ٨، ص ٨٩.

٤. ب: + تعالى.

٥. المصدر: اختلج.

٦. المحجة البيضاء، ج ٨، ص ٨٩.

٧. مصباح الشريعة، الباب ٩١ في الصبر؛ عنه بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٩٠، ح ٤٤.

٨. الف وب: إذ.

٩. بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ١٣٩، عن مسكن القواد؛ وح ٦٨، ص ٦٩، ح ٣، عن الكافي، ج ٢، ص ٨٩، ح ٥.

عن أبي الصباح قال: /١٤٠/ قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما أصاب المؤمن من بلاء أفبذنب؟

قال: لا، ولكن ليسمع الله أنينه وشكواه ودعاه ليكتب له الحسنات ويحط عنه السيئات، وإن الله ليعتذر إلى عبده المؤمن كما يعتذر الأخ إلى أخيه فيقول: لا وعزتي وجلالي ما أفقرتك لهوانك عليّ، فارتفع هذا الغطاء، فيكشف فينظر في عوضه فيقول: ما - ضررتني يارب - ما زويت عتي، وما أحب الله قوماً إلا ابتلاهم، وإن عظيم الأجر لجمع عظيم البلاء^١.

وقال النبي ﷺ: ليكتب للعبد الدرجة العلية في الجنة فلا يبلغها عمله، فلا يزال يتعهد بالبلاء حتى يبلغها^٢.

عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الله تعالى: وعزتي وجلالي لا أخرج عبدًا لي من الدنيا أريد رحمته إلا استوفيت كل سيئة هي له: إما بتضييق في رزقه، أو ببلاء في جسده، [وإما بخوف أدخله عليه، فإن بقي عليه شيء شددت عليه الموت. قال: وقال الله ﷻ: لا أخرج عبدًا لي من الدنيا أريد عذابه إلا استوفيت كل حسنة له: إما بالسعة في رزقه، أو بالصحة في جسده، وإما بأمن أدخله عليه، فإن بقي شيء هونت عليه الموت^٣.

وعنه عليه السلام قال: مرّ نبيّ من أنبياء بني إسرائيل برجل بعرضه تحت حائطٍ وبعضه خارج منه قد نقتبه الطير ومزقته الكلاب، ثم مضى فوقت له مدينة فدخلها فإذا هو عظيم من عظمائها ميت على سرير مسجى بالديباج حوله المجامر، فقال: يارب، أشهد أنك حكم عدل لا تجور، هذا عبدك لا يشرك بك طرفه عين أمته بتلك الميتة، وهذا عبدك لم يؤمن بك طرفه عين أمته بهذه الميتة!؟

قال الله ﷻ: [عبي]، أنا كما قلت حكم عدل لا أجور، ذلك عبي كانت له عندي سيئة وذنب فأمتته بتلك الميتة لكي يلقاني ولم يبق عليه شيء، وهذا عبي كانت له عندي حسنة فأمتته بهذه

١. بحار الأنوار، ج ٧٨، ص ١٩٣، عن العدة.

٢. مشكاة الأنوار، ص ٥١٧ مع اختلاف.

٣. كلمة الله، ج ٧٠، ص ٧١ عن الكافي باختلاف.

٤. ب: عن أبي جعفر.

١٤١/ الميتة لكي يلقاني وليس لي عندي شيء^١.

قال النبي ﷺ: الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة، وصبر على الطاعة، وصبر عن المعصية؛

فمن صبر على المصيبة حتى يردّها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمئة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين السماء والأرض، ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمئة درجة ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين نخوم الأرض إلى العرش، ومن صبر عن^٢ المعصية كتب الله له تسعمئة درجة ما بين درجة إلى درجة كما بين نخوم الأرض إلى منتهى العرش^٤.

(سئل أبو جعفر عليه السلام عن الصبر الجميل، قال: ذاك صبر ليس فيه شكوى إلى الناس)^٥.

وعن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا دخل المؤمن [في] قبره كانت الصلاة عن يمينه والزكاة عن

يساره، والبرّ مظلّ عليه وتنحى الصبر ناحية، فإذا دخل عليه الملكان اللذان يليان مساءلته قال

الصبر للصلاة والزكاة والبرّ: دونكم صاحبكم، فإن عجزتم عنه فأنا دونه^٧.

عن حفص قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا حفص، إن من صبر صبر قليلاً، وإن من جزع جزع

قليلاً. ثم قال: وعليك بالصبر في جميع أمورك، فإن الله تعالى بعث محمداً ﷺ فأمره بالصبر

والرفق فقال: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَبِيلًا﴾ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ...^٨.

فألزم النبي ﷺ نفسه الصبر فتعدوا فذكروا الله تعالى وكذبوه، فقال عليه السلام: قد صبرت في نفسي وأهلي

وعرضي، ولا صبر لي على ذكر إلهي، فأنزل الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ فَاصْبِرْ عَلَىٰ /١٤٢/ مَا يَقُولُونَ^٩. فصبر ﷺ في جميع أحواله

١. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٤٥٨-٤٥٩، ح ١٤، عن كتاب المحتضر للحسن بن سليمان.

٢. ب: عنه (بدل: قال النبي).

٣. الف: على.

٤. بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ١٣٩، ح ٢٣، عن مسكن الفوائد: الكافي، ج ٢، ص ٩١، باب الصبر، ح ١٥.

٥. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٩٣ عن سعد السعود، ص ١٢٠.

٦. ما بين القوسين ليس في الف.

٧. بحار الأنوار، ج ٦، ص ٢٣٠، ح ٣٥؛ الكافي، ج ٢، ص ٩٠، باب الصبر، ح ٨.

٨. سورة المزمل، الآية ١٠-١١.

٩. سورة ق، الآية ٣٨-٣٩.

ثم بشر في عترته بالأئمة ووصفوا بالصبر، فقال تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يُهَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بَيَاتِنًا يُوقِنُونَ﴾^١. فعند ذلك قال النبي ﷺ: الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد، فشكر الله تعالى ذلك له، فأنزل الله تعالى: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾^٢. فقال ﷺ: إنه بشرى وانتقام. فأباح الله تعالى له قتال المشركين، فأنزل: ﴿أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾^٣ إلى آخر الآية. فقتلهم الله على أيدي رسول الله ﷺ وأحبابه، وجعل له ثواب صبره مع ما أذخر له في الآخرة، فمن صبر واحتسب لم يخرج من الدنيا حتى يقر الله عينيه^٥ في أعدائه مع ما يدخر له في الآخرة^٦.

عن عبد الأعلى قال: سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول: إن أردتم أن تكونوا إخواني وأصحابي فوطنوا أنفسكم على العداوة والبغضاء من الناس، وإلا فلستم لي أصحاب^٧.

عن أبي عبد الله ﷺ قال: إِنَّا صَبْرٌ، وشيعتنا أصبر منّا.

قلت: جعلت فداك كيف صار شيعتكم أصبر منكم؟

قال: لأننا نصبر على ما نعلم، وشيعتنا يصبرون على ما لا يعلمون^٩.

في تفسير العياشي عن جابر قال: قلت لأبي جعفر ﷺ: (ما الصبر الجميل؟

قال: فذلك صبرٌ ليس فيه شكوى إلى الناس، إن [إبراهيم] بعث [يعقوب] إلى راهب من

الرهبان أو عابد من العباد في حاجة، فلما رآه الراهب حسيه إبراهيم فوثب إليه فاعتنقه ثم قال:

١. سورة السجدة، الآية ٢٤.

٢. سورة الأعراف، الآية ١٣٧.

٣. سورة التوبة، الآية ٦.

٤. الف وب: الثواب.

٥. ب: عينه.

٦. الكافي، ج ٢، ص ٨٨ باب الصبر، ح ٣؛ بحار الأنوار، ج ٩، ص ٢٠٢-٢٠٣، ح ٦٦؛ وج ٦٨، ص ٦٠، ح ١.

٧. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٣٢٤، ح ٨ باب مواعظ عيسى.

٨. هذه الرواية ليست في ب.

٩. الكافي، ج ٢، ص ٩٣ باب الصبر، ح ٢٥؛ عنه بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٨٠، ح ١٦.

١٠. من هنا إلى الموضع الذي يذكر بعد صفحات سقط من ب.

مرحباً بخليل الرحمن .

قال يعقوب : لست بإبراهيم ، ولكنني يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم .

فقال له الراهب : فما بلغ بك ما أرى من الكبر ؟

قال : الهمّ والحزن .

فما جاوز صغير الباب حتى أوحى الله /١٤٣/ إليه أن : يا يعقوب ، شكوتني إلى العباد !؟ فخرّ

ساجداً عند عتبة الباب يقول : يارب ، لا أعود .

فأوحى الله إليه : إنني قد غفرتها لك فلا تعودنّ إلى مثلها ، فما شكى شيئاً ممّا أصابه من نوائب

الدنيا ، إلا أنه قال يوماً : «إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِّي وَحَزَنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^١ .

وفي رواية أخرى : فما رئي ناطقاً بكلمة ممّا كان فيه حتى أتاه بنوه فصرف^٢ وجهه إلى

الحائط وقال : «إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِّي وَحَزَنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^٣ .

روى أبو بصير عن أبي جعفر عليه السلام : أن يعقوب كتب إلى عزيز :

بسم الله الرحمن الرحيم ، إلى عزيز مصر ومظهر العدل وموفي الكيل ، من يعقوب بن إسحاق

بن إبراهيم خليل الله صاحب نمرود الذي جمع لإبراهيم الحطب والنار ليحرقه بها فجعلها برداً

وسلاماً وأتجاه منها . أخبرك - أيها العزيز - أنا أهل بيتٍ قديم لم يزل البلاء إلينا سريعاً من الله ليلبونا

بذلك عند السراء والضراء ، وإن مصائب^٤ تتابعت عليّ منذ عشرين سنة : أولها أنه كان [لي] ابناً

سمّيته يوسف ، وكان سروري من بين ولدي وفرزة عيني وثمرة فؤادي ، وإن إخوته من غير أمه سألوني

أن أبعثه معهم يرتع ويلعب ، فبعثته معهم بكرّة ولأنهم جاؤوني عشاءً يكون ، وجاؤوني بقميصه بدم

كذب فزعموا أنّ الذئب أكله ، فاشتدّ حزني وكثر على فراقه بكائي حتى ابصّصت عيناي من الحزن ،

١ . بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣١٠، ح ١٢٣، عن تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٨٨، ح ٥٧ من سورة يوسف . وح ٦٨،

ص ٩٣، ح ٤٧ عن سعد السعود .

٢ . الف وب ... حتى حصل بنوه فضرب .

٣ . بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣١١-٣١٢، ح ١٢٧، عن تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٨٩، ح ٦١ من سورة يوسف .

٤ . المصدر : مصائب .

وإنه كان له أخ من خالته، وكنت متعجباً وعليه رقيقاً وكان لي أنيساً، وكنت إذا ذكرت يوسف ضمته على صدري فيسكن بعض ما أجد في صدري، وإن إخوته ذكروا لي أنك أيها العزيز سألتهم عنه وأمرتهم أن ١٤٤/ يأتوك به، وإن لم يأتوك به منعتهم الميرة لنا من القمح من مصر، فبعثته معهم ليتماروا لنا قمحاً، فرجعوا إليّ فليس هو معهم، وذكروا أنه سرق مكيال الملك، ونحن أهل بيت لا نسرق، وقد حبسته وفجعني به، وقد اشتد لفراقه حزني حتى تقوس لذلك ظهري، وعظمت به مصيبي [مع] مصائب متابعات عليّ، فمنّ عليّ بتخلية سبيله وإطلاقه من محبسه، وطيب لنا القمح، وأسمح لنا في السعر، وعجل سراح آل يعقوب.

فلما مضى ولد يعقوب من عنده نحو مصر بكتابه نزل جبرئيل على يعقوب فقال له: يا يعقوب،

إن ربك يقول: من ابتلاك بمصائبك التي كتبت بها إلى عزيز مصر؟

قال: أنت بلوتني - يا رب - عقوبة منك وأدباً.

قال الله: فهل كان يقدر على صرفها عنك أحد غيري؟

قال: اللهم لا.

قال: أفما استحييت مني حين شكوت مصائبك إلى غيري ولم تستغث بي، وتشكوا ما بك إلى

غيري؟!

فقال يعقوب: أستغفرك يا إلهي، وأتوب إليك، وأشكو بني وحزني إليك.

فقال الله تعالى: قد بلغت بك يا يعقوب وبولئك الخاطئين الغاية في أدبي، ولو كنت - يا

يعقوب - شكوت مصائبك إليّ عند نزولها بك واستغفرت وتبت إليّ من ذنبك لصرفتها عنك بعد

تقديري إياها عليك، ولكن الشيطان أنساك ذكرى فصرت إلى القنوط من رحمتي، وأنا الله الجواد

الكريم أحبّ عبادي المستغفرين التائبين الراغبين إليّ في ما عندي. يا يعقوب، أنا راد إليك يوسف

وأخاه، ونعيد إليك ما ذهب من مالك ولحمك ودمك، وراد إليك بصرك، ونقوم لك ظهرك، وطب

نفساً وقرّ عيناً، وإن الذي فعلته بك كان أدباً مني لك فاقبل أدبي^١.

١. تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٩٠، ح ٦٥ من سورة يوسف؛ عنه بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣١٣-٣١٤، ح ١٢٩.

ومما يناسب في هذا المقام ما قال /۱۴۵/ العارف الرومي بالفارسيّة:

ای دل شکایتها مکن تا نشنود دلدار من
 ای دل نمی‌پرسی مگر از یار بی زنهار من
 ای دل مرو در خون من در اشک چون جیحون من
 نشنیده‌ای^۱ شب تا سحر آن ناله‌های زار من
 یسادت نمی‌آید که او می‌کرد روزی گفتگو
 می‌گفت بس دیگر مکن اندیشه گلزار من
 اندازه خود را بدان نامی مبرزان گلستان
 زین پس نباشد خود تو را کاهه شوی از کار من
 گفتم امانم ده به جان خواهم که باشی این زمان
 تو مرد ره من سرگران ای ساقی خمار من
 خندید و گفتا ای پسر! آری ولیک از حد مبر
 وانگه چنین رو کرد سر ای مست و ای هشیار من
 چون لطف دیدم رای او افتادم اندر پای او
 گفتم نباشم در جهان گر تو نباشی یار من
 گفتا مباش اندر جهان تا روی من بینی عیان
 خواهی چنین خواهی چنان در نفی خود دان کار من
 گفتم منم در دام تو چون کم شوم بی جام تو
 بفروش یک جامم به جان وانگه بین بازار من

وقال الشيخ^۲ أوحده الدين الكرمانی:

صبری کنم تا ستم او چه می‌کند با این دل شکسته غم او چه می‌کند

۱. الف. نشندی.

۲. الف. شیخ.

هرکس علاج درد دلی می‌کنند ما دم درکشیم تا الم او چه می‌کند
در دست ما چون نیست عنان ارادتی بگذاشتیم تا کرم او چه می‌کند

منها في الشکر:

قال الله تعالى: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ^١ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ^٢﴾.

قال رسول الله ﷺ: ما أنعم الله على عبد من نعمة صغيرة أو كبيرة فقال: الحمد لله، إلا كان قد أعطي أكثر مما أخذ^٣.

قال الصادق عليه السلام: في كل نفس من أنفاسك شكر لازم لك، بل ١٢٤٦ / ألف أو أكثر، وأدنى الشكر رؤية النعمة من الله تعالى من غير علة يتعلق القلب بها دون الله ﷻ^٤.

وعنه عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ عند عائشة ليلتها فقالت: يا رسول الله، لِمَ تتعب نفسك وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟

فقال: يا عائشة، فلا^٥ أكون عبداً شكوراً^٦؟

وعنه عليه السلام قال: شكر النعم اجتناب المحارم، وتمام الشكر قول الرجل: الحمد لله رب العالمين^٧.

وعنه عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ إذا ورد عليه أمر يسره قال: الحمد لله على هذه النعمة، وإذا ورد عليه أمر يفتنه به، قال: الحمد لله على كل حال^٨.

١. إلى هنا سقط من ب، فالساقط منها ثلاث صفحات.

٢. سورة إبراهيم، الآية ١٤.

٣. كنز العمال، ج ٣، ص ٢٦٤؛ بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٣٢، ح ٩، عن الكافي، ج ٢، ص ٩٦، ح ١٤ نحوه عن أبي عبدالله عليه السلام.

٤. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٥٢، ح ٧٧ عن مصباح الشريعة.

٥. المصدر: الأ.

٦. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٢٤، ح ٣، عن الكافي، ج ٢، ص ٩٥، ح ٦ باب الشكر.

٧. الكافي، ج ٢، ص ٩٥، ح ١٠ باب الشكر؛ عنه بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٤٠، ح ٢٩.

٨. الكافي، ج ٢، ص ٩٧، ح ١٩ باب الشكر، عنه بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٤٦، ح ٥٦ عن أمالي الطوسي.

وعنه عليه السلام قال: أوحى الله تعالى إلى موسى عليه السلام: يا موسى، اشكرني حق شكري .
فقال: يا رب، وكيف أشكرك حق شكري وليس من شكرٍ أشكرك به إلا وأنت أنعمت به عليّ؟
قال: يا موسى، الآن شكرتني حين علمت أنّ ذلك مني^١ .
ومما يناسب في هذا المقام دعاء المأثور عنهم عليهم السلام في الصبر والتسليم والرضا
والشكر لله تعالى وهو هذا:

اللهم لا بدّ من أمرك، ولا بدّ من قدرك، ولا بدّ من قضائك، ولا حول ولا قوة إلا بك . اللهم فكما
قضيت علينا من قضاء أو قدرت علينا من قدرٍ فأعطنا معه صبراً يقهره ويدمغه، واجعله لنا صاعداً في
رضوانك يُنمي في حسناتنا وتفضيلنا^٢ وسوددنا وشرفنا ومجددنا ونعمائنا وكرامتنا في الدنيا
والآخرة، ولا تنقص من حسناتنا . اللهم وما أعطيتنا من عطاء، أو فضلنا به من فضيلة، أو كرمنا به
من كرامة، فأعطنا معه شكراً يقهره ويدمغه، واجعله لنا صاعداً في رضوانك وفي حسناتنا وتفضلنا^٣
وسوددنا وشرفنا ونعمائك وكرامتك في الدنيا والآخرة . اللهم ولا تجعله لنا أشراً ولا بطراً ولا فتنةً ولا
مقتاً ولا عذاباً ولا خزيّاً في الدنيا والآخرة^٤ . /١٤٧/

منها في التسليم والرضا بقضاء الله وقدره

قال الله تعالى: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا...
لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^٥ .

وقال عليه السلام: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^٦ .

١ . الكافي، ج ٢، ص ٩٨، ح ٢٧ باب الشكر، عنه بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٣٦، ح ٢٢، ج ١٣، ص ٣٥١ عن
قصص الأنبياء .

٢ . الف وب: تفضلنا .

٣ . ب والمصدر: - تفضلنا .

٤ . بحار الأنوار، ج ٩٧، ص ٢٦٩، ح ١٢؛ عن فوحة الغري .

٥ . سورة الحديد، الآية ٢٢-٢٣ .

٦ . سورة البقرة، الآية ٢١٦ .

وقال: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^١.

وقال ﷺ في الوحي القديم: يا ابن آدم، إن رضيت بما قسمت لك أرحت قلبك وبدتك وأنت محمودٌ محبوبٌ عندي، وإن لم ترض بما قسمت لك فوعزتي وجلالي (سلطت عليك الدنيا حتى تركض فيها كركض الوحش في البرية، ثم وعزتي وجلالي)^٢ لا تنال إلا ما قدرت لك وأنت مذمومٌ عندي^٣.

روي عن أبي حازم أنه قال: قال لي علي بن الحسين عليه السلام: أخبرني ما التسليم لأمر الله؟ قلت: الرضى بقضاء الله، والصبر على بلاء الله، وترك التعرض لما أمر ونهى.

قال: صدقت يا أبا حازم^٤.

وقال علي بن الحسين عليه السلام: إن المراتب الرفيعة لا يُنال إلا بالتسليم لله جل ثناؤه، وترك الاقتراح عليه، والرضى بما يُدبرهم به^٥.

سئل الصادق عليه السلام: بأي شيء علم المؤمن أنه مؤمن؟

قال: بالتسليم لله، والرضى في ما ورد عليه من سرور أو سخط^٦.

وعنه عليه السلام في مصباح الشريعة، قال: صفة الرضى أن يرضى المحبوب والمكروه، والرضى

شعاع نور المعرفة، والراضى فإن عن جميع اختياره، والراضى حقيقة هو المرضي عنه، والرضى اسم يجتمع فيها^٨ معاني العبودية.

١. سورة النساء، الآية ٦٥.

٢. ما بين القوسين ليس في الف.

٣. لم يوجد في المصادر.

٤. لم يوجد في المصادر.

٥. بحار الأنوار: ج ٤٦، ص ٢٢، ح ١ عن أمالي الصدوق. هذه الرواية ليس في ب.

٦. المصدر: يعلم.

٧. الكافي، ج ٢، ص ٦٢، ح ١٢؛ بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٣٣٦، ح ٢٤، و ج ٤٦، ص ٢٢.

٨. المصدر: والرضا... فيها.

وتفسير الرضى : سرور القلب ؛ سمعت أبي محمداً ١٤٨/ الباقر عليه السلام يقول : تعلق القلب بالوجود شركاً وبالمفقود كفرٌ، وهما خارجان من سنة الرضى ، وأعجب ممن يدعي العبودية لله ﷻ كيف ينازعه في مقدوراته ، حاشا الراضين العارفين عن ذلك ^١.

وعنه عليه السلام قال : إن أعلم الناس بالله أَرْضَاهُمْ بقضاء الله ^٢.

وعنه عليه السلام : الصبر والرضا عن الله رأس طاعة الله ، ومن صبر ورضي عن الله في ما قضى عليه في ما أحب أو كره لم يقض الله تعالى [له] في ما أحب أو كره إلا ما هو خير له ^٣.

وعنه عليه السلام قال : إن في ما أوحى الله تعالى إلى موسى بن عمران : يا موسى بن عمران ، ما خلقت خلقاً أحب إلي من عبدي المؤمن ، وإني ^٤ إنما ابتليته ^٥ لما هو خير له ، وأزوي عنه ما هو شر له لما هو خير له ^٦ ، وأنا أعلم بما يصلح عليه عبدي ؛ فليصبر على بلائي ، وليشكر نعمائي ، وليرض بقضائي ، أكتبه في الصديقين إذا عمل برضائي وأطاع أمري ^٨.

وعنه عليه السلام قال : عجبت للمرأة المسلم لا يقضي الله عليه بقضاء إلا كان خيراً له ، إن قرَضَ بالمقاريض كان خيراً له ، وإن ملك مشارق الأرض ومغاربها كان خيراً له ^٩.

روي عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابه رفعه قال : بينما موسى عليه السلام يمشي على ساحل البحر إذ جاء صياد فخرّ للشمس ماجداً وتكلم بالشرك ، ثم ألقى شبكته فأخرجها مملوءة ، ثم أعادها فأخرج مثل ذلك حتى اكتفى ثم مضى ، ثم جاء آخر فتوضأ ثم قام وصلى وحمد الله وأثنى عليه ثم

١ . مصباح الشريعة، الباب ٨٩ في الرضا .

٢ . الكافي، ج ٢، ص ٦٢، ح ٢.

٣ . بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٥٣، ح ٦٠؛ عن الكافي، ج ٢، ص ٦٠، ح ٣ باب الرضا بالقضاء .

٤ . المصدر : فإني .

٥ . ب : ابتليه .

٦ . الف : + له .

٧ . ب : .. عنه لما هو خير له ما هو شر له . الف : .. ما هو شر له .

٨ . بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٣٤٩، ح ٣٦؛ الكافي، ج ٢، ص ٦١، ح ٧.

٩ . بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٣٣١، ح ١٥؛ والكافي، ج ٢، ص ٦٢، ح ٨ باب الرضا بالقضاء .

ألقى شبكته فلم يخرج شيئاً، ثم أعادها فخرجت سميكة صغيرة، فحمد الله وأثنى عليه وانصرف .
فقال موسى : يا رب ، عبدك [الكافر] جاء فكفر بك وصلّى للشمس وتكلّم بالشرك ، ثم ألقى
شبكته فأخرجها مملوءة ، ثم أعادها فأخرج مثل ذلك حتّى اكتفى وانصرف ، وجاء عبدك المؤمن
فتوضّأ وأسبغ الوضوء ثمّ صلّى لوجهك ودعا ، ثمّ /١٤٩/ ألقى شبكته فلم يخرج شيئاً ، ثمّ أعادها
فأخرج سميكة صغيرة فحمدك وانصرف !؟

فأوحى إليه : يا موسى ، انظر عن يمينك .

فنظر موسى ﷺ فكشف له عمّا أعدّ الله لعبده المؤمن فنظر .

ثمّ قيل له : أنظر عن يسارك .

فنظر ، فكشف له عمّا أعدّ الله لعبده الكافر فنظر .

ثمّ قال له : يا موسى ، ما نفع هذا [الكافر] ما أعطيته ، ولا ضرر هذا [المؤمن] ما منعت ؟

فقال موسى ﷺ : حقّ^١ لمن عرفك أن يرضى بما صنعت^٢ .

والكافي^٣ عن أبي جعفر ﷺ قال : قال رسول الله ﷺ : قال الله تعالى : إنّ من عبادي المؤمنين
عباداً لا يصلح لهم أمر دينهم إلاّ بالغنى والسعة والصحة في البدن ، فأبلوهم بالغنى والسعة والصحة
في البدن فيصلح عليهم أمر دينهم .

وإنّ من عبادي المؤمنين عباداً لا يصلح لهم أمر دينهم إلاّ بالفاقة والمسكنة والسقم في
أبدانهم ، فأبلوهم بالفاقة والمسكنة والسقم فيصلح عليهم أمر دينهم ، وأنا أعلم بما يصلح عليه أمر
دين عبادي المؤمنين .

وإنّ من عبادي المؤمنين لمن يجتهد في عبادتي ، فيقوم من رقادته ولذيذ سواده فيتهجد لي
الليالي فيتعب نفسه في عبادتي ، فأضربه بالنعاس الليلة واللياليتين نظراً منّي له وإبقاءً عليه ، فينام

١ . المصدر : بحقّ .

٢ . بحار الأنوار ، ج ١٣ ، ص ٣٤٩ وج ٣٥٠ ، ح ٣٨ عن أعلام الدين للديلمي .

٣ . ب : - والكافي .

حتى يصبح فيقوم وهو ماقّت لنفسه زارئ عليها ، ولو أخلّي بينه وبين ما أريد^١ من عبادتي لدخله العجب من ذلك ، فيصيره العجب إلى الفتنة بأعماله ، فيأتيه من ذلك ما فيه هلاكه بعجبه بأعماله ورضاه عن نفسه ، حتى يظنّ أنه قد فاق العابدين وجاز في عبادته حدّ التقصير ، فيتباعد منّي عند ذلك وهو يظنّ أنه يتقرّب إليّ ، فلا يتكل العاملون على أعمالهم التي يعملونها لشوابي ؛ فإنهم لو اجتهدوا وأتبعوا أنفسهم [وأفنوا] أعمارهم في عبادتي كانوا مقصّرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي في ما يطلبون عندي من كرامتي والتّعيم في جنّاتي ورفع درجاتي^٢ العلى في جوارى ، ولكن فبرحمتي فليثقوا ، وبفضلي فليفرحوا ، وإلى /١٥٠/ حسن الظنّ بي فليطمئنّوا ؛ فإنّ رحمتي عند ذلك تداركهم ، ومنّي يبلغهم رضواني ، ومغفرتي تلبسهم عفوي ؛ فإنّي أنا الله الرحمن الرحيم ، وبذلك تسمّيت^٣.

وعنه عليه السلام قال : أيما عبد أقبل قبل ما يحبّ الله ﷻ أقبل الله قبل ما يحبّ ، ومن اعتصم بالله عصمه الله ، ومن أقبل الله قبله وعصمه لم يبال لو سقطت السماء على الأرض أو كانت نازلة نزلت على أهل الأرض فشمّلتهم بليّة ، كان في حزب الله بالتقوى من كلّ بليّة ؛ أليس الله تعالى يقول : ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴾^٤.

عن الصادق عليه السلام قال : لقي الحسن بن علي عليه السلام عبد الله بن جعفر ، قال : يا عبد الله ، كيف يكون المؤمن مؤمناً وهو يستخطّ قسمه ويحقّر منزلته والحاكم عليه الله ! وأنا الضامن لمن لم يهجس في قلبه إلا الرضى أن يدعو الله فيستجاب له^٥.

وعنه عليه السلام قال : لم يكن رسول الله ﷺ يقول لشيء قد مضى : لو كان غيره^٦.

١ . المصدر : يريد .

٢ . الف وب : درجات .

٣ . بحار الأنوار ، ج ٦٩ ، ص ٣٢٨ ، ح ١٢ ؛ الكافي ، ج ٢ ، ص ٦٠ ، ح ٤ .

٤ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٦٥ ، ح ٤ ؛ سورة الدخان ، الآية ٥١ .

٥ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٦٢ ، ح ١١ .

٦ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٦٣ ، ح ١٣ .

وحكي عن أحوال بعض العارفين من أمتة ومواليه أنه بلغ عمره سبعين سنة ولم يقل لشيء كان: ليت لم يكن، ولا لشيء لم يكن: ليت كان.

وسئل بعض العارفين: بأي درجة نلت من الرضى؟

قال: لو قلت ما شئمت رائحته^١ لكنك صادقاً، ولكن إن جعلت (صراطاً على جهنم والخلائق يجوزون عليه)^٢ جميعاً ويدخلون الجنة، ثم قذفت^٣ إلى النار خالداً فيها، ما أجد في قلبي إكراهاً ولا اعتراضاً.

أقول: هذا ما التمس سيدي ومولاي سيد العابدين في الصحيفة الكاملة عن سيده ومولاه - تعالى وتقدس - وقال: اللهم ارزقني التحفظ من الخطايا، والاحتراس من الزلل في الدنيا والآخرة في حال الرضا والغضب، حتى أكون بما يرد عليّ منهما بمنزلة سواء^٤.

(أقول: كفى في فضل الرضا ومنقبته وعظم شأنه الحديث القدسي المعراجي الذي سبق ذكره في الزبور الثاني، وهو هذا: قال الله تعالى: إذا استيقن العبد، لا يبالي كيف أصبح بعسر أو يسر، فهذا مقام الراضين، ١٥١/ فمن عمل برضاي أكرمه بثلاث خصال: أعرفه شكراً لا يخالطه جهل، وذكر لا يخالطه النسيان، ومحبة لا يؤثر على محبتي حبّ المخلوقين، فإذا أحببني أحببته وحببته إلى خلقي، وأفتح عين قلبه إلى جلالي وعظمتي^٥ إلى آخره)^٦.

تنبيه وإيقاظ

وينبغي أن يعلم ويؤخذ يقيناً وبتة ولا يذهب عنا هذا الأصل أبداً أن أصل هذه العلوم والأعمال والسعي والجهاد ونتيجتها التي هي الوصول إلى الله - تبارك وتعالى -

١. ب: رائحة الرضا.

٢. ما بين القوسين ليس في ب، ويكون بدله: نفسي جسراً للخلائق فيظنونها.

٣. ب: ألقيت.

٤. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ٥٩، الفقرة ١٤.

٥. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٨، عنه بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٧، ح ٦.

٦. ما بين القوسين ليس في ب.

هو العناية الأزلية الإلهية وطيب الطينة القدسيّة الفطريّة؛ لأنّ السعي والجهاد التامّ الخالص ونتائجهما لا تحصل إلاّ بالمحبّة الشديدة المفرطة للمحسوب الحقيقي، وهي لا تحصل إلاّ بالفكر والذكر والوله التامّ الخالص دائماً، ولا سيّما في الأسفار وسائر الخلوات، وهي لا تحصل إلاّ بالعناية الأزليّة وطيب الطينة القدسيّة الفطريّة، فإن كان هذه موجودة فتلك العلوم والأعمال والأذكار كأنّها لوازم ذاتيّة لطبيعتها وحققتها في علم بأدائها وتقدير خالقها - تعالى وتقدّس - وشروط وأسباب في الخارج للوصول إلى الله تعالى.

ويؤيّد قوله ﷺ في دعاء المباهلة: اللهم هؤلاء أصحاب الكساء والعباء - إلى قوله - وطهرتهم في منشأهم ومبتدأهم، وحرستهم عن نكث نافث إليهم، وأريتهم برهاناً على من غرض بسوء لهم، فاستجابوا لأمرك، وشغلوا أنفسهم بطاعتك، وملؤوا أجزاءهم من ذكرك، وعمروا قلوبهم بتعظيم أمرك، وجزّوا أوقاتهم في ما يرضيك، وأخلّوا دخالهم من معارضة الخطرات الشاغلة عنك، فجعلت قلوبهم مكامن لإرادتك، وعقولهم مناصب لأمرك^٢ ونهيك، وألستهم تراجعاً /١٥٢/ لستك^٣ إلى آخره.

وإن كانت غير موجودة - أعاذنا الله تعالى - فلا يتفع العلوم والأعمال والأذكار أصلاً.

ويؤيّد هما ما نقل سيّد الحكماء الملقّب بالداماد^٤ في قبساته وقال: ولقد صحّ بتواتر النقل عن سيّد البرايا - صلوات الله عليه وآله - أنّه قال: جفّ الأقلام، وطويت الصحف^٤.

وقال ﷺ: إنّ أوّل ما خلق الله القلم، وقال له اكتب: فقال: ما أكتب؟ قال: القدر ما كان وما

١. الف وب: جزوا.

٢. من هنا إلى كلمة «جوان» في أشعار العارف الرومي سقط من ب.

٣. مصباح المهجّد، ص ٧٦٥-٧٦٧.

٤. بحار الأنوار، ج ٥، ص ٤٩، ح ٧٩.

يكون وما هو كائن إلى الأبد^١.

وقال ﷺ: ما منكم من أحدٍ إلا وكتبَ مَقْعَدُهُ من النار ومَقْعَدُهُ من الجنة.

قالوا: يا رسول الله، أفلا نتكل على كتابنا وندع العمل؟

قال: اعملوا فكلٌ ميسرٌ لما خلق له، أما من كان من أهل السعادة فسييسر لعمل أهل السعادة، وأما من كان من أهل الشقاء فسييسر لعمل الشقوة، ثم قرأ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾^٢. وكذلك قوله تبارك وتعالى: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَهَا [إِنَّ] ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^٣.

وقول الصادق ﷺ في مواعظه: وإن كان كل شيء بقضاء من الله وقدر فالحزن لماذا!^٤

وقول الإمام ﷺ في دعاء العرفة: إلهي حكمتك النافذة ومشيئتك القاهرة لم يتركها لذي مقال ولا لذي حال حالياً. إلهي كيف أعزم وأنت القاهر؟ وكيف لا أعزم وأنت الأمر؟ إلهي أغنني بتدبيرك لي عن تدبيره، وباختيارك لي عن اختياري، وأوقفني على مراكز اضطراري، واطلبي برحمتك حتى أصل إليك، واجذبني بمنتك حتى أقبل عليك^٥.

وقولهم ﷺ: /١٥٣/ جذبة من جذبات الحق يوازي عمل الثقلين^٦.

وأمثال هذا في التنزيل والآثار كثيرٌ كاد أن لا يحصى.

ولقد اقتبس هذا المعنى عارف الرومي ﷺ من مشكاة أنوارهم وأنشد في المثنوي^٧

١. بحار الأنوار، ج ٥٤، ص ٣٦٢، باب ٤ عن تفسير الرازي.

٢. صحيح البخاري، ج ١، ص ٤٥٨، ح ١٢٩٦، ج ٤، ص ١٨٩٠، ح ٤٦٦٤، ج ٥، ص ٢٢٩٦، ح ٥٨٦٣ بفاوت كثير. والآيات في سورة الليل: ١٠-٥.

٣. سورة الحديد، الآيات ٢٢-٢٣.

٤. بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٩١، ح ١ عن الأمالي للصدوق، ص ٥٦.

٥. مفاتيح الجنان، ص ٤٥١ فقرات منتخبة من دعائه ﷺ، المنقول عن الإقبال للسيد بن طاووس.

٦. لم يوجد في مصدر.

٧. مثنوي معنوي مولوي: دفتر ١ ص ٣٩ من ٧ يا ١/٨٠٩/١ يا ١/١٣/١١٤.

ونعم ما أنشده وقال :

این همه گفتیم لیک اندر بسیج
بی عنایات حق و خاصان حق
یک عنایت به ز صد کون اجتهاد
نیم ذره زان عنایت به بود
این به قدر حیلۀ معدود نیست
غیر مردن هیچ فرهنگی دگر
ترک مکر خویشتن گیر ای امیر
بلکه مرگت بی عنایت نیز نیست
اصل ماهی آب و حیوان از گل است
قفل زفتست و گشاینده خدا
دزه دزه گر شنود مفتحها
در فکن تدبیر خود را پیش دوست
چون فراموش شود تدبیر خویش
چون فراموش خودی یادت کنند
۱۱۵۴/ آرزو بگذار تا رحم آیدش

وقال أيضاً في بحر الغزل :

گر دیو و پری خارس با تیغ و سپر باشد
بر هر چه امید استت کی گیرد آن دستت
وان غصه که می گوئی آن چاره بکردم دی
آن چاره نمی کردم آن مات نمی آمد

چون حکم خدا آید آن زیر و زیر باشد
بر شکل عصا آمد و^۱ آن مار دو سر باشد
هر چاره که پنداری آن نیز غرر باشد
آن^۲ چاره^۲ لنگین را آخر چه اثر باشد

۱. ب :- و .

۲. ب :- آن .

خود کرده شمن را تو چه خیزد از آن سودا اندر پی صد چون او صد دام دگر باشد
از مات تو فانی شو تا او بشود مائیت کان جنت عدن او و این حصن فقر باشد

منها في الفناء والوصول والاتصال إلى الله تعالى في هذه النشأة الدنيوية بقدر ما
يمكن من الفناء والاتصال مع الحياة الدنيوية، وهو غاية حركات النفس ونهاية كمالاتها
وترقياتها في هذه النشأة.

قال الله تعالى حكاية عن معراج نبيه ﷺ: ﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى﴾ * ثُمَّ دَنَى فَقَدَانِي * فَكَانَ قَابَ
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ۚ^٢.

اعلم أن الفناء عبارة عن تجرد النفس أي تبرئها عن جميع ما سوى مبدئها
وموجدتها الحقيقي تعالى وتقدس؛ لشدة تعشقها لموجدتها حتى عن ذاتها البسيطة
وعلمها البسيط^٣ بذاتها وبسائر معلوماتها.

والاتصال عبارة عن المحو الشديد والوله التام إلى الله تعالى، بحيث ذات الرب
- تعالى وتقدس - صار بمنزلة الصورة والكمال الأول له لشدة الوله والانمحاء، وذات
/١٥٥/ العبد صار كأنه مصوراً و متمماً به، وصار هو كأنه هو تعالى وتقدس؛ لشدة الوله
والاستغراق من غير أن يهلك ذاته وهويته، بل يكون أبين وأصفى، كما قال أرسطو في
أثولوجيا. وهذا المعنى أي الاتصال يلزمه الاتصاف بصفات الإلهية المقدسة عن العقلية
والوهمية، ومثال حقيقة هذا المعنى منزهاً عن الأمثال - كما ضربه القوم لسهولة تفهيم
الأفهام ودفع استبعاد عوام الأوهام - أن مثل هذه النفس كمثال قطعة من الحديد الذي
يتأثر من حرارة النار تأثراً شديداً، فيتجرد ذاته عن جميع صفاته حتى من الشخصية
الحسية، ويتصف بصفات النار، وصار عند الحس جزءاً من أجزاء النار بحيث لا يقدر
الحس أن يميزه ويفرزها من النار، ففي هذا المقام لو يحرق شيئاً وقال العقل: إن النار
تحرق بالحديد، صدق، وإن قال: الحديد يحرقه بالنار، صدق، وإن قال الحديد بلسان

١. ب: -و.

٢. سورة النجم، الآية ٧-٩.

٣. الف: -وعلمها البسيط.

المشتعلة: أنا النَّارَ ، فظاهر عند العقل الصريح أَنَّ القائل في الحقيقة هو النار المشتعلة لا الحديد؛ لأنَّ الحديد لا يبقى فيه أثرٌ من آثاره ولا صفةً من صفاته أصلاً.

فإذا علمت هذا عرفت تأويل الأحاديث الواردة في الاتصال والاتحاد، ونجوت من مهلكة الاعتقادات الفاسدة، كانقلاب ذات الممكن إلى ذات الواجب، أو انعدام ذات الممكن من صفحة الوجوب مطلقاً، أو معدوميته في الواقع صرفاً يعني أَنَّهُ ليس موجود في الواقع أصلاً لا حقيقةً ولا مجازاً^١.

والآن اسمع الحديث، قال النبي ﷺ: **إِنَّ لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتٌ لَا يَسْعِي فِيهِ مَلِكٌ مَقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ**

مرسل^٢.

وقال ﷺ: قال الله تعالى: لا يزال / ١٥٦/ يتقرب العبد إليّ^٣ بالنوافل حتى أحبه^٤، فإذا أحببته

كنت سمعه الذي به يسمع، وبصره الذي يبصر به، [ولسانه الذي به ينطق]، ويده التي بها يبطش، ورجله الذي به يمشي^٥.

وعنه ﷺ قال: **إِنَّ لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ هُوَ فِيهَا نَحْنُ وَنَحْنُ هُوَ، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ هُوَ وَنَحْنُ نَحْنُ**^٦.

قال الشيخ رجب الحلبي ﷺ: معنى ذلك ما ورد من القدسيات يقول الرب: عبدي

أطعني أجعلك مثلي ولا مثل لي، أي: ألبسك صفاتي، وأنطقك بكلماتي، وأظهر فيك آياتي. **إِنَّ اللَّهَ عِبَاداً أَطَاعُوهُ فِي مَا أَرَادَ فَأَطَاعَهُمْ فِي مَا أَرَادُوا، يَقُولُونَ لشيءٍ كُنْ فَيَكُونُ**^٧.

وقال في التوراة العزيز: يا ابن آدم، أنا ملك لا أزول، اعمل بما أمرتك، وانه عما نهيتك،

حتى أجعلك ملكاً لا يزول. يا ابن آدم، أنا حي لا يموت؛ (اعمل بما أمرتك، وانه عما نهيتك، حتى

١. ب: - لا حقيقةً ولا مجازاً.

٢. بحار الأنوار، ج ١٨، ص ٣٦٠ بيان، وج ٧٩، ص ٢٤٣ توضيح.

٣. ب: إلي العبد.

٤. الف وب: أحببته.

٥. الكافي، ج ٢، ص ٣٥٢، ح ٧ و ٨؛ عنه بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ١٥٥، ح ٢٥. وج ٨٧، ص ٣١، ح ١٥ عن المحاسن.

٦. لم يوجد في المصادر.

٧. عذة الداعي، ص ٢٩١، عنه البحار، ج ٩٠، ص ٣٧٦، ح ١٦.

أجعلك حيّاً لا يموت).^١ يا ابن آدم، أنا إذا قلت لشيء كن فيكون (اعمل بما أمرتك، والله عما نهيتك، حتى أجمعلك إذا قلت لشيء كن فيكون)^٢.

وقال الله تعالى في القرآن العظيم: ﴿وَمَا زَمِنْتَ إِذْ زَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ زَمَىٰ﴾^٤.

وقال زين العارفين الشهيد الثاني في أسرار الصلاة:

درجات قراءة القرآن ثلاثة:

أدناها: أن يقدر العبد كأنه يقرأه على الله تعالى، واقفاً بين يديه، وهو ناظر إليه ومستمع منه، فيكون حاله عند هذا التقدير السؤال والتضرع والابتهال.

والثانية: أن يشهد بقلبه كأنه سبحانه يخاطبه بأطافه، ويناجيه بإنعامه وإحسانه، وهو في مقام الحياء والتعظيم لمنن الله والإصغاء إليه والفهم منه.

والثالثة: أن يرى في الكلام المتكلم، وفي الكلمات الصفات، ولا ينظر إلى قلبه، ولا إلى قراءته، ولا إلى التعلق بالإنعام من حيث هو منعم عليه، بل يقصر الهمة على المتكلم، ويوقف فكره عليه، ويستغرق /١٥٧/ في مشاهدته، وهذه درجة المقرّبين.

وعنها أخبر جعفر بن محمد الصادق عليه السلام بقوله: لقد تجلّى الله لخلقه في كلامه ولكنهم لا يبصرون.

وقال أيضاً: وقد سأله عن حالة لحقته في الصلاة حتى خَرَّ مغشياً عليه، فلما أفاق قيل له في ذلك، فقال: ما زلت أردّد هذه الآية على قلبي حتى سمعتها من المتكلم بها، فلم يشب جسمي لمعاينة قدرته^٥، انتهى.

ومن الخطب^٦ العلوية - صلوات الله عليه -^٧ قال: أنا العابد وأنا المعبود، أنا الأول وأنا

الآخر، أنا الظاهر وأنا الباطن.

فقام إليه رجل وقال: أنت أنت يا أمير المؤمنين.

١ و٢. ليس في الف.

٣. المصدر، باختلاف.

٤. سورة الأنفال، الآية ١٧.

٥. التنبيهات العلوية (ضمن المصنفات الأربعة)، ص ٢٦٩ - ٢٧٠. وراجع إحياء علوم الدين، ج ١، ص ٢٨٧ - ٢٨٨.

٦. الف: وفي خطب.

٧. الف: + وأله.

فقال : أنا أنا لا إله إلا الله ربي ورب الخلائق أجمعين^١ .

وفي رواية أخرى : فقال : بل ورائي غيري .

فقليل : وما هو ؟

فقال : نور شعشعاني ، وحركة سرمدية ، وغيب لا يدرك^٢ .

أقول : قوله ﷺ : أنا أنا إلى آخره ، أي^٣ : أنا لست إلا أنا لا هو ؛ لأنه لا إله إلا الله ربي

ورب الخلائق أجمعين ، وإنه تعالى قاله بلساني .

ويؤيده رواية أخرى بقوله : بل ورائي غيري .

وبالجمله هذا وأمثاله كلها^٤ إشارة إلى تجرد ذاتهم عن الصفات المخلوقية
وإتصافهم بالصفات الخالقية^٥ وبكلامه^٥ تعالى وتقدس ؛ كما عرفناك ، وليس فيها وفي

أمثالها استبعاد واستنكار^٦ عقلي حتى نردّها ونقول : هذه من روايات الغلاة .

ولقد قال شيخنا الصدوق في عيون^٧ حكاية عن دعبل الخزاعي الشاعر أنه قال : إذا

قرأت قصيدتي التي أولها :

مدارس آيات خلّت من تلاوة (ومنزّل وحي مُقفز الغرصات

وانتهيت إلى قولي :

خروج الإمام لا محالة خارج^٦ يقوم على اسم الله والبركات

يميز فينا كل حق وباطل ويجزي على النعماء والنقمة

بكي الرضا^٧ بكاء شديدا ثم رفع رأسه إليّ وقال لي : يا خزاعي ، نطق روح القدس

١٥٨٧ / على لسانك بهذين البيتين^٧ .

١. كما في الخطبة التطنجية . راجع مشارق أنوار اليقين ، ص ١٦٨ .

٢. لم يوجد في المصادر .

٣. الف : أي .

٤. ب : كلها .

٥. ب : كلامه .

٦. ليس في الف .

٧. عيون أخبار الرضا^٧ ، ج ٢ ، ص ٢٩٧ .

فإذا كان روح القدس نطق بلسان الدعبل وأظهر^١ الكلام بلسانه بحصول نسبة ما بينه وبين روح القدس - وهي تلطيف نفسه بسبب المحبة والتفكر في مدح آل محمد ﷺ - فلم لا يمكن أن ينطق الرب - تعالى وتقدس - أو يظهر كلامه على لسان أمير المؤمنين وإمام الأولين والآخرين بعد خاتم النبيين، فلا يستبعد عن ذلك إلا نفوس الجاهلين، ولا يشمئز منها إلا قلوب الناقصين.



پیشکش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خاتمة

في بيان كيفية سلوك العارفين وإرادتهم القدسيّة

على سبيل الإيجاز والاختصار اللائق بهذا الكتاب

ولقد ختمت كتابي هذا بدرر كلام أبلغ الحكماء وأفصح العلماء الشيخ أبي علي بن سينا وصاحب حلية الأرواح نور مرقد هما، فانتخبت زبدة جواهر مقامات العارفين وخلاصة حلل حلية الأرواح للعاشقين، وربّتها على ثلاثة أغراض:

الأول: في الفرق بين سلوك العارفين وغير العارفين^١.

والثاني: في بيان سلوك العارفين من أوله إلى آخره.

والثالث: في بيان الحالات الخلسيّة والواردات القدسيّة على العارفين عند سلوكهم ورياضاتهم وبعد سلوكهم ورياضاتهم.

الغرض الأوّل

قال الشيخ في مقامات العارفين:

جلّ جناب^٢ الحقّ عن أن يكون شريعة لكلّ واردٍ أو يطّلع عليه إلاّ واحدٌ بعد واحدٍ:

تنبيه^٣: إنّ للعارفين مقامات ودرجات يختصّون بها وهم^٤ في حياتهم الدنيا دون غيرهم، وكأنهم^٥ في جلايب من أبدانهم قد نضوها وتجردوا عنها إلى عالم القدس، ولهم أمور خفيّة فيهم وأمر ظاهره عنهم، يستنكرها من ينكرها، ويستكبرها من يعرفها^٦.

١. الف: - وغير العارفين.

٢. الف: جنات.

٣. ب: - تنبيه.

٤. ب: - وهم.

٥. الف: فكانه وهم.

٦. شرح الإشارات والتنبيهات، ج ٣، ص ٣٦٣.

تفنيه: المعرض عن متاع الدنيا وطيباتها يخصّ باسم الزاهد، والمواظب على نفل العبادات من القيام والصيام ونحوهما^١ /١٥٩/ يخصّ باسم العابد، والمنصرف بفكره إلى قدس الجيروت مستديماً لشروق نور الحق في سرّه يخصّ باسم العارف، وقد يتركّب بعض هذه مع بعض.

تفنيه: الزهد عند غير العارف معاملة ما كأنه يشتري بمتاع الدنيا متاع الآخرة، وعند العارف تنزّه ما عمّا يشغل سرّه عن الحقّ وتكبر على كلّ شيء غير الحقّ، والعبادة عند غير العارف معاملة ما كأنه يعمل في الدنيا لأجرة يأخذها في الآخرة هي الأجر والثواب، وعند العارف رياضة ما لهممه وقوى نفسه المتوهمة والمتخيلة ليجرّها بالتعويد عن جناب الغرور إلى جناب الحقّ، فتصير مسالمة للسرّ الباطن حين ما يتجلّى^٢ الحقّ لا ينازعه فيخلص السرّ إلى الشروق الساطع، ويصير ذلك ملكة مستقرّة كلما شاء السرّ أطلع إلى نور الحقّ غير مزاحم من الهمم، بل مع تشييع منها له فيكون بكلّيته^٣ منخرطاً في سلك القدس^٤.

إشارة: العارف يريد الحقّ الأوّل لا شيء غيره، ولا يؤثر شيئاً على عرفانه، وتعبده له فقط، ولأنّه مستحقّ للعبادة، ولأنّها نسبة شريفة إليه لا لرغبة أو رهبة، وإن كاتنا فيكون المرغوب فيه أو المرهوب عنه هو الداعي وفيه المطلوب، ويكون الحقّ ليس الغاية بل الواسطة إلى شيء غيره هو الغاية وهو المطلوب دونه^٥.

إشارة: المستحلّ توسيط الحقّ مرحوم من وجه؛ فإنّه لم يطعم لذة البهجة به فيستطعمها، إنّما معارفته مع اللذات المخدجة فهو حنون إليها غافل عمّا وراءها، وما مثله بالقياس إلى العارفين إلا مثل الصبيان بالقياس إلى المحتنكين؛ فإنّهم لمّا غفلوا عن طيباتٍ عرض عليها البالغون، واقتصر بهم المباشرة على طيبات^٦ اللعب، صاروا يتعجبون من أهل الجذ إذا زوّروا^٧ عنها عانقين لها عاكفين على غيرها، كذلك من غضّ النقص بصره عن مطالعة بهجة

١. ب: من القيام والصيام ونحوهما.

٢. ب: يستجلي.

٣. الف: بكلية.

٤. المصدر، ص ٢٧٠.

٥. المصدر، ص ٢٧٥.

٦. الف: عرض عليها البالغون... طيبات.

٧. زوّر عنه: مال. وفي المصدر: إذا ازوروا.

الحقّ أغلق كفيه بما يليه من اللذّات لذات الزور، فتركها^١ في دنياه عن كره، وما تركها إلا ليستأجل أضعافها، وإنما يعبد الله /١٦٠/ ويطيعه لينجو له في الآخرة شيعة منها فيبعث إلى مطعم شهّي ومشرب هنيء ومنكح بهيّ إذا بعثر عنه، فلا مطمح لبصره في أولاه وأخراه إلا إلى لذّات قبقيه وذبذبه^٢، والمستبصر بهداية القدس في شجون واجب الإيثار قد عرف اللذّة الحقّ، وولي وجهه سمتها مترحماً على هذا المأخوذ من رشده إلى ضدّه وإن كان ما يتوخّاه بكده^٣ مبدولاً له بحسب وعده^٤.

الغرض الثاني

قال صاحب حلية الأرواح:

أول ما يظهر للإنسان عند العقل هو الشعور، ومنه ينبعث الشوق والإرادة. ثمّ يحدث الحركة، فالسالك لا بدّ له من الشعور بكمالٍ وكاملٍ مطلقٍ يمكن له أن ينال منه شيئاً إمّا بالعقد الإيماني مع السكون والطمأنينة في النفس، وإمّا باليقين البرهاني على سبيل الاستبصار، فإذا اطمانَ بأحدهما انبعث من باطنه شوق ورغبة في اعتلاق العروة الوثقى وهو الإرادة، ثمّ يتحرّك بغده إلى جناب القدس لسبيل الروح والأنس، وحينئذٍ يحتاج إلى إزالة الموانع وتحصيل الشرائط، وذلك لا يكون إلا بالرياضة، والرياضة مشروطة بأمر ومتضمنة لأصول.

أما الشرائط فعزيمة جازمة لا ينقض ولو في جزئيّ ما ممّا عزم عليه لئلاّ ينتشوش الوقت ويفترق الوجه، وصدق في المواطن كلّها قولاً وفعلاً وفكراً لئلاّ يفسد العنيمات والإلهامات بملكة الكذب، وتوبة تصوح عمّا يشغل سرّه عن الحقّ لئلاّ يجذبه التفات الخاطر إلى الباطل عن جناب الحقّ، وإنابة إسلامه إلى الله بحيث لا يمكن له أن يقبل إلى ما عداه بباطنه في شيء أصلاً، وأصل الباب فيها الإخلاص التام وهو تخليص العمل لله بحيث لا يشرك به أحداً ولو بطفرة عين، ولا يرى ظاهراً ولا باطناً ولو بخاطر؛ إذ الخطرة في العقل لغير الله - ولو لم يفعل - شرك خفيّ؛ كما أخبر به ﷺ: ديبب الشرك في أمّتي أخفى من ديبب /١٦١/ النملة السوداء في ليلة الظلماء على الصخرة الصماء.

١. الف: فتركه.

٢. الف وب: قبقيه وذبذبة.

٣. ب: بلده.

٤. شرح الإشارات والتنبّهات، ج ٣، ص ٣٧٧.

وأما الأصول فهي إما أمور عدمية أو وجودية، وكلا القسمين إما ظاهر وإما باطن.
أما العدميات فيشملها^١ الزهد الحقيقي وهو التنزه عما يشغل السر عن الحق، وهو في الظاهر ترك ما لا يعنيه ضرورة، وفي الباطن تجريد السر عن كل خاطر يجزه أو يدعو إلى غير الحق تعالى، والمؤدي إلى الأمرين أمور أربعة هي أساس المعاملة مع الله تعالى: قلة الطعام، وقلة المنام، وقلة الكلام، والاعتزال عن الأنام.

وأما الوجوديات فهي أمور يشملها في الظاهر العبادة، وفي الباطن تلطيف السر لقبول الفيض. أما العبادة فهي تطويع النفس الأتامة للنفس المطمئنة بأوضاع وهياكل شرعية أمرية لا استنباطية؛ لئلا يكون للنفس فيها حظ؛ لينخرط قواها كلها في التوجه إلى جناب الحق، ولا يتنازع سر السائر إلى القدس في مطالبها، بل^٢ يشايعه وينجز إلى ما يناسب الأمر القدسي فيكون مجموع الهم، ونهايتها الحضور الدائم مع الحق كما قال: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾؛ وأولها الشكر الذي هو أحد جزئي الإيمان قولاً وفعلاً وقلباً، يتصور جميع النعم من المنعم؛ وأوسطها الذكر الدائم القلبي وتحصيل الملكات الفاضلة والأخلاق الحميدة.

وأما تلطيف السر فهو رفع المشاوات الطبيعية عن وجه القلب بهد القوى البدنية والنفسانية ومحاكاتها للسر في حركاتها؛ ليقبل إشراقات أشعة الأنوار القدسية فتتور، وحصوله بالألحان الموسيقية بالأشعار المناسبة للأمر القدسي والمعاني الموجبة لإذعان الوهم، وصحبة الأتقياء، واستماع كلامهم وأحاديثهم في الطريقة وتبديل الأخلاق خصوصاً ما قرن بالنعمة الرخيمة والصوت الحسن والعبارة البليغة والسمت الرشيدة على طريقة الوعظ والخطابة /١٦٢/ وقراءة الوحي الإلهي واستماعه، والمداومة على الذكر بكلمة التوحيد، والفكر اللطيف في آلاء الله ومعاني آياته وصفات جلاله وأفعاله في عالم الملك، وفي الحقائق اليقينية والمعارف الإلهية وصفاته الجمالية والكمالية في عالم الملكوت والجبروت.

ونهاية التلطيف: الفناء في وحدة الذاتية، وظهور سلطان العشق الحقيقي، والبقاء السرمدي للأول الحق الواحد المطلق.

١. الف: يشتملها. وكذلك المورد الآتي.

٢. الف: -بل.

الغرض الثالث

قال الشيخ :

[إشارة : ثم] إذا بلغت الإرادة والرياضة حداً ما ، عنت له خلسات من اطلاع نور الحق عليه لذيدة كأنها يروق تومض إليه ثم تخمد عنه ، وهو المسمى عندهم أوقاتاً ، وكل وقت يكتنفه وجدان وجد إليه ووجد عليه ، ثم إنه ليكثر عليه هذه الغواشي إذا أمعن في الارتياض .

إشارة : ثم إنه ليتوغل في ذلك حتى يغشاه في غير الارتياض ، وكلما لمع شيئاً عاج منه إلى جناب القدس يتذكر من أمره أمراً فغشيه غاش ، فيكاد يرى الحق في كل شيء .

إشارة : ولعله إلى هذا الحد يستعلي عليه غواشيه ، ويحول هو عن سكينته ، فينتبه جليسه لاستيفازه عن قراره ، فإذا طالت عليه الرياضة لم يستقره غاشية وهدي للتلبس فيه .

إشارة : ثم إنه ليلعب به الرياضة مبلغاً ينقلب له وقته سكينته ، فيصير المخطوف مألوفاً والوميض شهاباً بيناً ، ويحصل له معارفه مستقرة كأنها صحبة مستمرة^١ ويستمتع فيها ببهجته ، فإذا انقلب عنها انقلب حيراناً أسفاً .

إشارة : ولعله إلى هذا الحد إنما يتيسر له هذه المعرفة أحياناً ، ثم يتدرج إلى أن يكون له متى شاء .

إشارة : ثم إنه ليتقدم هذه الرتبة فلا يتوقف أمره إلى مشيئته ، بل كلما لاحظ شيئاً لاحظ غيره وإن^٢ لم يكن ملاحظته للاعتبار ، فيسبح له تعريج عن عالم الزور إلى عالم الحق مستقر^٣ به ، ويحتف حول الغافلون /١٦٣/ .

إشارة : فإذا عبر الرياضة إلى النيل صار سره مرآة مجلوة محاذاها بها شطر الحق ، ودرت عليه اللذات العلي ، وفرح بنفسه لما بها من أثر الحق ، وكان له نظر إلى الحق ونظر إلى نفسه ، وكان بعد متردداً .

إشارة : ثم إنه ليغيب عن نفسه فيلحظ جناب القدس فقط ، وإن لحظ نفسه فمن حيث هي لاحظة لا من حيث هي بزيتها ، وهناك يحق الوصول^٤ .

١ . ب : كأنها صحبة مستمرة .

٢ . الف وب : وإن .

٣ . الف وب : مستقرأ .

٤ . شرح الإشارات والتنبيهات ، ج ٣ ، ص ٣٨٤ - ٣٨٧ .

قال المحقق الطوسي رحمته:

هذه آخر درجات السلوك إلى الحقّ، وهي درجة الوصول التام، ويليها درجات السلوك فيه وهي تنتهي عند المحو والفناء في التوحيد، على ما سيأتي، وفي هذا المقام يزول التردد المذكور في الفصل السابق، وتتمّ الغيبة عن النفس والوصول إلى الحقّ. واعلم أنّ الغيبة عن النفس لا ينافي ملاحظتها، ولذلك قال: «إن لحظ نفسه فمن حيث هي لاحظة، لا من حيث هي بزینتها».

وبيانه: أنّ اللا حظ من حيث هو لاحظ إذا لفظ كونه لاحظاً فقد لحظ نفسه، إلا أنّ هذه الملاحظة دون الملاحظة التي كانت قبلها؛ لأنّه كان هناك لاحظاً للنفس من حيث هي منتقشة بالحقّ متزيّنة بزينة حصلت لها منه فهو مبتهج بالنقش والابتهاج بالنقش وإن كان بسبب الحقّ إعجاب بالنفس^١ وتوجه إلى النفس، فإذا هو تارة متوجّه إلى النفس وتارة متوجّه إلى الحقّ، ولذلك حكم عليه بالتردد؛ وأمّا هاهنا فهو متوجّه بالكلية إلى الحقّ وإنما يلحظ النفس من حيث يلحظ المتوجّه إليه الذي لا ينفكّ عن ملاحظة المتوجّه، فهي ملاحظة النفس بالمجاز أو بالعرض، ولذلك حكم هاهنا بالوصول الحقيقي^٢.

[قال شيخ الرئيس:]

تنبيه: الالتفات إلى ما تنزّه عنه شغل، والاعتداد بما هو طوع / ١٦٤ / من النفس عجز، والتبجج بزينة الذات من حيث هي الذات وإن كان بالحقّ تيه، والإقبال بالكلية على الحقّ خلاص.

إشارة: العرفان مبتدأ من تفريق ونفض وترك ورفض ممعن في جمع هو جمع صفات الحق للذات المريدة بالصدق، منته إلى الواحد ثم وقوف.

إشارة: من أثر العرفان للعرفان، فقد قال بالثاني، ومن وجد العرفان كأنّه لا يجده بل يجد المعروف به فقد خاض لجة الوصول، وهناك درجات ليست أقلّ من درجات ما قبله، آثرنا فيها الاختصار؛ فإنّها لا يفهمها الحديث، ولا تشرحها العبارة، ولا يكشف المقال عنها غير الخيال، ومن أحبّ أن يتعرّفها فليتنرّج إلى أن يصير من أهل المشاهدة دون المشافهة، ومن الواصلين إلى العين دون السامعين للأثر^٣.

١. الف وب: وإن كانت بسبب... للنفس.

٢. شرح الإشارات والتنبيهات، ج ٣، ص ٣٨٧.

٣. شرح الإشارات والتنبيهات، ج ٣، ص ٣٨٨ - ٣٩٠.

قال المحقق رحمته:

العرفان حالة للعارف بالقياس إلى المعروف فهي لا محالة غير المعروف ، فمن كان غرضه من العرفان نفس العرفان فهو ليس من الموحّدين ؛ لأنّه يريد مع الحقّ شيئاً غيره ، وهذه حال المبتهج بزينة ذاته وإن كان بالحقّ ، أمّا من عرف الحقّ وغاب عن ذاته فهو غائب لا محالة عن العرفان الذي هو حاله^١ لذاته ، فهو قد وجد العرفان ؛ لأنّه لا يجده بل يجد المعروف فقط ، فهو الخائض لجمّة الوصول أي معظمه ، وهناك درجات هي درجات التحلية بالأمر الوجوديّة التي هي النعمت الإلهيّة ، وهي ليست بأقلّ من درجات ما قبله أعني درجات التزكية من الأمور الخلقية التي تعود إلى الأوصاف العدميّة ؛ وذلك لأنّ الإلهيات محيطية غير متناهية ، والخلقيات محاط بها متناهية ، وإلى هذا أشير في قوله تعالى : ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾ ١٦٥/ رَبِّي^٢ فالارتقاء في تلك الدرجات سلوك إلى الله ، وفي هذه سلوك في الله ، وينتهي السلوكات بالفناء في التوحيد .

واعلم أنّ العبارة من هذه الدرجات غير ممكنة ؛ لأنّ العبارات موضوعة للمعاني التي يتصورها أهل اللغات ثمّ يحفظونها ثمّ يبتدرونها ثمّ يتفاهمونها تعليماً وتعلّماً .

أمّا التي لا يصل إليها إلا غائب عن ذاته فضلاً عن قوى بدنه فليس يمكن أن يوضع لها ألفاظ فضلاً عن أن يعبر عنها بعبارة . وكما أنّ المعقولات لا تدرك بالأوهام ، والموهومات لا يدرك بالخيلات ، والمتخيّلات لا يدرك بالحواسّ ، كذلك ما من شأنه أن يعاين يعين اليقين فلا يمكن أن يدرك بعلم اليقين ، فالواجب على من يريد ذلك أن يجتهد في الوصول إليه بالعيان دون أن يطلبه بالبرهان^٣ .

وعظ و نصيحة:

يا إخواني الروحانيين ويا أحبائي القدسيين ، هل تأثّر قلوبكم وتهزّز نفوسكم من هذه الكلمات المشوّقة وحديات الموجدّة التي تلوت عليكم من المناجاة المعصوميّة والأحاديث القدسيّة والآيات الإلهيّة والمواعظ الروحيّة والحكم النورية تأثراً تاماً

١ . المصدر : - حاله .

٢ . سورة الكهف ، الآية ١٠٩ .

٣ . شرح الإشارات والتنبيهات ، ج ٣ ، ص ٣٩٠ - ٣٩١ .

٤ . ب : - وعظ و .

واهتزازاً شديداً، أم لا؟ فإن تأثرت^١ بلطف الله وفضله فاشكروا الله^٢ واسجدوه متعقراً ومتواضعاً ومنكسراً ومتذلاً لتجعلوا ذلك فضلاً وعناية محضة لكم، فتنجوا من مهاوي الكبر والعجب، ويستحقوا بذلك لتضاعيف الفضل والنعمة من الله تعالى، ثم تداوموا وتواظبوا على قراءتها / ١٦٦ / بألحان حزينة، كما وصيناكم من قبل حتى يقذف الله تعالى محبته في قلوبكم ويشددها ويقويها يوماً فيوماً، فبقوتها وشدتها يوفقكم ويعينكم على أعمال ما قرأتم من الكتاب، ويوصلكم إلى أعلى مطالبكم ومقاصدكم إن شاء الله.

واعلموا يقيناً أن المداومة على قراءة حكم الله واستماع مواعظه ومواعظ أنبيائه وقراءة مناجاتهم - صلوات الله عليهم - سبب قوي لشدة المحبة الإلهية، وهي سبب قوي للبخس والتنفّر^٣ عن الدنيا والإعراض عن فضولها وتنعماتها ولفراغ القلب عن الأماني لها، ورفع هذه الموانع علة معدية للفكر والتوجه التام إلى العالم الإلهي، وهذه علة لمعرفة الله تعالى ولمشاهدة جماله وجمال العالم الإلهي.

ويؤيد ذلك ما ورد عن مولانا وإمامنا أبي جعفر عليه السلام: أن أصحاب محمد صلى الله عليه وآله قالوا: يا رسول الله، نخاف علينا النفاق.

قال: فقال لهم: ولم تخافون ذلك؟

فقالوا: إذا كنا عندك فذكرتنا ورغبتنا وجلنا ونسينا الدنيا، وزهدنا حتى كأننا نعاين الآخرة والجنة والنار ونحن عندك، فإذا خرجنا من عندك ودخلنا هذه البيوت وشممنا الأولاد ورأينا العيال والأهل لكاد أن نحول من الحال التي كنا عليها عندك، وحتى كأننا لم نكن على شيء، أفتخاف علينا النفاق؟ وإن ذلك نفاق؟

فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله: [كلا] إن هذه خطوات الشيطان فيرغبكم في الدنيا، والله لو

١. الف: أثرت.

٢. ب: لله.

٣. الف: للنفق.

تدمون على الحال التي وصفتم أنفسكم لصافحتكم الملائكة ومشيتم على الماء، ولولا أنكم تذبون فستغفرون الله تعالى لأتى الله بخلق يذبون فيستغفرون فيغفر لهم. إن المؤمن مفتنٌ توابٌ، أما سمعت قول الله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ /١٦٧/ يُجِبُّ التَّوَابِينَ وَيُجِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^١. وقال: ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾^٢ انتهى^٤ الحديث.

وإن لم تتأثر قلوبكم - أعادنا الله وإياكم - فاعلموا يقيناً أن زمهريراً هو^٥ اللذات الدنيوية، وأمانى تنعماتها الموهومية سررت في عروق أنفسكم سراية شديدة، وجعلت حاسة عقولكم خدرة جامدة حتى لم تدركوا حلاوة هذه الكلمات التي كانت حقيقة سكرة روحانية، ورزقة^٦ حسنة للأرواح النورانية؛ كما لا يدرك المريض طعم الحلو لتحذر الذائقة لنزول المواد المخدرة عليها، فاجتهدوا^٧ حينئذ في البصبة والتضرع والابتهاج إلى الله الكريم الرحيم بالزفرة والبكاء والأنين ليرحمكم الله تعالى ويقويكم على الرياضة، فتروضوا أنفسكم أولاً بعون الله تعالى وقوته بتقليل الطعام يسيراً يسيراً على قدر ما يحفظ به اعتدال المزاج حتى صار تقليل الأكل عادة وطبيعة لكم، ثم بالاعتزال^٨ عن المكيبين على الدنيا والغافلين عن الآخرة؛ لأن هذين كانا أسهل الرياضات ومبدءاً لجميع الرياضات، وذلك أن من تقليل الطعام ضعف مدد الداخلي للقوة الشهوية البهيمية التي يلزمها الهواء والهوس إلى المشتبهات البهيمية،

١. سورة البقرة، الآية ٢٢٢.

٢. سورة هود، الآية ٣ و ٩٠.

٣. بحار الأنوار، ج ٦، ص ٤٢٠، ح ٧٨ عن الكافي، ج ٢، ص ٤٢٤ باب في تنقل أحوال القلب، ح ١، وبحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٥٦، ح ٢٨. عن تفسير العياشي، ج ١، ص ١٠٩.

٤. ب: - انتهى.

٥. ب: أهويه.

٦. الف وب: رزقه.

٧. الف. بنزول المواد الخدرة عليها، فاجتهد.

٨. الف وب: بالاعتراض.

فضعفت الشهوية ولوازها؛ ومن الاعتزال ضعف مدد الخارجي للقوة (الشهوية البهيمية والغضبية السبعية ولوازها جميعاً، فضعفت القوة الشهوية والغضبية جميعاً)١، ويضعفهما تضعف المحبة للدنيا ولذاتها. فلما فعلتم ذلك وأضعفهم المحبة الدنياوية فجالسوا مع أهل الآخرة واسمعوا المواعظ والحكم منهم.

واقروا هذا الكتاب مرة ثانية؛ لعل الله يرحمكم ويقذف في قلوبكم حلوة ذكره /١٦٨/ ولذاذة محبته إن شاء الله، ولا تأسوا من روح الله، ولا تقنطوا من رحمته في كل حال أبداً؛ لأنه لا يأس من روح الله إلا القوم الكافرون الذين كانوا طيبتهم وجلبتهم عاتبة طاغية٢، فالأأس من الله الحليم الرحيم علامة الشقاوة الجبلية، كما كان الرجاء من الله العزيز الكريم وحسن الظن به٣ علامة السعادة والظهور الجبلية.

هذا آخر كتابي وآخر كلامي ونصيحة لي٤ ولكم، وفقني الله تعالى وإياكم على ما يحبه ويرضاه، ورزقني الله وإياكم ملازمة مولاي ومولاكم محمد وعلي وآلهما المعصومين عليهم السلام في أعلى عليين بحق جاه محمد وآله الطاهرين. والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله أجمعين.

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

١. ما بين المعوقين هكذا في ب: الشهوية والغضبية جميعاً.

٢. الف: - طاغية.

٣. ب: - وحسن الظن به.

٤. ب: - ونصيحة.